

فرهنگ مثل‌های مازندرانی

با برابر لهاده‌های ادبیات تمثیلی زبان فارسی:
همراه با برخی اصطلاحات، واژه‌نامه و داستان...

تألیف:

طیبار یزدان‌پناه لمرکی



فرهنگ ملّی های مازندران

میلان و
مازندران

۴

۳

۱۰

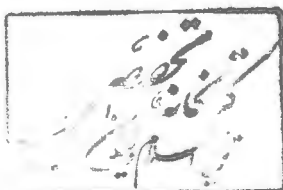
اسکن شد

فرهنگ مثل‌های مازندرانی

با برابر نهاده‌های ادبیات تمثیلی زبان فارسی،
همراه با برخی اصطلاحات، واژه‌نامه و داستان...

تألیف:

طیار یزدان‌پناه لموکی



تهران، ۱۳۷۶

تقديم به همسر م



انتشارات فرزین

خیابان انقلاب، اول خیابان دانشگاه پلاک ۵

تلفن: ۶۴۶۲۴۰۶

با همکاری ماهنامه چیستا

فرهنگ مثل‌های مازندرانی

تألیف: طیار یزدان‌پناه لموکی

چاپ اول: تهران - ۱۳۷۶

تیراژ: ۱۶۰۰ جلد

حروفچینی: گنجینه

لیتوگرافی: آبرنگ

چاپ و صحافی: رامین

شابک ۹۶۴-۹۰۰۰۶-۸-۲ - ۹۶۴-۹۰۰۰۶-۸-۲ - ۹۶۴-۹۰۰۰۶-۸-۲

این کتاب با یاری آقای اللهیار دبستانی و به نام
بهمن و استاد اردشیر دبستانی چاپ شده است. (۸)

با سپاس فراوان از استاد پرویز شهریاری که «فرهنگ
مثل‌های مازندرانی» به همت بلند ایشان به چاپ رسید.

از همکاری آقایان:

علی تیموری

عباس جلالی

عبدالله قلی‌نژاد، در آوانگاری و گردآوری و نیز در تهیه عکس‌های مناسب
از آقای هرمز قبادی بسیار سپاسگزارم. و سعادت یار بود تا در تنظیم این فرهنگ
از راهنمایی‌های ارزشمند خانم دکتر رقیه بهزادی و آقای دکتر حسن انوشه
برخوردار شوم.

نامشان بلند، عمرشان دراز باد

استاد محترم

برادرزاده جناب آقای طاهر خندان پناه لکهن

سلام کتاب ارزنده جنابعالی را با عنوان "روش اسأل ما ندرانی"
دریخت نموده مطالعه کردم. زحماتی که کشیده اید قابل تقدیر و ستایش
است. بر دقت به کوشش و دلاجه در علمی از اهم مباحثی است که باید
در دستور و برنامه کار تحقیقات کشور قرار گیرد تا این روش ملی همجوش
همیشه باید ادامه یابد. افرادی چون جنابعالی که با علم و شغف
موجود در تحقیق، به کارهای نظری کتاب مورد نظر تدریس داشته
و همگی می توانند باید پیش از پیش به این کار ملی و حیاتی بپردازند.
ضمن تشکر از اندام اخیر جنابعالی آرزو دارم که تحقیقات جامع تر جنابعالی
نیز در زمینه های مشابه به چون علم و زبان شناسی کشور ما عرضه گردد.
توفیق جنابعالی را از درگاه احدی بکنم آرزو دارم.

دکتر سید علی حسینی
رئیس هیئت مدیره زبان شناسی
دانشگاه علامه طباطبائی

بسمه تعالی

برادر بزرگوار جناب آقای طیار یزدان پناه لموکی

سلام. کتاب ارزنده جنابعالی را با عنوان «فرهنگ امثال مازندرانی» دریافت نموده و مطالعه کردم. زحمتی که کشیده‌اید قابل تقدیر و ستایش است. پرداختن به گویش‌ها و لهجه‌های محلی از اهم مسایلی است که باید در دستور و برنامه کار محققان کشور قرار گیرد تا این فرهنگ ملی همچون همیشه پایدار بماند. افرادی چون جنابعالی که علی‌رغم مشکلات موجود در تحقیق، به کارهایی نظیر کتاب موردنظر توجه داشته و همت می‌گذارید باید بیش از پیش به این مسأله ملی و حیاتی بپردازند. ضمن تشکر از اقدام اخیر جنابعالی آرزو دارد که تحقیقات جامع‌تر جناب عالی نیز در زمینه‌های مشابه به جهان علم و زبان‌شناسی کشور ما عرضه گردد. توفیق جناب عالی را از درگاه ایزد یکتا آرزو دارم.

دکتر سیدعلی میرعمادی

دانشیار گروه زبان‌شناسی

دانشگاه علامه طباطبائی

فهرست

۷	درآمدی کوتاه بر تاریخ خط و زبان مازندرانی
۱۷	ضرب المثل ها
۱۷۵	برگردان و موضوع ضرب المثل ها
۲۵۱	واژه نامه
۳۰۲	داستان برخی از مثال ها
۳۱۲	راهنمای برخی از نام های مازندرانی
۳۱۷	نام و جای نام
۳۲۱	کتاب نامه
۳۲۵	تصویرهای رنگی این کتاب

درآمدی کوتاه بر تاریخ خط و زبان مازندرانی

«انسان، چنانکه معمولاً فکر می‌کند، تنها در جهان عینی اشیاء، در جهان فعالیت اجتماعی زیست نمی‌کند، بلکه به میزان معتنا بهی، تحت تاثیر آن زبان مشخصی است که وسیله آمیزش اجتماعی معینی است، خطاست اگر تصور شود که ما می‌توانیم از واقعیت، بدون کمک زبان، کاملاً آگاهی یابیم، یا آنکه زبان وسیله فرعی حل مسائل آمیزش و تفکر است. درواقع «جهان واقعی» به حد زیادی براساس موازین زبانی گروه معینی ساخته می‌شود. ما به برکت آن که موازین زبان جامعه‌ی ما شکل معینی از بیان را عرضه می‌دارد، بنحوی از انحاء این یا آن پدیده را می‌بینیم یا می‌شنویم و درک می‌کنیم. «ساپیر Sapir نقل از مقاله‌ای به نام «معقولات عقلی در السنه بدوی»^(۱)

براساس کاوش‌های باستان شناسی در مازندران، مجموعه یک دختر دوازده ساله از نوع انسان «نئاندرتال»^(۲) neandertal و نمونه‌هایی از غلات و یک چنگال از جنس شاخ حیوان که مربوط به عهد نوسنگی پیشین بود، در غار خاتو xātū^(۳) به دست آمد.

۱. طبری، احسان، بررسی‌هایی درباره برخی از جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران

۲. لویی واندنبرگ، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه دکتر بهنام، عیسی، ص ۴.

۳. غار خاتو xātū یا ختو xatū یا هوتو hotū در خاور مازندران، در صخره‌های سنگی آهکی نزدیک جلگه خزر و باختر بهشهر است.

دانشمندان برآنند که انسانهای «نئاندرتال» نیای بلافصل انسانهای کنونی هستند، و معتقدند که آنان ابزارهایی می‌ساختند که نشاندهنده ذوق و اندیشه هنری آنان بود، و همچنین می‌بایست غیر از راههای اشاره و تقلید به طرق دیگری، احتمالاً از راه سخن‌گفتن به نحوی اندیشه و احساس خود را به یکدیگر تفهیم می‌کردند. درواقع می‌توان گفت، انسانهای عصر «نئاندرتال» ها دارای تمدن خاص زمان خود بودند، که از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

تاکنون در غارهای مازندران با وجود پیدا شدن نمونه‌ای از این انسانها، نه نقشی که حاکی از بیان اندیشه و تفکر آنان باشد - یافت شده، و نه نشانی از چگونگی آن ذوق و اندیشه هنری در دست است. به نظر می‌رسد مهم‌ترین علت آن، عدم کاوش باستان‌شناسی همه‌جانبه و منظم در حاشیه جنوبی دریای خزر به‌ویژه در مازندران است. با این حال، اگر ما نقش باقی‌مانده برروی کوزه‌ها را که طی کاوش‌های باستان‌شناختی از کرانه جنوبی دریای خزر به دست آمده و دارای نشانه‌هایی از جنبه‌های مختلف زندگی انسانی، و ضبط مناظری متنوع از طبیعت است مشاهده کنیم، گواهی برای ارائه نمونه‌ای از خط، که آن را می‌توان تصویری انگاشت به دست می‌دهیم. ساکنان مازندران باستان مانند سایر انسان‌های اولیه از ازمینه بسیار دورگامهای نخستین را در این زمینه برداشته بود.

خطی که مبین مناسبات تجاری بین جوامع بود و در شمال شرقی ایران هم رواج داشت، خطی تصویری بوده که سومریها برای انجام محاسبات خود در هزاره سوم ق.م اختراع کردند و عیلامی‌ها با جزیی اختلاف آن را الگوی کار خود قرار دادند «که در تجارت و بازرگانی مورد استفاده قرار می‌گرفت»^(۱) از چگونگی تحول خط تصویری به خط میخی در مازندران باستان نشانی در دست نیست. اما، پیش از ورود آریائی‌ان در سراسر شمال خط میخی رواج داشت که اثر به جا مانده از آن شامل «مهر استوانه‌ای است با خط کاسی و نقشی از یک فرد کاسی با لباس و کلاه نوک‌تیز است

۱. دکتر بهزادی، رقیه، «عیلام، قومیت، خط و زبان». چیستا شماره ۵ بهمن ۶۸ ص ۴۴۶.

که در نقش، قهرمان «مارلیک» هم دیده می‌شود.^(۱)

کاسی‌ها cassites یا کاسپی‌ها caspi، یکی از پرتأثیرترین اقوام ساکن در کرانه جنوبی دریای خزر بوده و در تاریخ مازندران باستان نقش بی‌سابقه‌ای داشته‌اند، کاس‌ها براساس نظر غالب باستان‌شناسان و مورخان، زادبومشان در سراسر ناحیه جنوبی دریای خزر بوده است. درواقع کاسی‌ها یا کاسپی‌ها از کناره غربی دریای خزر، از ملتقای رودهای ارس و کرگرفته تا نزدیکیهای رود جیحون و سیحون متمرکز بوده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که: «کاسی‌ها نام مشترک قبایل غیرهندواروپایی سراسر حاشیه کرانه جنوبی دریای خزر بوده است.» نکته قابل ذکر این که، کاسی‌ها در هزاره چهارم و پنجم ق.م به اعتقاد هرتسفلد و سرآتورکیث^(۲) کشاورزان واقعی بودند، که در پایان هزاره سوم ق.م. تا ناحیه سیحون و جیحون گسترده بودند و آریایی‌ها ساکن آن نواحی از همسایگان کاسی‌ها بودند^(۳). درمورد زبان آنان گفتنی است که اگر بخواهیم «زبانهای غیرایرانی سرزمین ماد را مشخص کرده باشیم، آنها را کاسپی خواهیم خواند.»^(۴)

از کاسی‌ها علاوه برخطی که پیش از ورود آریاییان از کرانه جنوبی دریای خزر یافت شده، خط دیگری نیز مربوط به ربع سوم هزاره دوم ق.م در بابل به دست آمده است. مضاف براین، طی کاوش‌های باستان‌شناختی در مارلیک، خط میخی دیگری به دست آمد که دکتر نگهبان با به نظر رساندن آن خط به پروفیسور جرج کامرون، معلوم داشته‌اند که آن خط مربوط به اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول ق.م بوده «و پس از این دوران به کلی، این خط از بین رفته است.»^(۵) درواقع، پیش از ورود آریاییان سومر در غرب، عیلام در جنوب، هیتی‌ها در شمال غرب و کاسی‌ها در شمال، با خط آشنا بوده‌اند.

۱. سرتیپ‌پور، جهانگیر، نشانیهای دور از گیلان و مازندران، ص ۶۷

۲. در کتاب بررسی صنایع ایران

۳. دکتر بهزادی، رقیه، «درباره واژه کاسپین» چیستا، شماره ۶، ص ۴۷۳

۴. دیاکونوف، همان کتاب ص ۸۵ - ۸۶.

۵. دکتر نگهبان. عزت‌الله، مارلیک ص ۴۶.

ذکر این نکته ضروری است که پیش از ورود آریاییان از جمله اقوام قدرتمند مازندران باستان آماردها بودند که زادبومشان بین تپور و کادوس بوده‌است و سفیدرود را در دوران باستان آماردیا مردوس می‌نامیدند^(۱). بنابراین، چنین برمی‌آید که آماردها برسرزمین‌های مجاور سفیدرود مدتها تسلط داشته و در آنجا حکومت می‌کرده‌اند. چنان که اکنون منطقه وسیع و گسترده‌ای در جانب شرقی سفیدرود با نام امارلو شهرت دارد. به نظر می‌رسد که این قرابت بعدها در اتحادیه قبایل مربوط به اوائل هزاره اول ق.م، در داشتن قدرت سیاسی واحد در گیلان و مازندران، تحت انقیاد قومی نیرومند، مؤثر بوده که از جمله برآیند آن اتحادیه، به احتمال قوی فرهنگ مشترک بوده است. از مطالب نوشته شده به خط میخی بر روی مهرها و مربوط به اوائل هزاره اول که در مارلیک به دست آمده، برمی‌آید که این دو منطقه، صرف نظر از بعضی خصوصیات محلی، دارای فرهنگ مشترکی بوده‌اند.

دو کتاب اوستا و شاهنامه، به عنوان دو اثر معتبر مربوط به تاریخ باستان ایران، این نظر را که مازندران باستان دارای کتابت بوده تایید می‌کنند. «در یکی از قطعات اوستا معروف به «اَوگمَدِجَه» فقره ۹۱ آمده است «تهمورث زیناوند و یونگهان که دیو دیوان را به بارگاه داشت. هفت قسم دبیری (خط) از او آورد.»^(۲) در شاهنامه آمده است که دیوان پس از شکست از تهمورث به ازاء خونبهایشان به وی پیشنهاد نمودند، دانش‌های گوناگونی را که تا آن زمان آموخته‌اند، به وی بیاموزانند.

چو آزادشان شد سر از بند او بـجستند ناچار پیوند او
نـبشتن بـخسرو بیاموختند دلش را بدانش برافروختند
چه سغدی چه چینی و چه پهلوی نگاریدن آن، کجا بشنوی^(۳)
پس از استقرار حکومت مادها، زبان آنان در نواحی جنوبی دریای خزر، از

۱. پیرنیا (مشیرالدوله) حسن تاریخ ایران باستان، ص ۱۵۷.

۲. سرتیپ پور، همان کتاب ص ۶۵.

۳. ژول مول، ترجمه افکاری، جهانگیر، شاهنامه ص ۲۴ - ۲۳.

اهمیت والایی برخوردار نبود، بلکه «پدیده ثانوی بود زیرا در دوره سلطنت مادها کاسپیان‌ها و دیگر قبایل ساکن کرانه جنوبی دریای خزر ظاهراً لهجه‌های قدیمی‌تر هند و اروپایی خویش را که در ماد غربی نیز متداول بود حفظ کرده بودند.»^(۱) پس از این زمان، از چگونگی تطوّر و دگرگونی این زبان در دوران هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان، یعنی زمانی بیش از سیزده قرن که همراه با تغییرات شگرف و عظیمی در مناسبات تولیدی، نوع مالکیت، تکامل ابزارها و شیوه تولیدی بوده - که حاصلی جز پیچیدگی جامعه به‌سوی تکامل، بویژه تکامل فرهنگی در برنداشت - اطلاعی در دست نیست. اما آقای طبری برآورد که «در آستانه سيطرة اعراب زبان ایرانی در کشور ما به‌سه‌گروه مهم دری و پهلوی (فهلوی) و تبری قابل تقسیم بود. زبان تبری که پس از تسلط اعراب می‌خواست جانشین خط و زبان متروک شده پهلوی شود در قبال اعتلای سلسله‌های شرقی (صفاری، سامانی، غزنوی) که حاملان زبان دری بودند، عقب نشست. در این مواجهه، زبان دری آمادگی بیشتری از تبری داشت، و از جهت ساختار صرف و نحو کامل‌تر و فصیح‌تر بود.»^(۲)

دو خط باستانی بر روی برج‌های لاجیم^(۳) در ناحیه کسلیان^(۴) از سوادکوه قائم‌شهر (شاهی سابق) و رسکت^(۵)، در فریم^(۶) و خط باستانی دیگر در گنبد قابوس که بیش از هزار سال قدمت دارند، باقی مانده که به‌زبان پهلوی^(۷) است. به‌نظر می‌رسد، این موضوع قابل تحقیق باشد، زیرا زبان تبری از جمله زبانهای مهم در آستانه یورش اعراب در کنار دیگر زبانهای پراهمیت مانند پهلوی و دری بوده است. چرا پس از متروک شدن زبان پهلوی حتی پس از گذشت پنج قرن، در مازندران، زبان پهلوی به‌جای زبان تبری کتابت می‌شد؟

آثار ادبی به‌جا مانده از این زبان پس از تسلط اعراب از شاعرانی مانند مسته‌مرد

۱. دیاکونوف همان کتاب ص ۱۲۳.

۲. طبری، احسان، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، بخش ۲ ص ۳۶۶

3.lājīm

4.kəselyān

5.rəsket

6.farim (پریم در جنوب ساری)

۷. دکتر ستوده، منوچهر، از آستارا تا استرآباد، ج چهارم، بخش اول ص ۴۴۲.

و دیگران، مبین آن است که آنان در بسیاری از موارد «واژه‌های عربی را به‌وام می‌گرفته‌اند.»^(۱) با همه این چگونگی «هنوز در زمان حاضر تاتها و تالشها و گیلها و مازندرانیها به لهجه‌هایی سخن می‌گویند که خود بقایای زبان هند و اروپایی می‌باشد.»^(۲)

امید است با کاوش‌های باستان‌شناختی و کوشش همه‌جانبه زبان‌شناسان، آگاهی بیشتری درباره این زبان بدست آید. زیرا زبان (= گویش) مازندرانی «یکی از گویش‌های غنی و پرمایه سرزمین ایران است.»^(۳)

طیار یزدان‌پناه

بهار ۷۳

۱. طبری، احسان، همانجا

۲. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کشاورز، کریم - ص ۱۲۳.

۳. دکتر ستوده، منوچهر. مقدمه کنزالاسرار مازندرانی، ج ۱ ص ۳.

زیان (= گویش) مازندرانی از لحاظ آوایی دارای ویژگی‌هایی است که به‌هنگام نوشتن نیاز به داشتن علائم یا نشانه دارد. در غیر این صورت، خواندن آن دشوار خواهد بود. بدین خاطر توجه به نمودار نمونه آوایی ضروری به نظر می‌رسد.

۳

نمودار واکه‌ها				کیفیت نمادهای آوایی	
معنی فارسی	نمونه‌های مازنی	برابر فارسی		نمادهای آوایی	واکه‌های فارسی
آیش	āeš	آئش dam	واکه باز آدم	ā	ء آ
توپ	tap	تپ asb	"گسترده اسب	a	آ
عطسه	ešnāfə	اشنافه esm	"نیمه‌بسته اسم	e	إ
جوانه زد	rox, baxū	رُخ‌بزو roxsar	"نیمه‌بسته رخسار	o	أ
نیم‌دانه گندم	čəčəm	چچم xərxəɾə	"میانی خنثی خرخره	ə	ا
بیرون، آن طرف	yōr	یُور yōz	واکه ضمه اشباع یوز	ō	او
زن و شوهر	kas, u, šī	کس‌وشی tar, u, tanbur	واکه کوتاه تار و تنبور	u	واو
ابریشم	usem	اُوشِم šūy	"کشیده شوی	ū	اُو
خرمن	jinga	جین‌گاه dig	"کوتاه دیگ	i	ای
کوه	ci	سی zari	"کشیده زری	ī	ای
باریدن	dayten	دیتن dayyār	"دوصوتی دیار	ay	آی
نام حشره	bau	بُئو havu	"دوصوتی هَوو	au	آو

۲. نمودار صامت‌ها

نمونه‌های مازرنی	معنی فارسی	برابر فارسی
گریه	bərme برمه	b ب
پخته می‌شود، می‌ریزد	pajəna پجنه	p پ
نوک، لب	tek تک	t ت - ط
دعوا، بهم پریدن	jaxōn جغون	j ج
زانو در بغل	čendek c چندک	č چ
آفتابگیر	xərim خریم	x خ
مچاله	dabelves دبلقس	d د
ته‌دیگ	randi رندی	R ر
پرنده دم‌جنبان	zanjilek زنجیلک	Z ز - ض - ظ
کرم خاکی	ažik اژیک	Ž ژ
پیشانی	sūāl سوال	s س - ص
لوس، بی‌مزه، خراب	šet شت	š ش
سودایی شد	falbayye فل‌بیه	f ف
سُر - لیز	qeliz قلیز	γ-q ق - غ
بی‌حس - کنده‌پوسیده	katin کتین	k ک
وسواس، بد غذا	garin گرین	g گ
یواش، آرام	las لس	l ل
عزرائیل	markəmid مرکمیت	m م
سایه	nəsūm نسوم	n ن
گرگ	vərg ورگ	w و
آلوچه	halī هلی	h ه
این طرف	yer یر	y ی

زبان یا گویش مازندرانی همان‌طور که گفته شد، از جمله زبان‌های بسیار کهن ایران است که دیاکونوف آن را از «بقایای زبان هند و اروپایی می‌داند که با زبانهای مادی، پارسی و اوستایی مشابهت دارد.» این زبان در طول تاریخ بنا به عوامل تاریخی دستخوش تطوّر و دگرگونی قرار گرفت. چنانکه مردم دو شهر همجوار، در گفتار، برخی واژه‌ها را به یک شکل تلفظ نمی‌کنند، یا در بیان نام حالتی، پدیده‌ای و شیئی، از یک واژه مشترک سود نمی‌برند، در ذیل، جهت آشنایی بیشتر به موارد ذکر شده در بالا، نمونه‌هایی آورده شد.

به‌همان اندازه که مردم آمل و بابل اکثر کلمات را به‌صورت باز و گسترده بیان می‌کنند، مردم ساری و بهشهر به‌صورت نیمه‌بسته تلفظ می‌کنند. مثال: مصدر «کردن» را اهالی ساری، «هاکُردن» hākorden در قائم‌شهر «هاکِردن» hākerden و اهالی «هَکِردن» hakerdan و آمل، «هاکِردن» hākəram تلفظ می‌کنند. جدا از اینکه اهالی آمل برخی واژه‌ها را تند و بریده می‌گویند مانند: «دُوئه» dūnnə یعنی: می‌داند، که در قائم‌شهر به‌شکل دونده dūnde تلفظ می‌شود. یا اینکه ساریها، «خوردم» را «بَخرَدِمه» baxūrdme می‌گویند که در قائم‌شهر به‌صورت بخردمه baxerdeme گفته می‌شود.

مورد دیگر، درباره کلمه خوب یا خُب است که شرق مازندران برای آن خو xū به‌کار می‌برند، مانند خوشه دونده xūšə dūndə. علاوه بر این، دو کلمه اول را به‌گونه‌ای تلفظ می‌کنند که شنونده غیربشه‌ری آن را خوشه xūšə (= خوش است) می‌شنود، در صورتی که، تلفظ آن در قائم‌شهر و بابل... به‌شکل xā šə dūndə خاشه دونده یعنی: خوب (= خُب) خودش می‌داند، است.

در بابل پسوندی به‌کار می‌برند مانند: و vā مثال: men daymə va «من دیمه و» یعنی: من هم بودم. در قائم‌شهر روستاهایی وجود دارد که اهالی آنجا دارای تکیه‌کلام خاص خودشانند مانند پرچیکلایی‌ها perčikūlāyihā برای نشان دادن تعجب و شگفتی از واژه «اِپا» epā استفاده می‌کنند. یا کوتنایی‌ها kūtenāyihā به‌جای واژه «بی‌گمونی» یعنی: سرزده یا همین‌طوری، واژه «انه وایی» ra enəvāyī

به کار می‌برند.

با این چگونگی، انتخابی از این دست، برای نشانه‌گذاری در تلفظ کلمات، شاید همه مازندرانی‌ها را راضی نکند. چون بیان برخی واژه‌ها حتی در خود قائم‌شهر با هم فرق می‌کند، چه رسد به استانی چنین طویل که تفاوت گفتار در آن فراوان است. با همه این وجود، زبان عمومی مازندرانی‌ها به جز برخی خصوصیات در هر شهرستان، همین است.

یادآوری

- ۱- برای هر مثل مازندرانی، برابر نهاده فارسی گذاشته شده است، بنابراین برابر نهاده‌های فارسی، ترجمه یا برگردان مثل مازندرانی به زبان فارسی نیست.
- ۲- نشانه / به معنی «یا» است.
- ۳- نک، یعنی نگاه کنید به...
- ۴- برای استفاده بیشتر خواننده، برگردان فارسی مثل‌ها در بخشی جداگانه آورده شد.

āb be emām nadeneā tāš be yazid

۱- آب به امام ندنه تش به یزید

جان به عزرائیل نمی دهد

āxer māsse bašendīā

۲- آخر ماس بشندیه

دسته گل به آب دادن

ādem-e berenā ū: jā natersəna

۳- آدم برنه او جا نترسناه

جن ... را از ... کلفت ترساندن

ādem-e pīyer addafā mirnā

۴- آدم پیر ادفه میرنه

کار یکبار اتفاق می افتد /

کار یکبار می شود

۵- آدم خسیس اگه صدخروار بینج بیاره باز چپا خرنه

ādem-e xasis agə sad xervār binj bīāre bāz čepā xernā

گدا اگه همه عالم بدو دهند گدا است

زر شیشه و سیم دوات چی حاصل

آدم چه حاصل آدم زاد چه حاصل

بوردن سره که نیه آباد چی حاصل...

۶- من بمرد روز داد و بیداد چی حاصل

امیری

نک بمرد روز داد و...

ādem če hāsel ādeme zād če hāsel

zar šīše u sim devāt če hāsel

menə bamerde rūze dād u bīdād čī hāsel

bōrden serə ke nīyyə ābād čī hāsel

۷- آدم شه مرگ و نه مردم جنازه سر بوینه

ādem šə margə vene mardeme jənāze sar bavīne

مرگ همسایه واعظ تو بس است

ādeme kamrū mōsī kafenə

۸- آدم کمرو مو...ی کفنه

آنکه بود شرم و حیا رهبرش / خلق ربایند کلاه از سرش /

ایرج میرزا

آدم کمرو، گشنه از سفره بلند می‌شود

۹- آدمی که بامشی جا بترسه کت خداگیری رکجه بتونده هاکنه

ādemī ke bāmešī jā baterse

katxedā gīrre kegə betūnde hākene

آنکه از گریه‌ای رمان باشد / کی خدای همه جهان باشد

سنایی

۱۰- آدم مک‌مکی آسک میون گیر جا و نه بترسین

ādəme mek mekī ā sake mīūn gīrre jā

vene batersien

نک دس کشه دکرده...

ādeme vešnā dīn nidārno

۱۱- آدم و شنادین ندارنه

آدم گرسنه ایمان ندارد

۱۲- آدمی هسه که از هر قورسونی بوره اتا مرده کم‌انه

ādemī hasə ke az har qavresūnī būre

attā merdə kam enə

نک شه مرده قور...

۱۳- آروس / آسیه گو دوش نیه گته بنه تپه چاله دارنه

ārūs/āsiye gūdōš nayye gəto

benə tappə čāle dārne

نک حلیمه گو دوش...

۱۴- آروس خله خواریه، تو تاله هم بزو

ārūs xale xār biye tūtālə ham bazzū

کم بود جن و پری، یکی هم از دیوار پرید /

گل بود به چمن آراسته شد

۱۵- آروس که سات بکرده گونه ریاد بکرده

ārūs ke sat bakerdə kūnere yād bakerde

آقا نوایی داره، به برقبایی داره، دس می‌کشه قباشو، نمی‌شناسه باباشو

āsemūne keng ke benə nene

۱۶- آسمون کنگ که بنه ننه

آسمان به زمین نمی‌آید

āš baxerdə pe kačə fərāvūnə

۱۷- آش بخرده په کچه فراونه

قبای بعد از عید برای گل منار خوب است

āš deleə marji gīə deleə nəxəd

۱۸- آش دله مرجی گی دله نخد

نخود همه آش

āš kələ sar daei zan nūmzə bāzi

۱۹- آش کله سردیی زن نومزه بازی

هرچیز بهنگام خوش است /

هرچی تازه تازه، زن هم وقت نومزه /

هرچیز نوبرش خوب است

āšenā varede ā yarībə mōsede

۲۰- آشنا ورده آغریه مو... ده - نک

اخته چی سک...

۲۱- آقا درویش نارائه پس دارنه نارائه پیش

āqā darviš nā rāə pas dārne nā rāə piš

نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم

ākende ū re ākende asb vene bayre ۲۲- آکند او ره آکند اسب و نه بیره

شغال بیشه مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی

۲۳- آمل او همیشه پندیر خیک نیارنه، خرس م ایارنه

āmele ū hamīše pandire xik nīārñə xərsəm eiyārñə

کچل مشو همه کچلی بخت ندارد

āmel mir bezeg danīə

۲۴- آمل میربزرگ دنیه

روز روشن را حاشا کردن

۲۵- آهه صغیر اثر کنده‌شو نکرده سحر کنده

āhe sayir aser kendə šū nakerdə sehar kendə

آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند دود دل مستمند

۲۶- ابّاس آبادیها مستراب سردس به کمر اسانه

ebbās ābādihā mōsterāb sar das be kamer essāñə

نونم ندارنه اشکنه ... چنارو می‌شکنه /

مشک خالی و پرهیز آب

attā enār ā - bistā - haštā bīmār

۲۷- اتّا انار آبیستا هشتا بیمار

یک خانه داریم پنبه‌ریسه میان هفتاد ورئه /

یک مویزه چهل قلندر

۲۸- اتّا انگوس عسل سه اتّا خیک پاره نکنه

attā angōs asel esse attā xikk pārə nakenñə

بهر کیکی گلیم نتوان سوخت /

جامه مفکن برآتش از کیکی

attā ūxārre delə jū xərenñə

۲۹- اتّا او خوار دله جو خرئه

نک یک کپری

attā tīlə delə lūt xərenə

۳۰- اتّا تیله دله لوت خرئه

نک یک کپری

۳۱- اَتا تیم گلی زور اَتا بَرکه لوه دونه ره نجس کنده

attā tim gallezōr attā barekə lavə dūnəra najes kende

آفتابی بدان بلندی را ذره ابری ناپدید کند

۳۲- اَتا جابریه ماله نتونه بکشن

attā jā bariyə mālə natūnnə bakəšen

طوری ترزد که جمعیش همیشه کرد

۳۳- اَتا جا حرف بزن که ته هره چو بوره

attā jā harf bazen ke te harə čū būre

پیاز آدم هرجایی کونه نمی‌بندد

۳۴- اَتا جاشونه که ونه گئی ره گئی خوار سگ نتونه پیدا هاکنه

attā jā šūnə ke venə gī re gixāre sak natūnə pīdā hākenə

آب شدن و به زمین فرو رفتن

۳۵- اَتا چرند گو باعث بونه که همه سر تن گویی باوه

attā čerende gū bāes būnə ke hamə sar tan gūei bāvve

یک بزگرگله را گرگین کند

۳۶- اَتا خش دِتا خش دس شونه ک... پشت

attā xeš detā xeš das šūnə kese pešt

با زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می‌کشند

۳۷- اَتا دسه چماز اَتا هزار و سه

attā dassə čəmāz attā herāzze vasse

بیک مرد گردد شکسته سپاه

همی دوش یک مرد دارد نگاه

سپاهی لشکر نیاید بکار

۳۸- اَتا دفه بوم دکه کیوانی بیه

attā dafə bōm daketə kivanī bayyə

یک دفعه دستش سوخت کدبانو شد

۳۹- اَتا ره شال بورده اَتا ره شالک اَتا کتکت په زنده کنار

attā re šāl baverdə attā re šālek attā kat kate pe zande ketārek

یکی مرد یکی مردار شد یکی به عذاب گرفتار شد

۴۰- اَتا رلمه نکش اَتا ره دمه نکش attā re lamə nakeš attā re damə nakeš
یکی را برآرد بچرخ بلند یکی را بخاک افکند مستمند
فردوسی

۴۱- اَتا سک ديه اسيو چال لشته اَتا سک ديگه و نه کنک چال لشته
attā sak dayyə assiū čallə leštə
attāsakke dīgə venə kenge čälle leštə

نک اگر مکر دارنه...

۴۲- اَتا سوزن شه رېزن اَتا گوال دوج / تمنه مردمه
attā sūzen še re bazen attā gūāl dōj/
tamenə mardemə

آنچه بخود نپسندی ای شیخ دین چون پسندی با برادر ای امین /
مولوی

آنچه را به خود روا نداری باکس مپسند /

آتّ الی الناس ما تحب ان یوتی الیک

۴۳- اَتا سه بمیر که تسه غش بکنه attā essə bamir ke tessə yaš bakenə
برای کسی بمیر که برایت تب کند /

همراه کسی باش که همراه تو باشد

۴۴- اَتا شو میمونی آصد سال دعاگو attā šū mīmūnī ā sad sāl deāgū
یک روز مهمانیم صد سال دعاگو

۴۵- اَتا شو هزار شو نانه atā šū hezār šū nānə

آخر شبی است سالی نیست صبر کن کاشیم مجالی نیست
نظامی

۴۶- اَتا کوش دارنه هی رفت وروش دارنه attā kūš dārnə hī raft u rōš dārnə
مثل آب اماله تا می رود برمی گردد

۴۷- اَتا گو دوش شیر هدایی لو بزویی بشندی

attā gūdūš šir hedāei lū bazūei bašendi

گاو نه من شیرده

۴۸- اَتا گوش در کنده اَتا گوش دروازه

attā gūšše dar kendə attā gūšše darvāzə

از این گوش می‌گیرد و از آن گوش در می‌کند

attā livāne delə ū xərənə

۴۹- اَتا لیوان دله او خرَنه

نک یک کپری

۵۰- اجل اجل شاه و گدا ندارنه هرکی پی مال شونه حیا ندارنه

امیری

ajel ajele šā u gedā nedārne har kipey māl šūnə hayā nedārne

مرگ به فقیر و غنی نگاه نکند

۵۱- اجل که هارسه پنبه گله کا آدم کشته

ajel ke hāresə panbe gəlekā ādem kəšnə

اجل برگشته می‌میرد نه بیمار سخت

۵۲- اخته چی سک مرزناک لوئه کنده

axtə čie sak marzenāk lūə kendə

نان خودش را می‌خورد و حلیم همسایه را بهم می‌زند

addaqənə ū teppə bayye

۵۳- ادقنه او تپه بیه

مرغ شد و به هوا رفت /

آب شد و به زمین رفت

۵۴- ارباب که سره نوکر اَتا نصف نون و سه

erbāb ke serə nūkerre attā nesfe nūn vassə

سیر را از گرسنه چه غم /

سیر غم گرسنه نخورد

نفایس الفنون

۵۵- ارباب هرچه بد بوهه زارع شه اَتا بینج کنده

erbāb har če bad būhə zāre še attā bīnje kendə

آنچه برما می‌کنی امروز برما بگذرد صاحب‌ارحمی بکن ما را غم فردای تست
۵۶- یرداله و نه گو دھون شیرین بوھه erdālə vene gūe dehūn šīrin būhə

آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است

۵۷- آرمون شیش انداز پرپر راغون آکم کم پیاز

armūne šīšandāz per pere rāyūn ā kam kame pīyāz

سخن بسیار می‌گوید، عمل هیچ

۵۸- از این به نزدیکتر کله کفنه سوزنه az ein be nazdikter kelə kafenəsūzinə

از این به نزدیکتر مردم حرف درمیارن

۵۹- از بی پیری کل پیر گنه آقا جان جان

az bī pīyeri kal pīyerre genə āqā jān jān

از درد لاعلاجی به خرمی گویند خان باجی

۶۰- از خجالتی اینتی بیه‌لنده / اوآ عرق وره در بورده

az xejāletī eintī bayye lande/

ū ā areq vere dar būrdə

خیس آب و عرق شدن

۶۱- از دس بد بده هرچی بیتی مفته az dasse bad bede hār čī baytī meftə

از بد قمار هرچه ستانی شتل بود /

از خرس موئی غنیمت است

۶۲- از ذوق پرلا، زنامردی رباته بیا

az sūqe perəlā zenā mardī re bāte bebā

از هول حلیم افتاد توی دیگ

az rūye dūssi bayye me ūssī

۶۳- از روی دوسی بیه مه اوسی

دوستی دوستی می‌کند پوستی /

مثل کنه چسبیدن

۶۴- از عشق کیجا، نفت ره، مفتی دا
az eşqe kījā naft re meftī dā

نک: از ذوق پرلا...

۶۵- اسا دیگه امه ریش اسپه بیه، ماس که نزومی

esā degə ame riš espə bayye mās ke nazzūmī

استخوان خرد کردن /

دود چراغ خوردن /

۶۶- اسا دیگه بی لوه ککو کبمی

esā dige bī lave kəkū kembī

حالا دیگر استاد شدم

۶۷- اسا که کار به لاک برسیه اما بی لاک سِما کبمی

esā ke kār be lāk baressiye emā bī lāk semā kembī

اگر بنا به مردن بود، من جگر شراهم در می آوردم

۶۸- اسب از سنگ سخ تره از شیشه نازک تره

asb az sang saxterə az šišə nāzek terə

آدم از سنگ سخت تر است از گل نازکتر

۶۹- اسب، اسب جا و ندنه خرخر جاقا
asbə asbe jā vandennə xar re xar re jāqə

از آن روزیکه عالم را نهادند بهرکس هرچه لایق بود دادند

۷۰- اس به اسب بیه، لنگ خرم مس بیه

as bə asb bayye lange xerem mas bayye

علی اصغر به زیان آمده است /

بچه مان زیان باز کرده

asb bā bār

۷۱- اسب با بار بورده بار بن کشی سه اسنی / چرخ گرنی

bōrdə bārben kaši esse essəne/ čarx gerni

اسب را گم کرده پی نعلش می گردد /

شتر را گم کرده پی افسارش می گردد

۷۲- اسب بورده، پالون چخ چخ گرنی

asb baverdenə pālūnne čax čax gernī

نک: اسب با بار بورده...

۷۳- اسب بیار پی بور، لاگ بیارگی بور

āsb beīyār pī baver lāk bīyar gī baver

خریبار باقلا بارکن

۷۴- اسب پیغوم پشتی جو نخرنه

خریه بوسه و پیغام آب نمی خورد

asbe tūre ə delə mar

۷۵- اسب توره دله مر

مار در آستین پروردن

۷۶- اسب جرر پپرسه مردی باته جانم ورزا

asb jar rə bappəressə mardī bātə jānem verzā

اسم احمد شکم...

۷۷- اسب در می نال کمبی خر چه شه دس جلو ایارنه

asbe darmī nāl kembī xar če še dassə jelū eīyārənə

نک: آتش دله مر...

asbe dem re nemās

۷۸- اسب دم ره نماس

منع چو بیند حریص تر شود انسان

۷۹- اسب رو هادی پالون دله کاه رخرنه

asbe rū hādī pālōne dele e kā re xernə

نک: خرده و چه راسب کیل...

asbe šāš re mūndenə

۸۰- اسب شاش ره موندنه

مثل آب حنا

۸۱- اسب کره اگه مار دم یرقه باشه بتره

asbe kərə age māredem yerqə bāše bedtərə

خوشا آن چاهی که آب از خود برآرد

۸۲- اسب کفته سرگوزنگونه asbe kefte e sarre gūzangū

این دغل دوستان که می‌بینی مگس‌انند گرد شیرینی /
سعدی

مگس جای نخواهد رفت جز دکان حلوایی

۸۳- اسب که خوار بوهه، شه جور شه زیاد کنده

asb ke xār būhe še jū re še zīād kenda

بود حرمت هرکس از خویشان

سعدی

فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره، فمن يعمل مثقال ذرة شراً يره

۸۴- اسب و نه مه لینگ بن تکه نیاره asb vene me lingə ben takkə nīāre

علف به‌دهان بزی شیرین می‌آید

۸۵- اسب‌ها کردن، خر بخردن asbe hākerden xare baxerden

شتریان درود آنچه خرینده کشت

نظامی

۸۶- اسب هدامه خر هایت‌مه از خشالی پر هایت‌مه

asb hedāme xar hāytme az xešālī par hāytme

عمر پرمایه بخواب خور بر باد مده سوزن زنگ‌زده خیره چه خری بکلند
ناصر خسرو

۸۷- اسپه سک، سیو سک براره espe sak siū sake berarra

سگ زرد برادر شغاله

۸۸- اسم امید و شکم ممد esme amed u šekeme mammed

کارکردن خر و خوردن یابو

۸۹- اسمش بده، اما خش خراکه esmeš bade ammā xeš xarākkə

هرچند خوفناک است، اما خوش خوراک است

۹۰- اسم گد دارنه شکل بد esme gad dārnə šekle bad

نام کلان و دهنش ویران

esm me rasm vene

۹۱- اسم مه رسم و نه

نک: اسم احمد...

۹۲- اسیوبون هم گندم سرخرنه، هم آرد سر

assīūbūn ham gandeme sar xernə ham ārde sar

نک: هند دله...

assīyū panjə hasse kelyā be nūbe

۹۳- اسیو پنجه هسه کلیا به‌نوبه

هرکه راگویند باشد نوبتی در آسیا

آسمان چون نوبت ما را فرامش کرده است

۹۴- اسیو سره کارگری، مز سره اربابی

assīū sare kāregərī mezze sare erbābī

مشک خالی و پرهیز آب

۹۵- اش باتنه تره خانه چپون هاکنن، برمه کرده که نوه دراغ بوهه

xānnə čppūn hākənen bermə kerde ke navve derāy bühə

گریه را برموش کی بوده است مهر مادری /

سنایی

خبری دور از انتظار شنیدن

ašše kəšembə palengə dār dembə

۹۶- اش کشمبه پلنگ دار دمبه

شاخ و شانه کشیدن تو خالی /

خالی بستن /

توپ و تشر آمدن /

رجز خوانی

eškəme xālī gūze qār qārī

۹۷- اشکم خالی گوز قارقاری

نوم نداره اشکنه گوزم چنارو می‌شکنه

eškəm šūnə

۹۸- اشکم شونه

شکم روش /

آب رفتن شکم

۹۹- اشکم گو کلومه هرچی و نه دله دکنی شونه

eškəm gū kəlūmə har čī vene delə dākenī šūnə

چو شود معده پر تفاوت نیست که ز گندم پر است یا از جو

ابن یمین

aš ā assiyū būnī

۱۰۰- اش آاسیوبونی

کار هر بافنده و حلاج نیست از کمان سست سخت انداختن /

خونه خرس، بادیه مس

۱۰۱- اصل لب هسه آدندون کل سرجل می بندون

asl lab hasse ā dandūn kale sare jele mī bandūn

اصل کار برروست کچلی زیر پوست /

هر عیبی از خداست کچلی زیر کلاست /

آن طور به خور که خودت می خواهی آن طور بپوش که مردم می خواهند

۱۰۲- اغوز انده پچکی دار انده گتی ای کهی دار الله اکبر

ayūz ande pečekī dār ande gātī ay kahī dār allāhū akber

درخت گردگان باین بلندی درخت خربزه الله اکبر

۱۰۳- اغوز خانی بخری و نه چک چک صدا ره نشودویی

ayūz xānī baxerī venə čeke sedā re nešdūeī

هرتوفیقی بدون زحمت نیست

۱۰۴- افن دره شه موس پاس شه تاشنه

afen darə še mōse pāsə še tāšnə

آتش بدست خویش برریش خویش زد

نفایس الفنون

۱۰۵- اقبال که ننه کتین کپر گر نه

eqbāl ke nenə katīn kperre gerne

بخت چون برگشت پالوده دندان بشکند

۱۰۶- اکر مکر دارنه کنه.. لس نو کردارنه

aker maker dārnə kengeles nūker dārnə

نوکر ما نوکری داشت نوکرش هم چاکری داشت

۱۰۷- اگه اونتا ته فنده مه کاله چرمه بنده

age ūnta te fānde me kāle čarme bandə

اگه تو دولی من بند دولم

۱۰۸- اگه ته کوچک اغوزی من وله تک چاقومه

age te kūček ayūzī men valeteke čāqme

نک: اگه اونتا ته...

age re dekāšten dar nīmū

۱۰۹- اگه ره دکاشتنه در نیمو

اگر راکاشتنند سبز نشد

۱۱۰- اگه مرشه کول بشنده شه خو ره نشندنه

age mar še kūlle bašende še xū re našendenə

نک: سگ گی بخرده...

elā čeč dārnə sū danīyə

۱۱۱- الا چش دارنه سودنیه

چش دارنه دتا ایلا و سودنیه هرکس که علی‌ره بدل عاشق نیه
امیری

har kas ke alī re bedel āšev niə

češ dārn detā eilā (= elā)u sū danīə

نک: گت اغوز...

۱۱۲- الاشت سوات بکوشته آمل بلو سرخ آباد بادبکوشته اباس آباد درو

elāšte sevāt bakāšte āmele balū

serx ābāde bād bakūšte ebbas ābāde dərū

نک: اباس آبادیها....

۱۱۳- الان بچاپلا اماره سوزندنه چه برسه گرم پلا

alān bečā pelā emārə sūzendenə če baresse garme pelā

۱۱۴- الان دیگه معلومه نیه کمین هند و هلوم ره پر هاکنه

alan dīge malūm niə kemīn hand u helūm re pūr hākenə

کسی را که سالش بدو سی رسید امید از جهانش ببايد برید
فردوسی

alān vene her nyə

۱۱۵- الان ونه هرنیه

کوکش دررفته

۱۱۶- إلهی نون آهو باوه ته تازی سر نخری آبتجی

elāhī nōn āhū bāvve te tāzī ser naxerī ā batejī

آب بدود نان بدون تو دنبالش /

الهی نانت بار آهو بشود آبت کوه به کوه بگردد

alāhomma ennī češ dārnī vīndī

۱۱۷- الهم انی چشم دارنی و یندی

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

لسان الحال افصح من لسانی و صمتی عن سوالک ترجمانی

emā dīgə tūr baze dārremī

۱۱۸- إما دیگه تور بزه دارمی

گاو پیشانی سفید

۱۱۹- إما راه دارمی کل دشُسه کل و نه سر هزو آیدی شو هسه

emā rāh dārmī kale dešūesse kal vene sarre hesu aydī šū hesse

تاچه بالا گذاشتن

۱۲۰- امار رسن بهید هیچی نکنده تا تله تا

emā re rasen bahīd hī čči nakend tā taletā

... را از ... کلفت ترساندن

۱۲۱- امروز مرا افراد ترا زیاده لگ لگ نرا - نک

amrūz merā ferdā terā zīāde leg leg narā

ته دواش...

۱۲۲- امسال آروس خور سال دیگه گرنه

emsāle ārūsse xaverre sāle diğə gerennə

جوجه را آخر پاییز می‌شمارند

۱۲۳- امسال پئیز ماه بندسه، بندسه اگه نند سه ته اقبال دگر سه

māh bandesse bandesse age nandesse te eqbāl dage resse

آخرین مهلت، تنها فرصت

۱۲۴- امسال که سری پار وشنی ریاد

قالی سریشتی کوب تریره یاددار

دار

چکمه دپوشی لینگ تلی ره یاددار

اسب زین‌سوار، دوش چپی ریاد دار

امیری

emsāl ke serī pāre vešnīre yād dār

qālī sar ništi kūbe terīre yād dār

asbe zīn sevār dāše cāpī re yād dār

čakmə dapūsī linge talī re yād dār

گذشته را نباید فراموش کرد

amə jeme bad belārdendi bayye

۱۲۵- امه جمه بدیلاردندی بیه

نک: اما دیگه تور...

ame xeške kilehm ū kafenə

۱۲۶- امه خشک کیله م او کفنه

نک: ته دواش امه رمه...

amesse kelā yerdik nade

۱۲۷- امه سه کلاه گردیک نده

شعبده‌بازی نکن / ادا در نیار

ame tāsse panbe nelendə

۱۲۸- امه طاس پنبه نلنده

محل سگ نگذاشتن /

تره هم خورد نکردن

۱۲۹- امه قور سرنرین فاته خونی ره نخاسمی

ame qaver sar narīn fāte xūnī re nexāssemī

مرا به‌خیر تو امیدى نیست شرمرسان /

زنسبور درشت بى‌مروت را گوى باری چو غسل نمى‌دهى نیش مزن

سعدى

ame ketem espe bayye

۱۳۰- امه کتم اسپه بیه

مویم را در آسیاب سفید نکردم /

روزگارى برما گذشته

ame kelā kaltak nedāštə

۱۳۱- امه کلاه کلتک نداشته

نک: فقیر آدم...

ame miūn feqat sar sīvāə

۱۳۲- امه میون فقط سر سیوائه

نک: چاشت اینجه بخرده...

ame hare digə čū našūne

۱۳۳- امه هره دیگه چو نشونه

آفتاب لب بام است

نقره قلمدون طلا مداد رکورمه

۱۳۴- امیرگنه که چینی دوات رکورمه

بمرده روز داد و بیداد رکورمه

شو نختی روز راحت رکورمه

امیری

amīr genə ke čīnī devāt re kōrme

noqre qalemdūn telā medād re kōrme

šūe naxetī rūze rāhet re kōrme

bamerde rūze dād u bīdād re kōrme

چون شد از ملک زندگى سهراب /

نوشدارو چه سود خواهد داشت

ابن یمین

قباى بعد از عید برای گل منار خوب است

amīr u gūher

۱۳۵- امیر و گوهر

لیلى و مجنون

- anji anj xūndesse penja re panj ۱۳۶- انج انج خوند سه پنجاه ر پنج
غمی نداشتن /
در بند روزگار نبودن
- anjil pajenə aelle dere ۱۳۷- انجیل پچنه ائل در
گر صبر کنی ز غوره حلوا سازد /
کارها به صبر برآید و مستعجل به سردر آید
- ande ūnje davaš ta kaš biyāri ۱۳۸- انده اونجه دواش تا کاش بیاری
نک: انده اونجه هرس ...
۱۳۹- انده اونجه هرس تا ته سر وئده کلی دونده
- ande ūnje heres tā te sar vande keli davende
آنقدر آنجا بایست تا علف زیر پایت سبز شود
- ande lūt ambes naken ۱۴۰- انده لوت امبس نکن
بادمجان دورقاب چین /
مداهنه گویی /
تملق گویی
- ande vene gūše ben baxū nessne ۱۴۱- انده و نه گوش بن بخو نسنه
آب در گوش کسی کردن /
در سودا، کسی را فریفتن /
پرش کردن
- ande hres tā danget narm bavve ۱۴۲- انده هرس تا دنگت نرم باوه
نک: انده اونجه هرس تا ته ...
- ande hasse ke xer bogzešte ۱۴۳- انده هسه که خر بگذشته
جای شکرش باقیست
- angir nahid mamič hākerde ۱۴۴- انگیر نهید ممیچ‌ها کرده
آهونا گرفته می‌بخشد /

فرستاده گفت ای خداوند رخس بدشت آهوی ناگرفته مبخش

فردوسی

۱۴۵- او به لاک بیه دونه به کاسه ū be lāk beyye dūne be kāse

کار از کار گذشت

۱۴۶- او بیارده پسته، وایارده کنگل نیمی ū biārde pite vā biārde kangel nimī

هرکسی دارای حسب و نسبی هست /

از زیر بوته در نیامدیم

۱۴۷- اوتلاره لرکنده شه براره ūa telārre ler kende še berārre

هیچ دودی بی آتش نیست

۱۴۸- اوجی دله مر ūjīe delea mar

قالتاق

۱۴۹- او خانی بخری اسب دسه چال دله نخریو روخنه بخر

ū xānī baxerī asbe dasse čāle dele naxer bor rūxene baxer

از نوکیسه قرض مکن قرض که کردی خرج مکن /

زنوکیسه مکن هرگز درم وام که رسوایی و جنگ آرد سرانجام

ناصر خسرو

۱۵۰- او خانی بخری سر چشمه بخر پلاخانی بخری گت‌لوه دله بخر

ū xānī baxerī sar česme baxer

pela xānī baxerī gate lavea dele baxer

نک: او خانی بخری اسب...

۱۵۱- او ره تی‌لندکنده ماهی بیره ū re tilend kenbde māhī bayre

دزد بازار آشفته می‌خواهد

۱۵۲- او سر چسنة چربی جمع کنده ūa sar česenə čarbī jam kende

آب از دستش نمی‌چکد

۱۵۳- اون باغ دله ربشاشن که ونه کلی ممینه کلاف هسه

ūn bāye dele re bešāšen ke vene kelī manin kelāfə hasse

وای به باغی که کلیدش میوانه باشد

۱۵۴- اون باغ دله ر دمیز که ونه کلی عسل ماهه

ūn bāye dele re damīz ke venə kelī asel māhe

اون باغ دله...

۱۵۵- اونتا که دوسه نمک اتّا انگوسه

حرمت دوستی داشتن

ūntā ke zane pīr kende, ōntā ke gendə hese mard pīr kende

hasse marde mīr kendə ōntā ke gand hasse marde pīr kendə

زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشاه

سعدی

۱۵۷- اونجه که او صدا نکنه قرزمه

هرپیشه گمان مبر که نهالست شاید که پلنگ خفته باشد /

هرپیشه گمان مبر که خیالست شاید که پلنگ خفته باشد

سعدی

۱۵۸- اون دوره راو بورده

آن ممه را لولو برد /

امسال حساب گاوتازی دگر است گاو آمد و خورد دفتر پارین را

۱۵۹- اون دوره ربز بدوشتنه

نک: اون دور روک...

۱۶۰- اون دوره روک داشته کوز

آن دفترها را گاو خورد، گاو را قصاب برد

۱۶۱- اون گدر وجین کردمه لپر ره اسابرومه گی ربخر

ūn geder vejīn kerdemə lapere esā berū me gī baxer

آن وقت که جیک جیک مستانت بود یاد زمستانت نبود

۱۶۲- اون موقع جمال تقسیم کردنه ته کجه دئی

ūn mūqə jemāl taqsim kedenə te keje daēi

- دیمه به فکر کمال dayme be fekre kemāl

آن وقت که عقل قسمت می‌کردن تو عقب ترازو مثقال رفته بودی

۱۶۳- اون موقع شهر، شهر بیه علی آباد خرابه بیه اسا که شهر و ده هرد خرابه

ūn mūqə ke šar šar biye aliābād xerābe biye esā ke šar u de

her de xerābə

آن وقت که جوان بود، جوانی نداشت حالا که زرتش قمسوره

۱۶۴- اون موقع که همه جا سو بیه در په تاریک بیه اسا که همه جا تاریکه

ūn muqe ke hamēja-su biye dare pe tārīk biye esā ke hame ja-tārīkə

نک: اون موقع که شهر، شهر بیه...

۱۶۵- اون وخت که بیمه مس جونکا شاخ زومه بنه ر خاک شیه هوا

اساکه بیمه من پیر ورزا سر رسن دره شاخ هره هدا

امیری

ūn vaxt ke bīmə masse jūnikā

šāx zūme bene re xāk šīə hevā

esā ke baymə men pīrə verzā

sar rasen darə šāx harə hedā

های هایش رفته وای وایش مانده /

پشم و پيله اش ریخته است

۱۶۶- اون وخت که خردی آنگوزی حسن دکاشت بیه

ūnvaxt ke xərdī ā nagūzī hasen dekašt biye

کار هرخر نیست خرمن کوفتن /

کار کردن سخت است

۱۶۷- اوژواری انه رگ واری موندنه ūə vārī enə rege vārī mūndenə

به‌نرمی میاید به‌سختی می‌رود

۱۶۸- اوئی بیه که بشندی بیه ūēī bīyə ke bašendī bayyə

با آب ریخته و کوزه شکسته چه شاید کرد

۱۶۹- ای ته مره بم پیرس لو نزن / شاکمی نزن

ay te mer bem bapperesse lū nazen /

šākemī nazen

مراکمند می‌فکن که خود گرفتارم

۱۷۰- ای چمند ک.. لوت مه سره خرنی لوهه رپاین مله کله جانعلی سره کندی
ey čamende kesī-lute me sərə xernī luhəre pāyen malə kələ
jānāliyeserə kendī

نک: اخته چی سک مرزناک...

۱۷۱- ای مرد آیه وایه جمع‌ها کن شه ک.. و خا..

ey marde āyye vāyye jam hāken še kir u xāə

نک: عاقل به‌اشاره...

۱۷۲- این آتا زردی زک.. بور ein attā zardī re kenī baver

این یکی را که زاییده‌ای بزرگش کن

۱۷۳- اینتا بینگکه ترپسون دنبال دره eintā bīngēkke terappesūn denbāl dare

حالا کجاش را دیدی

۱۷۴- این ترش آشه این چنگل کار دره

ein teršše āše ein čangele cār dare

نک: این نیچه باکله...

۱۷۵- اینتی بورده نادر بورده گوز از ک.. قاطر بورده

eintī būrde nāder būrdə gūzaz kenge qāter būrdə

این طور رفت که هفت پسر ازرق رفت

۱۷۶- اینتی تیر بو شاهن نشونه نزهنه einti tir būsāhen nešūne nazūhenə

سنگ بزرگ برداشتن نشانه نزدن است

۱۷۷- اینتی لرگ دار بیه که اتا کل اغوز هم ندارنه

einti largedar bayyə ke attā kel ayūz ham nedārənə

آن قدر مسجد شده که دو لنگه گندم هم آرد نمی‌کند

۱۷۸- اینتی وخت و نه دوست آ دشمن ره بشناسی

einti vaxt vene dūst ā dešmen re besnāsīən

دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان

سنایی

۱۷۹- اینچه تا آمل بسوزه مه اتا دسه کمل نسوزنه

einjə tā āmel bazūze me attā dasse kamel nazūenə

آنکس از دزد بترسد که متاعی دارد عارفان جمع نکردند و پیرشانی نیست

سعدی

۱۸۰- اینچه که اینتیه سوس سره محشره einjə ke einti süssere mašare

این جا که این طوری است سن پترزبورگ چه خبره

۱۸۱- این چس و پس پیر گور ره مشت نکنده

ein čes u pes piyer kūr re mašt nakendə

با این چیزها قبر آقا درست نمی‌شود

۱۸۲- این چش شی مار دارنه زنده بین خیال دارنه

ein čes šimār dārən zend bayyene xiāl dārənə

نک: شمع بخرد آقا...

۱۸۳- این چش من بدیمه ورزا خی ره، مه بینج بخرد خرنه هفت تا کوهی ره

ein čes men badīmə veraze xīre me bīnje baxerd xernə hafta

kūhī re

نک: شمع بخرد آقا...

۱۸۴- این حرفا ره که ته گنی ناپل شونه ناروات

ein harfā re ke te gənī nā pel šūnə nā revāt

بارسن فلان چیز را باو نتوان بست /

ein kārd u ein kəlek

۱۸۵- این کارد و این کلک

این گوی و این میدان

ein gələə dele re šāl dārənə

۱۸۶- این گله دله ره شال دارنه

زیر این کاسه نیم کاسه است

۱۸۷- این نیچه با کله آ این زنگ بیه لوه

ein napeje bākələ ā ein zang baytə lave

از چنین خرمن، این چنین خوشه

۱۸۸- این و اون نشونه به جای گندم نون

ein ūn našunə be jāy gandemə nūn

نک: اسب اسب جا و ندنه...

۱۸۹- این وکلا وکون کی بکوشته این مکر زنون کی بکوشته

ein vakelā vakūnə kī bakūštə ein makere zanune kī bakūštə

نک: پری جن و پری...

ب

bābel naressī šelvārre vejēnə

۱۹۰- بابل نرسی شلوار وجنه

نک: نکرده و نزا...

۱۹۱- باتنه حرام چن سال وفاکنده، - باته حلالش سی سال

bātenə harām čan sāl vefā kenə

- bātə helāleš sī sāl

حرام از هراهی که آید برود

۱۹۲- باتنه چنده خرنی، - باته: کننده دارمه

- باتنه چنده پوشنی، - باته: شورنده دارمه

bātenə čande xernī

- bātə: kenndə dārmə

- bātenə čandə pūšenī

- bātə: šūrendə dārmə

نازکش دارم ناز می‌کنم، چشم‌ها را غماز می‌کنم

۱۹۳- باته ملّ عمو: دسکه ماس دارنه

- باته: نا

- باته: پس مره دمبدا بویین

bātə mellamū: dassekkə mās dārnə

- bātə: nā

- bātə: pas merə dembedā bavin

سرپل خربگیری

bāre kaj manzel našūnə

۱۹۴- بار کج منزل نشونه

آب در کاسه کج نمی‌ماند

از کتاب: روزگار سپری شده مردم سالخورده

۱۹۵- bār re ke xār dārī bār terə dārnə بار ره که خوار داری بار تره دارنه

اسب و جامه را نیکو دار تا تو را نیکو دارد، اسب را برای رسیدن به مقاصد و فرار از مهالک باید قوی و آزموده کرد و جامه را برای صحت و صحبت نو پاکیزه داشت.

بیهقی

۱۹۶- بازار من دیمه، ممیج خوره ته دارنی

bāzāre men daymə mamiče xaver re te dārnī

از بغداد من می‌آیم تو تازی می‌گویی

قره‌العیون

bāle ben vā də

۱۹۷- بال بن واده

نک: گسپن ورگ ده...

bāl pas nadenə

۱۹۸- بال پس ندنه

باج بده نیست

bāl davessə ādeme kī ke nazendə

۱۹۹- بال دوسّه آدم کی که نزنده

زده و افتاده را توان زد/

در زندان شیر شرزه بتوان زد

زد چرخ مرا ولیک در زندان زد

مسعود سعد

bāl šeken hākerden

۲۰۰- بال شکن‌ها کردن

نک: گوره پوس...

bāmeši qamə bazūhen

۲۰۱- بامشی قمه بزوهن

سگ را پیش یوزادب کردن/

خردمند را هست روشن چو روز که سگ را نمایند ادب پیش یوز
 ۲۰۲- بامشی کته، بامشی پلی عزیزه bāmeši ketə bāmeši palī azizə

گوش عزیز است گوشوارش هم عزیز است
 پیش مومن کی بود این قصه خوار قدر عشق گوش عشق گوشوار
 مولوی

۲۰۳- بامشی کته ره ازال وندنه تلاکته ره به‌جنگ شال رسنه
 bāmeši ketə re ezāl vandenə telā ketə re be jange šāl resenə

علف پیش سگ، استخوان پیش بره
 ۲۰۴- بامشی کته می‌آه‌وره شه مارجا یاد گرنه
 bāmeši ketə mīahū re še mār jā yād gernə

نگاه بدست ننه کن مثل ننه غریله کن
 ۲۰۵- بامشی کلوم بشو میمونی یک شو د شو
 bāmešiə kəlūm bešū mīmūnī yek šū de šū

مهمان تا سه روز عزیز است /
 دوری دوستی /
 تزاورا ولا تجاوروا
 ۲۰۶- بامشی کله باد بدا دارنه
 bāmeši kələ bād bedā dārənə
 نک: ماله‌ررد..

۲۰۷- بامشی که لاغریه گل وره جول پرنه
 bāmeši ke lāyer bayye gal ve re jūl perənə

نک: شیر که پیر...
 ۲۰۸- بامشی هخ ماسه پلا سرگرنه
 bāmeši hexxe māsse pelāe sar gərənə
 نک: ته دواش...

۲۰۹- بامشی هرچی بامشی بوئه اتا چنگلی ره زنده
 bāmeši har cī bāmeši būə attā čangeli re zandə

سگ را چون در تنگی بگیرند، بگزند

۲۱۰- بدی بز ماژدوره بخر، ندی نژماژماس نخر

badi beze māō dū re baxer nadi nezemāō māse naxer

نک: شه محله سر...

badime terə yād daketə merə

۲۱۱- بدیمه تره یاد دگته مره

از ترش خیار، خیار خواستن

bərār me kašbene pūlō

۲۱۲- برار مه کشپن پوله

یار تو خرچین تست و کیسه ابست

مولوی

bahūteme nūš bapperessə me dūš

۲۱۳- باهوتمه نوش پپرسه مه دوش

نک: خرده و چه ره رو...

bapete xarvezə šale nasīb būnə

۲۱۴- بپته خروزه شال نصیب بونه /

بپته خروزه نصیب بهیه شاله

جاهل نیمه من قدر ندونم یاره

امیری

jāhel nīme men qader nadūnem yāre

bapetə xarvesə nasīb bahiye šālō

نخورد خربزه شیرین الاکفتار

نشود شاهد زیبارو جز همدم زشت

قآانی

۲۱۵- بپته مرغنه ره ایدی شو هسه دارنه

bapetə' meryənə re aydi sū hesse dārenə

داراگه سه...

نترس از اور سیاه آدم گرم

۲۱۶- بترس از اور سفید و آدم نرم

baters az avere sefid u ādeme narm

naters az avere sīā ā ādeme garm

از آن بترس که سر به تو دارد

از آن نترس که های و هوی دارد

۲۱۷- بخر آبمیر بتره یا ارمون به دل baxer ā bamīr betterə yā ar mūn be del

به سیری مردن به که گرسنگی بردن - سعدی

بخورد و بمرد به از آرمان بگور

baxerden četī hassī?

۲۱۸- بخردن چتی هسی؟

- de dūrī

- د دوری

- hākerden četī?

- ها کردن چتی

- tefl hassemə ā nādūn

- طفل هسمه آنادون

از آن غازی بی هنر خون بریز که درحمله کنداست و درلقمه نیز/

وقت خوردن قـلچماقم وقت کار کردن چـلاقم

۲۱۹- بخرده امه پلاره، تپ زنده گر نه امه کلاره

baxerdə ame pelāre tap zande gernə amə kelāra

... هاده کلا هاده...

berenə xešbaxt

۲۲۰- برنه خشبخت

الکی خوش

۲۲۱- برهنه، برهنه رگه، باتنه اینتی چه کندی باته درمه وره پمت کمبه

berenə berenə re gā

bātenə eīntī če kENDI

- bate darmə verə pommet kembə

کل اگر طبیب بودی سرخود دوا نمودی

۲۲۲- برون ورش کلاچه خوار جائه بهشت سرزمین فیروز کلاشه شهر بی دروازه هند

و کلاشه

berūn u raškālā če xāre jāə

behešte sar zamīn firūz kelāə

šare bīdarvāzə hendū kəlāhə

نکا: بهشت سرزمین تلار...

berīm hasen āqā

۲۲۳- بریم حسن آقا، سره حسن بتیم

serə hasen betīm

به کان خویش بسی بی بها بودگوهر شهر خویش بسی بیکدر بود مردم

۲۲۴- بز در سمرقند کله پاچه یک من چند

bez dar samerqan kalə pācə yek men čan

ماهی دریا جفت چند /

پوست خرس نزده می فروشد

سرهاده و نه رقص بوین

۲۲۵- بز سر دوس نوین

beze sar daves navīn

sarhāde ven raqsse bavin

آب نمی‌بیند و گرنه شناگر قابلی است

۲۲۶- بز / سگ مرگ برسیه چپون چاشت خرنه

bez/ sake marg bareesīə čappūne čašte xernə

اجل سگ چون رسد نان چوپان خورد

bez u meš jedā naken

۲۲۷- بز و مش جدا نکن

زشت و زیبا نکن

besmelā jīm tap tap jīm

۲۲۸- بسم‌ال. جیم، تپ تپ جیم

ماست مالی کردن

۲۲۹- بشسه سرلیم بیته، ها کرده نون سیم بیته

bašessə sar līm baytə

hākerde nōnə sīm bayatə

نک: ها کرده لا...

bašendī ū jam nānə

۲۳۰- بشندی او جمع نانه

آب ریخته به کوزه در نشود

bakūšt helālə nakūšt mērdalə

۲۳۱- بکوشت حلاله نکوشت مرداله

حساب حساب است کاکا برادر

۲۳۲- بگاه په‌ها په *bdgā pe hāpe*

در خانه کنون بستن چه سود است که دزدش هرچه در خانه ربوده است
ویس ورامین

۲۳۳- بگرسه ک... خوردارنه هنیسه ک... هنردارنه *bagəresse keng xaver dārno*
heništə keng hener dārno

سفر کرده خبر دارد، کدبانو هنر

۲۳۴- بلاته زرد نشاره بنده، بلاته ننشاره بنده *belā te zarde nešā re bandə*
belā te ninšā re bandə

خرت را بران، خر خودت را بران

۲۳۵- بل این سه تاپ خشک‌هایره *bel ein setā pe xešk hāyre*

این را که زاییده‌ای بزرگ کن

بلبل میچکاته تن اتا مثقاله *te mīčkal ten hēzar feker u xiālə*

۲۳۶- هرکی عاشقی نکرده و مرداله *sed sal digər u flək hamalə*

امیری

belbel mičekā te tan attā mesqālə

te mesqālə tan hezār feker u xiālə

har kī āšeqi nakerdə ve merdālə

sad sāle digər ve faleke hamalə

هرآن کسی که دراین حلقه نیست زنده به عشق
براو نمرده به فتوای من نماز کنید
حافظ

۲۳۷- بلبل و چه همه بلبل نانه *belbel vačə hamə belbel nāno*

اگر چند از آهو بود پشک و مشک ولی پشک چون مشک نارد بها

۲۳۸- بل من بگوزم بعد با به سبیلیم *bel men bagūzem bad bā be sebilem*

بگذار اول من روضه بخوانم بعد گریه کن

- belend ābemə aql venə pekefā darə ۲۳۹- بلند آدم عقل و نه پکفا دره
آدم بلند عقلش تا ظهر است
- belend bambelū belende pāltū ۲۴۰- بلند بامبلو بلند پالتو
هرکه بامش بیش برفش بیشتر
- ben dašte gū navend ۲۴۱- بن دشت گو نوند
نک: کونه اسب گفته...
- bamerden betterə tā eintī dayyen ۲۴۲- بمردن بتره تا اینتی دین
مرگ بهتر از این زندگانی /
مرگ بهتر از این زندگی
براین بریکی داستان زد پلنگ
بنام ار بریزی مرا گفت خون
که سالار باشم کنم زندگی
چو با نره شیری برآمد بجنگ
به از زندگانی به ننگ اندرون
فردوسی
- bamerdə ādem perseš nedārno ۲۴۳- بمرده آدم پرسش ندارنه
آن را که کردار نیست مکافات نیست
- bamerdə ādemə das ketəo ۲۴۴- بمرده آدم دس کتائه
از پس مرده، بد نباید گفت
نظامی
- bamerdə ādem gōz naxerno ۲۴۵- بمرده آدم گوز نخرنه
از مرده حدیث نباید /
تمامش بکشتم آن خبیث
که از مرده دیگر نباید حدیث
سعدی
- benə baxerdə ādem dārə vejəno ۲۴۶- بنه بخرده آدم دار وجنه
نک: دنبال دگته آدم...
- benə re šel bavyno bile tā dasse ferū kendə ۲۴۷- بنه ر شل بوینه بیل تا دسه فروکنده

چوب نرم را کرم خورد

۲۴۸- بورده او... بگ...ه مو... ننشنه پس هایتن

būrdə ū begā mōsə ndnšenə pas hāyten

سخن گفته و قضای رفته و تیرانداخته باز نگرده

۲۴۹- بوری، بدوشت بیه بگم بگ... bŭtī badūšt bayye bagom begā

هم ریسمان گسست هم دوک شکست

۲۵۰- بورینم درد دانه، نورینم توتو خرنه ازابه

bavīrnem dard enə

navīrnem tūtū xernə ezābə

نه راه گریز نه دست ستیز/

بنشینی آب می بردت بلند شوی گرگ می خوردت/

از کتاب سالهای ابری

۲۵۱- بوم که خالی بیه کدبانو ر هالی بیه

bŭm ke xālī bayye kat bānū re hālī bayye

نک: بگا... په‌ها...

۲۵۲- بهار ماژاسب کره پئیز ماژکوکوفا همه دل و نه

bahār māhə asbe kerə paēize māhə kar kūgā haməhə delə venə

نک: خانی بوجی گت بنه...

۲۵۳- بهار و بهار همه جا بهار مزیر جمه اتا، آقای چهاره

آقا گنه این آیش تنه زواره مزیر گنه آقا، مه سرچند خرواره

پاییز آقا گرنه انجلی لفاره مزیر ورکی پرنه پنج کوپاره

شونه مرز سر ونگ گنه شه خدباره تیل بخرده لینگ هسکا دیاره

امیری

behār u bahāre hamə jā behārə

mezire jemə attā aqāy čehārə

āqā gənə ein āyeš tənə zevārə
 mezīre gənə āqā me sar čan xervārə
 pāyz āqā gernə anjelie lefārə
 mezīr varekī pernə panj kūpā rə
 šūnə marze sar vang gənə šə xdārə
 tīl baxerdə linge hessekā diāre

که کاشت و که درو کرد

۲۵۴- به باغ اگر خوش نما نووئیم

غنیمست خار کس پا نووئیم

امیری

be bāy ager xūš nemā naūvīm
 ɣanimtast xāre kase pā naūvīm

یار شاطر نیستی بار خاطر نباش

be peštiye bīnj varmez ū xernə

۲۵۵- به پستی بینج ورمز او خر نه

زیر سایه گندم تلخه هم آب می خورد /

به خاطر یک گل، صد تا خار آب می خورد

۲۵۶- به جای پیر کل پیرگنه آقا جان جان - نک

be jāy pīyer kal pīyere gənə āqājān jān

سگ گنه....

ک... بی مدعی کچکه سر نه

۲۵۷- بهشت سرزمین تلار په نه

behešte sar zamīn telāre pea

kesse bī meddeī kečkə serea

اگرچه جای خوش کابل آب باران است بهشت روی زمین خواجه سه یاران است

۲۵۸- بینج تیم قایده و نه بین تا بینج ها کردن

bīnje tīme qāyde venə bayyen tā bīng hākerden

آهن از آسیب بتک و کوره گردد تیغ تیز زر سرخ از تنف نار و بوته گردد خوش عیار

۲۵۹۔ بینجہ کری آ دماغ داری۔ نک

bīvə zenā kīr ser nānə daštī ū

۲۶۰- بیوه زناک.. سر نانه دشتی او

یا قناعت پر کند یا خاک گور

گفت چشم تنگ دنیا دوست را

سعدی

bī čangelī

۲۶۱۔ بی جنگلی

ناخن خشک، دندون گرد

bī talī mānī

۲۶۲- بی تلی ماهی

آدم بی غش، آدم ساده

۲۶۳۔ بیتین موقع مسہ ہدائن موقع مسہ

baytene muqə massə hedāən mūqə sessə

خوردن خوبی دارد، پس دادن بدی

۲۶۴- بی درد درد چدونده غتلوک / غتول چشمک

bī dard darde čedūndə yetelūk/

yetūl češmeke

از گرم و سرد چرخ بدو کی رسد الم

آن را که زیردامن توفیق پرورند

ظهیر فاریابی

bī sake serə

۲۶۵۔ بی سگ سرہ

شہر ہرت

bī gezer ū nazen

۲۶۶- بی‌گذرا و نزن

آبرویت را در دست خود نگهدار

پ

pāpelī xat

۲۶۷- پاپلی خط

کلاه شرعی

۲۶۸- پارسال بیا و سه امسال لیسک کلی

آب پارسال و نان پیرار سال

۲۶۹- پارسال پیر خواسه امسال هندوانه

pār sāle peīyer xāssā emsāle hendevānā

نک: پارسال بیا خواسه...

pākāre vačā kadxedā nānā

۲۷۰- پاکار و چه کدخدا نانه

از صعوه محال بود صید کرگدن

pālūn par re vaš/ sāzīr navend

۲۷۱- پالون پره رواش / سازیر نوند

زیر بغل کسی هندوانه دادن

۲۷۲- پجا خر بیار آ نیجا باکله بار هاکن

pajā xar biyār ā napejā bākelā bār hāken

خر بیار و باقلا بارکن

per būrdā kam bamūnessā

۲۷۳- پر بورده کم بمونسه

نک: گور پوس ها...

۲۷۴- پرچیم، پرچیم گیربته و وای به حال چیلکا چین

parčime parčimgir baytā u vāy be hāle čilkā čin

نک: دس به خرس...

parčime šexə

۲۷۵- پرچیم شخه

لاف زن تو خالی، پرمدعا

parčime šex āsemūne tūke

۲۷۶- پرچیم شخ آسمون تو که

دریا بهوای خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش باو است

perzū kaš

۲۷۷- پرزوکش

بادمجان دورقاب چین

۲۷۸- پری، جن پری، شیوه دره زنان کینه... اگر دشتدن بریم، دینا ره کنه پشت دیم

parī jene paī sīvə darə žanane kīng ager dāšenden berīm dynā-re

kenə pešte dīm

این کار زنان راست باز است

افسون زنان بس دراز است

تاریخ طبرستان: ابن اسفندیار

۲۷۹- پسر در سی بمیری بتره تا داماد کله سی

pesere daresī bamīrī bettərə tā dāmāde kelci

اگر پسر به خفت راند، داماد به عزت کوشد، مردن آن خفت به، تا در آن عزت جان دادن

۲۸۰- پسر زن دتر نیه، شی پیر ریش تا شنه

peserzan deter nayye šīpiyere riše tāšenna

پالان بزنی چو برنیایی خر

فرخی

peserzan naē šīmār xānī bāvi

۲۸۱- پسر زن نه‌ایی، شی مار خانی باوی

شاگردی کن کنون که استاد نه‌ای

۲۸۲- پسر که دارم، زن هر جا بوهه پیدا بونه

peser ke dārem zan her jā būhə pīdā būnə

سر باشد کلاه بسیار است

pešte bez u pāy bez ۲۸۳- پشت بز و پای بز

نک: گوش جا...

pešty ke vā baxerdə xāk naxernə ۲۸۴- پشتی که وا بخرده خاک نخرنه

پشتش باد خورده

peštī nakerd səvār navāš ۲۸۵- پشتی نکرد سوار نواش

ک: انگیر نهید...

paš kes parčim nānə ۲۸۶- پیش ک... پرچیم نانه

با رسن به آسمان نتوان شد

۲۸۷- پشت سر و نه جمه ره پل کتن زنده

pešte sar venə jemə re pel keten zandə

پوستین کسی دریدن

pelāə sare randī harčə baytī meftī ۲۸۸- پلا سر رندی هرچه بیتی مفتی

شراب مفت را قاضی هم می خورد /

مفتی به چنگش

۲۸۹- پلنگ با تنه غرنه غرنه کندی

- باته: ترس دمبه

- باتنه: چه گوز خرنی

- گته: ترسمبه

palenge bātenə ɣernə ɣernə kendi

- batə: tars dembə

- batenə: čə gūz xernī

- getə: tarssembə

هم می ترسم هم می ترسانم /

پادشاه چون راکب شیر است همه را از او وهم باشد و او را از مرکب یعنی از

احنف ابن قیس

پادشاهی

۲۹۰- پلنگ دندون خون بندسه palenge dandūne xūn bandessə

پنجه خونینست

۲۹۱- پلنگ غض بیه کته ره ... سرین کنده

plenge γez baytə ketə re kenge sarīn kendə

میمون را کو... سوخت بچه را بزیر گرفت

جامع التمثیل

۲۹۲- پلنگ لاش سر ارمجی تن نشونه palenge laše sar armeji tan našunə

نک: پلنگ لاش شال...

۲۹۳- پلنگ لاش سر شال نتونده بوره palenge laše sar šāl natūnde būre

نک: پلنگ لاش شال...

پلنگ لاش شال نتونده بو هچینه palenge laše šāl natūnde bū hečīnə

روباه را کی گذر شیر گذر بود /

روباهان را زهره نباشد خشم آلود صیدگو زنان نمایند

ابوالفضل بیهقی

۲۹۴- پلنگ و چه نر و ماندارنه palenge vačə nar u mā nedārənə

از شیر شیر بچه آید

۲۹۵- پنبه تیم جا کرک گرنه، کچیله جاسک

panbə time jā kerk gernə kečīlə jā sak

از رود خشک ماهی می‌گیرد /

بوالعجب بازیست درهنگام مستی باز فقر کزمیان خشک رودی ماهیان تر گرفت

۲۹۶- پول، دار گلام نیه که هر جا بشندی بوئه

pūl dāre gelām nīə ke har jā bašendī būə

پول علف خرس نیست

pūl dasse delə lešə

۲۹۷- پول دسه دله لسه

مال دنیا چرک دست است

۲۹۸- پُل که دره مه کیسه مگه قطی ک... pūl ke dārə me kīsə magə qatīə kesə

زر برسر فولاد نهی نرم شود

۲۹۹- پیتک پیتک مجنه pītək pītək mejenə

آسه میره آسه میآد /

آهسته میره آهسته میآد که گربه شاخش نزنه

۳۰۰- پیر اسب تاپل سر جاشونه pīyere asb tāpel sare jā šūnə

باد آورده را باد می‌برد /

هرچه به یللی آید به تللی برود /

هرچه آسان یافتی آسان دهی

۳۰۱- پیر سری آ سر سری pīre sarī ā sar sarī

سر پیری معرکه گیری

۳۰۲- پیر سری قور سرئسه پلاتیم چین بیارده

pīre sarī qavre saressə pelātīm čin bīārdə

بچه سر پیری زنگوله پای تابوت است

۳۰۳- پیر صرفه کنده نون جو ره پسر برتک زنده نوات او ره

pīyer sarfə kendə nūne jū re pesser bertek zandə nevāte ū re

پدرو بین خسیسه پسر نبات نلیسه

۳۰۴- پیر لس لس کنده هف دس کنده pīyer las las kendə haf das kendə

شتر آهسته می‌رود شب و روز

اسب تازی دوتک رود به شتاب

۳۰۵- پیر مرد لکنده تان دیه نکنده pīre marde lakendə tā nadīə nakenə

شنیدن کی بود مانند دیدن

۳۰۶- پیش خاخر آ پشت سر کافر piš xāxer ā pešte sar kāfer

پیش رو خاله، پشت سر چاله

۳۰۷- پیش دس زوال نیه piš dasse zevāl nīə

نباید که گردد ترا روی زرد

چو بینی باورد کس هم نبرد

سرت پست گردد چو سستی کنی

۳۰۸- تو پیروزی ار پیشدستی کنی

فردوسی

piš daketī denbāle hāreš

۳۰۹- پیش دگتی دنبال هارش

نک: امسال که سری...

piš dange bazū

۳۱۰- پیش دنگ بزو

میخس را کوید /

گره را دم حجله کشت

۳۱۱- پیش دیه عقب دگته مو... دیه مقد دگته

piš dayye aqeb daketə

mōs dayye maqed daketə

نک: اسیو پنجه هسه...

piš kašī ā dandūn kašī

۳۱۲- پیش کشی آ دندون کشی

اسب پیش کشی به دندانش نگاه نکنند

پیش غول چه بگوزی

۳۱۳- پیش کور چه برقصی

piš kūr čə berqsi

piš γūl čə bagūzi

تاریکی و اشاره ابرو /

آینه بدست کور دادن

۳۱۴- پیش نماز که بگوزیه پس نماز موره کشنه

pišnemāz ke bagūziyə pasnəmāz mūrə kašenə

چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمان

piši enə peəi našūnə

۳۱۵- پیشی انه، پتی نشونه

نک: جنازه زیر گل...

piyūm pešti asb jū naxernə

۳۱۶- پیغوم پشتی اسب جونخرنه

خر، به بوسه و پیغام آب نمی خورد

pilekāy mās venə tan demās

۳۱۷- پيله کای ماس و نه تن دماس

نک: تلی مسک

ت

۳۱۸- تا بوردمی ورگ باویم هوا روزیه *tā būr demī verg bāvīm hevā rāz bayye*

یک شب هم خواستیم برویم دزدی مهتاب شد

tā pele bakeš

۳۱۹- تا پل بکش

نک: شال سرچشته...

۳۲۰- تادری ته دهون جاتش بیاره وقتی بمردی ته قورجاتش بباره

tā darī te dehūne jā taš bebārə

vaqtī bamerdī te qavre jā taš bebārə

تا زنده‌ای از دهانت آتش بیارد، وقتی مردی آتش از گورت برآید

tārūf varā naverā dārənə

۳۲۱- تاروف ورائورا دارنه

تعارف آمد و نیامد دارد

tārikī ništə rūšenī re pənə

۳۲۲- تاریکی نیشته روشنی ره پنه

هوای کار داشتن

tāzzə tə čəpā dapisse

۳۲۳- تازه ته چپا دپسه

تازه ک... مست شد

۳۲۴- تازه سرپایین‌ها کرده بدیه و نه کذ... بن پولاخه

tāzə sarre pāyīn hākerdə badiyə venə kenggə ben pūlāxxə

تازه می‌پرسد لیلی نر بود یا ماده

tāzə venə jenūs hassə

۳۲۵- تازه ونه جنوس هسه

از صد گل یک گلش نشکفته

۳۲۶- تا زین خنه نوردی وره دل نوند *tā zīnne xenə naverdī verə del navan*

مال و ملکی که برگذر باشد نکند عاقل اعتماد برآن

ادیب صابر

۳۲۷- تاسرلحد چک نیره ندونده بمرده

tā sar lahde čak nayre nadūndə bamerdə

کسی قیمت تندرستی شناخت که یک چندبیچاره در تب گذاخت

۳۲۸- تا که حسنک قسه خوار بوهمیم *tā ke hasseneke qesse xār būhīm*

غم مخورای دوست کاین جهان بنماند هرچه تو می‌بینی آن چنان بنماند /

سعید طایی

غم دیگران خوردن تاکی و چند

۳۲۹- تاگت سگ غرنه نکنه سک کته لوهه نکنده

tā gate sak yernə nakenə sakketə lūhə nakendə

نک: کتک چینا...

۳۳۰- تاگت سگ غرنه نکنه کچکه سگ وک وک نکنده

tā gete sak yernə nakənə kečke sak vak vak nakendə

نک: کتک چینا...

۳۳۱- تانشندی نتوندی جم هاکنی *tā našendī natūndī jamhākenī*

تا دانه نیفشانی نروید سعدی

۳۳۲- تانکوشته نخرینده *tā nakūštə naxrīndə*

نک: مردال کنده...

۳۳۳- تا وچه بنه نخره راه بوردرنه یاد نینه

tā vačə benə naxərə rāh būrdenne yād naynə

تا به آب نرنی شناگر نمی‌شوی

۳۳۴- تاول را نشویی راس را قدر ندوندی

tā vale rā našūeī rāsse rāə qadrə nadūndī

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید

tā vene benāgūš xandessə

۳۳۵- تاونه بناگوش خندسه

از بن گوش /

بن دندان

سرکشی نیست چوزلف تو واو نیز چومن از بن گوش بعشق تو برآورده سراسر است
ساوجی

درو مرجان لب و دندان او را هرزمان بندگی خواهد نمودن از بن دندان پری
سوزنی

terše šīr mās nāvūnə vale čū rās

۳۳۶- ترش شیرماس نونه ول چو راس

نک: سگ یک نانه...

او بنی بودن کار کوز است

۳۳۷- ترک عادت موجب مرض است

tarke ādet mūjebe marez ast

ū benī būrden kāre kavez ast

ترک عادت موجب مرض است

۳۳۸- ترمه هرچی کنه باوه کاله چرم دله نشونه

termə har čī konə bāvwə kālečarme delə našūnə

از اسب افتادیم از اصل نیفتاده ایم

terə asbe tark nayrenə

۳۳۹- تره اسب ترک نیرنه، پرنی پیش کسه نیشتی

perni piš kašə ništi

همی گویی من اینجا میهمانم

ترا هرچند کز خانه برانم

که آن ده را سگالد کدخدایی

تویی رانده چو از ده روستایی

ویس و رامین

۳۴۰- تره باتنه همساژ ناتنه وکیل ک... و خا...

terə bātenə hemsāə nātenə vakīle kīr u xāə

نخود همه آش

- ۳۴۱- تره گپ دره دل درد دره
 terə gab darə delə dard darə
 تادلی آتش نگیرد حرف جانسوزی نگوید
- ۳۴۲- تش پشت کمر کلن عمل‌انه
 taše pešte kamer kəlen amel enə
 از آتش خاکستر عمل آمدن
- ۳۴۳- تشت ولگن ولپک و مسی لوه ته
 tašt u lagen u lapek u mesi lavə tə
 چموش قاطر مادر قوه مه
 čamūš qatere māder qavə me
 آن گربه مصاحب بابا از آن تو و آن قاطر چموش لگدزن از آن من
 وحشی
- ۳۴۴- تش راس ها کرده
 taš rās hākerdə
 آتش بپا کردن
- ۳۴۵- تش سر او بزو
 taše sare ū bazū
 ساقی سیم تن چه خسبی خیز
 آب شادی بر آتش غم ریز
 سعدی
- ۳۴۶- تش دگته، خشک و شیر نکنده
 tāš daketə xešk u šir nakendə
 آتش که در افتد بیشه نه خشک ماند نه تر /
 آتش که در افتاد خشک و تر نکند
- ۳۴۷- تش و پمبه
 taš u pambə
 سنگ و سبو
- ۳۴۸- تش و نه مه کله دوه، پول و نه مه پيله دوه
 تش و نه مه کله دوه، پول و نه مه پيله دوه
- ۳۴۹- تف بر مریم با و نه دین
 tūf bar maryem ba venə dayyen
 تفاوت است ز آب حیات تا غسلین
 تباین است ز شاخ نبات تا بوره
 بدر جاجرمی

بمردن بتر...

tek davessə deā dārno

۳۵۰- تک دو سه دعا دارنه

مهر گیاه دارد /

مهره مار دارد

takelə sak tangə daketə ādemə gerno

۳۵۱- تکه سگ تنگه دگته آدم گرنه

از آن ترس کو از تو ترسان بود /

برآرد به چنگال چشم پلنگ

نه بینی که چون گرنه عاجز شود

که ترسد بکوبد سرش را بسنگ

از آن مار برپای راعی زند

سعدی

tekī ke gab nazendə mōse berāre

۳۵۲- تکی که گپ نزنده مو... براره

از آن به که ناساز خوانی نهی /

دهان گرماند ز خوردن تهی

فردوسی

ورنه جان در فرامشی بهتر

نطق زیبا ز خامشی بهتر

سنایی

telāo bivaxt vangkar

۳۵۳- تلابی وخت ونگ کر

خروس بی محل /

کیست این برام عالم مرغ بی هنگام خوان

telar rə gūk dārno xənə re xord

۳۵۴- تار ره گوک دارنه خنه ر خُرد

خانه خالی مباد از کودک

telar sare vaš bī verə

۳۵۵- تار سره واش بی وره

وانگه گران که برشکنی کان را

گوهر بکان خویش بود ارزان

قائنی

telā ke danīə mārkerk sālārə

۳۵۶- تلا که دنیه مار کرک سالاره

جائیکه گوشت نیست چغندر پهلوان است

talī massk bayyen

۳۵۷- تلی مسک بین

مثل کنه چسبیدن

۳۵۸- تمسک و تیرکلاچه خوار جاهه ک... بی مدعی اجبار کلا

tamesk u tīr kelā čā xāre jāo

kese bī meddaī ejbāt kelāo

نک: بهشت سرزمین تلار...

tanə espīč vištə čarnə

۳۵۹- تن اسپچ و یشته چرنه

همه از غیر می‌نالند سعدی از خویش

tanbele bātenə: sazzə biyār

۳۶۰- تمبل باتنه: سازه بیار

- bātə bāməšīə dem

- باته بامشی دم

- bātenə sangīsə biyār

- باتنه سنگیسه بیار

- bātə bāmesīə xāo

- باته بامشی خا...

تنبل مرو به سایه سایه خودش می‌آیه

tang u tāqelə jeft bayyen

۳۶۱- تنگ و تاقله جفت بین

کارد به استخوان رسیدن

tūr dassə fel hedā dārnə

۳۶۲- تور دسته فل هدا دارنه

بیگارکی /

علاف بودن /

ول می‌گردیم علاف نمونیم

tūlə sake ketə verge keš nānə

۳۶۳- توله سک کته ورگ کش نانه

از تخم گلین چوزه نزاید

te āšə bapetemə

۳۶۴- ته آش بیتمه

نک: ته بامشی...

۳۶۵- ته اون وخت اروسی ره سرپیتی، من کاس کچه ره جمع‌ها کردم

te ūn vaxt arūsī re sar baytī

men kās kačə re jam hākerdemə

گفت: «ای روبه، تو عدل افروختی این چنین بخشش ز کی آموختی»
از کجا آموختی این، ای بزرگ؟ گفت «ای شاه جهان، از حال گرگ»

مثنوی معنوی

۳۶۶- ته بامشی ره من بن دوسمه te bāmeši re men ban davessemə

آشی برایت پختم که یک وجب روغن دارد

۳۶۷- ته بورتکی سرشام بخر خانی چکنی عاشورا که هسه

te būr takīsar šām baxer xānī čekenī āšūrā ke hassə

ما را چه از این قصه که گاو آمد و خر رفت /

ما را به گازران ری چه کار که جامه را پاک شویند یا ناپاک

۳۶۸- ته تش اماره گرم نکنده ته دی اماره کورها کرده

te taš emārə karm nakendə te dī emārə kūr hākerdə

از آتشش گرم نشدیم، دودش کورمان کرد /

گرگ دهن آلوده و یوسف ندیده /

از گله گردش نصیب شدن

۳۶۹- ته چه دودندی کوز کجه مرغنه کنده

te čə dūndī kavez kejə merynə kendə

که می داند گریه کجا تخم می گذارد

۳۷۰- ته چه دودندی یک من ماس چنده راغون دارنه

te čedūndī yek men mās čendə rāyūn dārənə

میان عاشق و معشوق رمزبست چه داند آنکه اشتر می چراند

۳۷۱- ته حرفا مه ورور واهه پیش دنبله دنبوک پشت لله واهه

tem harfā me var vare vāhə

pīš danbelə danbūk pəšt lalevāə

از عرعر خر کسی نرنجد

۳۷۲- ته دس خون دله دره نشور برو te das xūne delə darə našūr berū

آب در دست داری مخور/

اگر خفته زود برجه ز جای وگر خود بپایی زمانی مپای

دقیقی

۳۷۳- ته دواش، امه رمه هم بال کفنه te davāš amə ramə ham bāl kafenə

آخر گذر پوست به دباغان است/

همیشه آب نمی‌رود به جوی آقارفع یک روز هم می‌رود به جوی آقاشفیع

۳۷۴- ته دوسی بوره مه اوسی te dūssī būrə me ūsī

دوستی، دوستی از سرت می‌کنند پوستی

۳۷۵- ته دھون فاش پئیز ما مه بوم سربینج نانه

te dehūne fāš payeze mā me būme sare bīnj nānə

نشود بز به پیچ پچی فربه/

از بارک‌ال.. قباي کس رنگین نگرده

۳۷۶- ته زخم دوا مثقال پئه te zaxme devā mesqāle peə

درد کوه می‌آید مو می‌رود

۳۷۷- ته زین من بوم بورد دارمه te zīne men būm baverd dārmə

ترا دیگه آزموده دارم

۳۷۸- ته سرجا خر ندیمه تا ته ... جا بوینم

te sare jā xer nadīmə tā te kenge jā bavīnem

از پدرش چه خیر دیدیم که از فرزندش ببینیم

۳۷۹- ته شرشر آ مه فرفر مش جعفر برو کف بخر

te šer šer ā me fer fer maš jafer berū kaf baxer

بیهوده گویی/

زاژ خایی

۳۸۰- ته شی شال بوهه ته آرد گوال بوهه te šī šāl būə te ārd gūāl būə

آردت به تغار باشه شوهرت شغال باشه

۳۸۱- ته فباتی من بوردمه فرح باد te fe bātī men būrdemə ferabād

توف بگی من میرم فرح‌زاد/

برآنم من که تو میدانی توهم اخلاص او زیرا زعنوان نامه تقدیر را مضمون همی خوانی
ابن یمین

۳۸۲- ته قور بکندیمه te qavere bakendīmə

- نک: ته بامشی ره...

۳۸۳- ته که دندون نداشتی ترب چه کاشتی

te ke dandūn nedāštī tareb če kāštī

نک: سک هسکا خرنه...

۳۸۴- ته که مردنی ما جون چه دنبال کندی؟

- باته وره چرا خواری جا اینگمبه

te ke mard nī mājjūn če denbāl kendi

- bātə vərə čərā xāri jā eingəmbbə

زبی آلتان کار ناید درست

te mōs me mōs hākerden

۳۸۵- ته مو... مه مو... ها کردن

کلاه به کلاه کردن

te me dūše yahūdī pīnə bahī

۳۸۶- ته مه دوش یهودی پینه بهی

هم دراین عالم است دوزخ او

زن بد در سرای مرد نکو

و قنا رُنا عذاب النار

زینهار از قرین بد زینهار

سعدی

te nešāder mag desībə

۳۸۷- ته نشا در مگه د سیبه

خون تو مگر قرمزتره

te nafrīng me deāə

۳۸۸- ته نفرینک مه دعاژ

همه از تو خوش بود ای صنم چه وفا کنی چه جفا کنی

۳۸۹- تیرون بوردی مسه سرخه پشت کوش بی / بهی

tirūn bōrdi messe serxə pešəte kūšə bay/ bahī

بزرا غم جان است و قصاب را گوشت
۳۹۰- تی کاهرچه زرنگ‌تر بوهه زودتر تله کفنه

tikā har čə zərengter bühə zūdter talə kafənə

زرنگ زیاد فقر می‌آورد

tikkə teke bandə vaslə mōse bandə

۳۹۱- تیکه تک بند وصله موس‌بند

تو حالی استخوانی پیشش انداز

سگ درنده چون دندان کندباز

سعدی

tīm jārə rāssə

۳۹۲- تیم جاره راسه

مترسک سرخرمن /

بالای سرش عدیله می‌خواند

tināre ādeme šāl xernə

۳۹۳- تینار آدم شال خرنه

یک دست بی‌صداست

tināri dayyen xedā esse xārə

۳۹۴- تیناری دین خدا هسه خواره

آنکه از جفت مبراست خداست /

بی‌کسی فقط برای خدا خوبست

از کتاب: سالهای ابری

tināri keng meške bū kendə

۳۹۵- تیناری ک... مشک بوکنده

آب صدای (شرشر) خودش نمی‌شنود /

آدمی معایب خود را نمی‌یابد

ج

jet ezāl gīnazen

۳۹۶- جت ازال گی نزن

جهود خون دیده /

کولی بازی درآوردن

jenāzə zīrə gel namūndenə

۳۹۷- جنازه زیره گل نموندنه

آفتاب را به گل نتوان اندود /

و آن روی چو گل با گل حمام آلود

بادوست بگرمابه درم خلوت بود

گفتم بگل آفتاب نتوان اندود

گفتا گراین روی کسی دارد دوست

سعدی

چ

۳۹۸- چار پیدارمه، از گوز خرباکی ندارمه

čārbī dāremə az gūze xar bākī nedarmə

از عرعر خرکسی نرنجد

۳۹۹- چار تلار هم بوری او شم دوازدهه

čār telār ham būrī ūšem devāzdihe
گر بدریا روند خشک شود خاک از ایشان چگونه مشک شود /
بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید /
هرکجا روی آسمان همین رنگ است

۴۰۰- چاشت اینجه بخرده دس و نه سره شوینه / شورنه

čāštə einjə baxerdə dassə venə sərə šūynə/ šūrnə

آب و گاوشان یکی است

۴۰۱- چاشت بیرم شام هاکنم، شام بیرم گم هاکنم

šāme bayrem gūn hākənem

شکم برای نان آه کشیدن، ک... برای تنبان /

حبه نداشتن که به دبه زدن /

از گرسنگی چاشت از خواب بیدار شدن

čāki lale čī nānə

۴۰۲- چاکی لاله چی نانه

نک: سگ بگ نانه...

čačkal piši de

۴۰۳- چچکل پیشی ده

آتش بیار معرکه

česse jā araq gerna

۴۰۴- چس جا عرق گرنه

از آب کره می‌گیرد/

نمی‌ر... تا گرسنه‌اش نشود

۴۰۵- چشته بخرده شال دائم هند لو نیشه

češtə baxerdə šāl dāəm hande lū nīštə

چشته خوار بدتر از میراث خوار است/

چشته خور شده/

چشته‌خوار همان مسته‌خوار باشد

۴۰۶- چک چک پشت، ممیچ قندون، نجاری نفاردله، صغرات ور، باکف تمام

ček čake pešt mamij qandūn nejjarī nefāre delə soyrā te var bā kəfə

təmə

کبکش خروس می‌خواند/

آسوده زیستن/

با دم گردو شکستن

čel ke bayye dīgə čel be čelə

۴۰۷- چل که بیه دیگه چل بچله

ببودن نماند فراوان امید

هرآنکه که موی سیه شد سفید

فردوسی

čəlūšōr bazūhen

۴۰۸- چله شور بزهن

مزنه کردن

۴۰۹- چندتاو چه که اتا جادون، کلاکوزه دیم بدیم گندنه

čantā vačə ke attā jā davven

kəlā kūzə dīm be dīm gandenə

آب انبار شلوغ کوزه بسیار می‌شکند

۴۱۰- چندمبه بلاره، ندومبه بلاره، ذوالفقار حلیمه بلاره، ذوالفقار گنه حلیمه ج..

هسه بلاره

čədombə belārə nadūmbə belārə zūlfeyāre halīmeə belārə
zūlfeyār genə halīmə jendə hassə belārə

...گیجه گرفتن

čū re čū pə tāšennə

۴۱۱- چوره چوپه تاشنه

کار را از راهش داخل شدن

čū rə hevā dembedī benə nenə

۴۱۲- چوره هوا دمبدي بنه ننه

نک: در زن د مبدائن...

čū sar dang bayyen

۴۱۳- چو سردنگ بین

مترسک سرخرمن

ح

harf harf eyyārnə vā varf ۴۱۴- حرف حرف ایارنه واورف

از سخن سخن می شکافد /

چه کتاب، خاصه تاریخ با چنین چیزها خوش باشد، و از سخن سخن

بیهقی

می شکافد /

حرف حرف می آورد باران برف

harfe rās yā vačə zandə yā kačə ۴۱۵- حرف راس یا و چه زنده یا کچه

حرف راست را از بچه پیرس

۴۱۶- حرف که بخر ندارنه تیناری خنه هنیشی شه ریش بوجی بتره

harf ke bexar nedārnə tīnārī xənə heniš šə rīše būjī betterə

مستمع چون نیست خاموشی به است نکته از نااهل اگرپوشی به است

۴۱۷- حرف و نه، دهون دله پتن / بیجن یور هاکنن

harf venə dehūne delə bapeten/

bapejen yōr hākənen

هرچیز بجای خویش نیکوست

۴۱۸- حسنک له له رگنی، کتکت په په رگنی، شه رالندی مرگنی

hasenekə le le re gənī kat kat pe pe re gənī šə re elendī mere

kəgnī

از مردمک دیده ببايد آموخت دیدن همه کس راوندیدن خود را /

عیب است بزرگ برکشیدن خود را وز جمله خلق برگزیدن خود را /
خواجه عبدال... انصاری

کور خود است و بینای مردم

۴۱۹- حلال زادته هرجا بوره گردنه helāl zādoə her jā būrə gerdənə

سکه شاه ولایت هرجا رود باز آید

۴۲۰- حلیمه جو نخرنه گندم رخرنه، کساتی دکتہ چچم رخرنه

halimə jū naxernə ganderə xernə

kesatī daketə cəcəmere xernə

نک: از بی پیری کل...

۴۲۱- حلیمه گودوش نیه گته جوله وله halimə gūdūš nayye gəte jūlə valə

عروس نمی توانست بر قصد میگفت اتاق کج است

hammūmə bī areq nānə

۴۲۲- حموم بی عرق نانه

بی مایه فطیر است

خ

- ۴۲۳- خال دسه بنما
xāl dasse benmā
در باغ سبز نشان دادن
- ۴۲۴- خاله اگه خو... داشتبو دائی بیه
xālə agə xāə dāštbū dāei biyə
خاله اگر ریش داشت دائیم می شد
- ۴۲۵- خاله زهرا... به صحرا
xālə zarā kes be sarā
سک حسن دله
- ۴۲۶- خالی هسکا ره سک بو نچینه
xālī hessəkā rə sak bu načində
آدم فقیر را کسی اعتنا نکند /
اگر تو را زر باشد، عالمیت برادر باشد
- ۴۲۷- خان خش ماس کشمه
xāne xeše māsse kašemə
خودم خانم برارم سلطان، خودم پیرهن ندارم برارم تنیان
- ۴۲۸- خانم جان چش درد کرده، ممرضا پروک چپه
xānem jane čeč dard kerdə mamrezā perūk čī
شاه خانم می زاید ماه خانم درد می کشد
- ۴۲۹- خانه مه پشت خنده ره بکنده
xānə me pešte xenə rə bakendə
کاری از او ساخته نیست
- ۴۳۰- خانی بوجی گت بن پیاز، زمسون چله دسه گرواز
xānī būji gate benə peiyāz

zəmessūne čelə demās dasse gervaz

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمی می‌بایدت تخمی بکار
سعدی

۴۳۱- خدا بیامرزه مرده ره پومت‌ها کرده زنده ره

xedā biyāmerze merdā re pomet hākerdā zendere

خدا بیامرزه مرده‌هارو، آباد میکنن زنده‌هارو

۴۳۲- خدا بیامرزی دارنه / خدا بیامرزه دسش کتانه

xedā biyāmerzə dassēš kətānə

خدا بیامرزدهش

۴۳۳- خدا تره عقل هاده مره دولت

xedā terə aql hādā merə dūlet

خدا یه عقل زیاد بتو بده، یه پول زیاد به من

۴۳۴- خدا دری ره نوسه که در دیگری روا نکنه

xedā darī re navessə ke darə digərī re vā nakenə

از آن زمان که فکندند چرخ را بنیاد دری نبست زمانه که دیگری نگشاد /

خدا! اگر ببندد ز حکمت دری به رحمت گشاید در دیگری

۴۳۵- خدا دونسه خرشاخ ندا و وک دندون

xedā dūnesə xarxə šax nedā u vakə dandūn

آن دوشاخ گاو اگر خرداشتی یک شکم در آدمی نگذاشتی

سعدی

۴۳۶- خدا نکنه آدم پیرن بد بلاردندی باوه

xedā nakenə ādeme pīran bad belārdendi bāvvə

بام روی آدم بیفتد و نام رویش نیفتد

از کتاب: روزگار سپری شده مردم سالخورده

۴۳۷- خر باتنه تره اروسی دعوت‌ها کردنه، باته: یا خانه او بکشن یا هیمه بیارن

xarə bātenə terə ārūssī davet hākerdenə

- bātə yā xānnə ū bakəšen yā hīme biyāren

خرراکه ببرند به عروسی، نه برای خوشی است برای آب و هیزم‌کشی است /

خرکی را به عروسی خواندند خر بخندید و شد از قهقهه سست

گفت من رقص ندانم به سزا مطربی نیز ندانم به درست

بهر حمالی خوانند مرا کاب نیکو کشم و هیزم چست

۴۳۸- خر خوردنه گِل باغ، گته‌ها گنگل xerə baverdənə gələ bāy kətə hā kangəl

خر چه داند قیمت نقل نبات

xar xare lū jā namīrnə

۴۳۹- خر، خر لو جا نمیرنه

بچه را بچه نمی‌کشد

xer xənə sāhāb re baledə

۴۴۰- خر خنه صاحب ره بلده

کفش پا را می‌شناسد

۴۴۱- خرده وچه دس تغ هادی شه ک... کمر ره ورینده

xordə vačə das tey hādī še kīrə kamer rə verīdə

تیغ دادن در کف زنگی مست

۴۴۲- خُرده وچه ره اسب کپل هایری گنه عمو کلا ره چند بخری؟

xordə vačə re asbe kappel hāyri

gennə amū kelā re čandə baxri

مرده را که رو بدهی به کفش تر می‌زند

۴۴۳- خرده وچه ره رو هادی شلوار دله رینده

xordə vačə re rū hādī šelvāre delə rīndə

نک: خرده وچه دس تغ...

۴۴۴- خرده وچه ره ک... سراغ هادی سره بورده گنه ننا غاز گردن خامبه...

xordə vačə re kīr serāy hādī serə būrdə

genə nenā yāzze gerdən xābbə

نک: خرده وچه دس تیغ...

۴۴۵- خرر خ... جا اشناسه وک دندونه جا

xarre xāə jā ešnāsenə vake dandūne jā

خر را از دم می‌شناسد

۴۴۶- خر ره خر جاوندونه، اسب اسب جا

هر چیز به جای خویش نیکوست

xerzā dāei pə šūnə

۴۴۷- خرزا دائی په شونه

رگ به ریشه می‌کشد

۴۴۸- خر زین و ورگ قاطر خنه دم نده

کجا رسد خبریاری با سب جولانی بملک عشق چه خیزد ز کدخدایی عقل

قائنی

۴۴۹- خرش بی مایه ایه گوشک آگسپن خ...

xərešə bīmāyyə ayyə gūšək ā gəspəne xāə

مفت تمام کردن

xerš addafə baytī de vaxte hāreš

۴۵۰- خرش ادفه‌بیتی دوخت هارش

اندازه نگه‌دار که اندازه نکوست

۴۵۱- خر کنگ بن بوری یا گوز هسه یالو

xare kenge ben būrī yā gūz hasse yā lū

پیش این الماس بی اسپرمیا

از بریدن تیغ را نبود حیا

مولوی

۴۵۲- خر که سروری کلوم نشونه ک... وری بور

xar ke sar varī kəlūm našūnə keng varī baver

تو بار گران را بنزد خرا

اگر خر نیاید بنزدیک بار

xarūš ā šātūt dār

۴۵۳- خروشن آشاتوت دار

نک: قلی چی ونبیجه...

xar hāken kāp bazen

۴۵۴- خرها کن کاپ بز

خرش کن افسار بیار سرش کن

۴۵۵- خر هرچه زین و رگ هاکنی باز و نه به قیمت خر بروشی

xar har čə zīne varg hākenī bāz venə bə qīmet xar barūsəi

اگر اطلس کنی کمخا بپوشی همان سفدو سرو سبزی فروشی

خر، ار جُل ز اطلس ببوشد، خراست

۴۵۶- خسیس آدم اتا روز ددغه چاشت پجنه

xasis ādem attā rūz de dafə čašt pačənə

آدم بد بده دو بار می دهد

xeške ragə vārə

۴۵۷- خشک رگه واره

سگ لاینده گیرنده نباشد

۴۵۸- خشک هسکا ر سک بونزنده

xeške hesekā re sak bū nazendə

اگر تو را زر باشد، عالمیت برادر باشد

۴۵۹- خله آدمها باتنه پل سازمبی دریو ر دریو نرسی گی بزونه لپور

xalə ādemhā bātenə pel sūzembī deryū re

deryū naressī gī bazzunə lapūrə

چه آنکه گوید من بشمرم فضایل تو چه آنکه گوید دریا تهی بکنم بدهن

بهیچ گونه سخن در محل تو نرسد هرآینه نتوان باسماں برسین

۴۶۰- خله بتتن کاله چرم وسنه

xalə bateten kalə čarm vesenə

از پر دویدن بوزار پاره می شود/

باقضای زمان کارخوشتن بگذار که سعی بیهوده پاپوش می درد مثل است

سلیم

۴۶۱- خله خوار شور بدیمه بیته بارون

خله مال دارا بینه تخت و تالون

خله بی مالها ر بدیمه بینه قارون

xalə xārə šū re badīmə baytə bārūn

xalə māl dārā baynə taxet tālūn

xalə bī mālḥā re badīmə baynə qārūn

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
۴۶۲- خله خوار ک.. دارنه آغوز کیسه سرم نیسته

xalə xārə keng dārənə ayūz kīsə sarem nīštə

خیلی خوش ک.. دم خزینه هم می‌نشیند

xalə sar xalə latə sar darnə

۴۶۳- خله سر، خله لت سردارنه

هرکه بامش بیش برفش بیشتر/

سر بزرگ بلای بزرگ داره

xalə šāl veftə

۴۶۴- خله شال وفته

خیلی ادعایش می‌شد

۴۶۵- خلیکی بیه، که دھون جا بشندی بیه

xelīkī bīyə ke dehūne jā bašendī bayyə

آب رفته بجوی نیاید

که آب روان باز ناید بجوی

نشاط جوانی ز پیران مجوی

سعدی

۴۶۶- خم ایار که خانم بیه، ورف روز گنه مره وازن وا هاکن

xameīyār ke xānem bayye

varfe rūz genə mə re vāzane vā hāken

نودیده قبا دیده به قد قبا...

۴۶۷- خنده نزن کسون سرشونه ته و چونه

xande nazen kasūnə sar šūnə tə vačūnnə

مبادا که روزی درافتی به بند/

کسی را که دریند بینی مخند

از هرچه بدت بیاید سرت می‌آید

xənə ali bād

۴۶۸- خنه علی باد

خانه‌ات آباد

۴۶۹- خور ایار دل درد ایار ره xaver eīyār del dard eīyār rə

هرکه بی‌گناهی از تو زشت گوید وی را معذورتر از آن کسی دان که آن سخن
را بتو رساند قابوس‌نامه

۴۷۰- خوره بدی توره ندی xū rə badī tū rə nadi

بمال و ملک و باقبال دهر غره مشو که تو هنوز از آتش ندیده جز دود
ناصر خسرو

۴۷۱- خون با خون نشورنه / خون خون جانشورنه

xūnne bā xūn našūrnne/

xūnne xūnne jā na šūrenne

آتش را باتش خاموش نتوان کرد

۴۷۲- خون تون صد تمن آبرو مثقال هزار تمن

xūn tūn sad təmen ābrū mesqāle hezār temen

آب رو آب جو نباید کرد آب رو بهر نان نباید ریخت

xī ā xān dūnə

۴۷۳- خی آخان دونه

اش آسیوبونی

۴۷۴- خیار که خیار از بن مایه دیاره xīyār ke xīyāre az benə māyə diyārə

سالی که نکوست از بهارش پیداست

۴۷۵- خی ره باتنه ته خنه خراب بیه، باته این دار بن نیه اون دار بن

xī re bātenə te xənə xērāb bayyə

- bātə ein dāre ben nayyə ūn dāre ben

آنرا که جای نیست همه جای اوست /

درویش هرکجا که شب آید سرای اوست /

خانه‌ام به پشتم، کلیدش به مشتم

xī baxəre pārə būnə

۴۷۶- خی بخره پاره بونه

سگ بخورد پیشواز گرگ می‌رود

xī püsse dīm haytə

۴۷۷- خی پوس دیم هایته

پوست سگ بروی کشیدن /

ز بی شرمی یکی جوشن بپوشم

شوم با آن صنم چندی بکوشم

ویس و رامین

xī yalte sar ā āyetal korsī

۴۷۸- خی غلت سر آیتال کرسی

کور آشب نشینی

۴۷۹- خیک شیره آمه دوش دره سرونه دهون

xīke šīrə amə dūš darə sar venə dehūn

نک: کی بزودره...

xīə kelə xī amel enə

۴۸۰- خی کله خی عمل انه

از مار نزاید جز بیچه مار /

رگ به ریشه می کشد



د

۴۸۱- دابو آش دانه بجای کچه همه کترا بیتنه بوردنه

dābū āš dānə bejāy kačə hamə kətərā baytənə bōrdənə

از ذوق حلیم توی دیگ افتادن

۴۸۲- دارا آدم دل نخسنه، فقیر آدم ک...

dārā ādeme del naxəsenə faqir ādemə kīr

نک: اینجا تا آمل...

۴۸۳- دارا گه سه دارنه صاحب وره په دارنه

dār agə se dārənə sāhāb verə pe dārənə

خانه قاضی گردو بسیار است اما شماره دارد

۴۸۴- دارا هرچه گدا باوه سی سال دارایی کنده، گدا هرچه دارا باوه سی سال بوئه

گدایی کنده

dārā har čə gedā bāvvə sī sāl dārāyī kendə

gədā har čə dārā bāvvə sī sāl bahōvve gədəēi kendə

شمع کی بدنام شد، گر نور او بستد لگن

مولوی

هرکه به اصلش

۴۸۵- دارایی جمندنه، نداشتی نیشندنه

پول پول را پیدا می کند /

مال او یابد که کسبی می‌کند نادری باشد که برگنجی زند
مولوی

۴۸۶- دارِ باتنه تور درانه تره بزنه دمیده، باته اشناسمبه مه جنسه
dārrə bātənə tūr darenə tərə
bazənə dembedə bātə ešnāsembə me jensə

کرم پيله هم بدست خويشتن دوزد کفن /
ازماست که برماست
۴۸۷- داربن اینتی بزو که سرخور دار نیّه
dāre benə einti bazzū ke sar xaver dār niyə

آب از آب تکان نخورد
۴۸۸- داربی ریشه ره وا ورنه
dāre bī rišə re vā varnə
ریشه قوی دارکز درخت خوری بر

ملک الشعرا بهار
اصل و نسب داشتن
۴۸۹- داشتی بکار شونه نانداشتی
dāšti bekār šūnə nā nedāšti
داشته آید بکار گرچه بود زهرمار
۴۹۰- داغی رکه بشته کله دز سितه رگرنه

dāyī re ke beštənə kelə dez sītə rə gernə
انبر را که در آتش بگذاری، آقازده خبردار میشود /
چوب را که ورداری گزیه دزده فرار می‌کند
۴۹۱- داماد سرخورنیه آروس سرلگن ک.. بوسه

dāmād sar xaver niyə ārūs sar lagen keng būsə
خانه داماد عروسیست خانه عروس هیچ خبر نیست
۴۹۲- دایه اینجه نیشته خ.. کله دکتہ بسوته

dāyyə einjə ništə xāə kelə daketə basūtə

- کاتولیک تراز پاپ
 ۴۹۳- دایی ناخر ب... ناهیچی
 dāyī nā xar begā nā hīči
- نه دوغی ریخته نه دوشابی
 ۴۹۴- دُبِ خدا غول بیابون
 dōbe xedā γūle biyābūn
- گاوبی شاخ و دم
 ۴۹۵- دبه خ... که معلوم بونه اولی کرون
 dabe xāe ke malūm būnə ūlī karūn
- مکن باور سخن‌های شنیده
 شنیده کی بود هرگز چودیده /
 کارگر را در کار توان شناخت
- ۴۹۶- دِ تا کَلَه اَتا لوه دله نیچنه
 دو پادشاه در اقلیمی نگنجند
 datā kallə attā lavə delə napejenə
- ۴۹۷- د ت ت ب ت ت احمدشه، چلپ پلا ممد شه
 datet batet ahmede šə čalpə pelā mammede šə
- نک: اسم احمد...
 ۴۹۸- دتر نبی نامحرم ندی
 detere - nabī nāmarem nadi
- نک: دینار بوین چه وک ویر...
 ۴۹۹- دِ جمبلی اغوز
 de jembelī ayūz
- نک: امیر و گوهر
 ۵۰۰- دخته خرس دسه چونده
 daxetə xerse dassə čū nadə
- فتنه در خواب است بیدارش مکن
 ۵۰۱- دَ دَفه نازبانو ادَفه زلیخا
 də dafə nāzbānū addafə zelayxā
- این همه شعبان یک دفعه رمضان
 ۵۰۲- دراغ غریبی خشه گوز اسبو کیمه
 deray γarībī xešə gūz assiyū kīmə
- لاف در غریبی و ... در بازار مسگران
 ۵۰۳- دراین هوس وپوس همسایه گو بیمو دم بوس

dar ein hūs u pūs hemsāyə gū bīmū dem būs

دراین هیر ویر زیرابروم را بگیر /

سپلشت آید زن زاید و مهمان عزیزی زدر آید

۵۰۴- دریند غم گذشته دینا نووئیم امروزه خوش‌دار بلکه فردانوئیم

امیری

dar bande γame gəzešteə denyā naūvvīm

amrūz re xeš dār balkə ferdā naūvvīm

دی رفت و باز نیاید فردا را اعتماد نشاید حال را غنیمت‌دان که دیر نیاید

خواجه عبدالله انصاری

dard xervār enə mesqāl šūnə

۵۰۵- درد خروارانه مثقال شونه

درد از دروازه تو می‌آید از ... سوزن بیرون می‌رود

کلیدر

درد کوه کوه میاد مومو میره

darzen dembedāne jā danīə

۵۰۶- در زن دم‌بدائن جا دنیه

جای سوزن انداختن نیست /

جای ارزن نیست

۵۰۷- در زن فرو نشونه و خانه گوال دوج دخی

darzen ferū našūnə ve xānə gūāl dūj daxə

از ده ویران که ستاند خراج /

نظامی

من میگم نره اون میگه بدوش

der hā kerdə ler hā kerdə

۵۰۸- درها کرده لرها کرده

اگر دیر آمد شیر آمد

۵۰۹- دریوی دله تر پسونه سوایی روز بونه هارشم مارکنه بونه

deryūy delə terappesūnə sevāei rūz būnə hāršem mār kənə būnə

۵۱۸- دس جا که در بورده دیگه حاجی ره و نه حاجی کلا بدین

dasse jā ke dar būrdə dīgə

hājī re venə hājī kelā bādīyen

رفت حاجی حاجی مکه

۵۱۹- دس جا در بورده مس قاطر جفته زنده

dasse jā ke dar būrdə messe qāter jeftə zandə

نک: دس جا در بورده دیگه...

dassem xāxerrənə

۵۲۰- دس خا خرنه

نک: د جمبلی...

۵۲۱- دس دس شورنه، د تادس گردنه دیم ره شورنه

das dase šūrənə

detā das gerdenə dīm re šūrənə

دست دست را می‌شورد، دست هم برمی‌گردد رو را می‌شورد

de sare ketən

۵۲۲- دسر کتن

به آهو میگه بدو، به تازی می‌گوید بگیر /

شریک دزد و رفیق قافله

۵۲۳- دس کشه دکرده بدذات جا و نه بترسین

das kašə dakerdə bazzāt jā venə batersīən

از آن نترس که های و هوی دارد از آن بترس که سر به تو دارد

das ke bečāə əlennə xarrə keng

۵۲۴- دس که بچائه النه خرک..

گاه سختی مرد بهر ناخواستی تن دهد

des ke sardə əlennə sake mōs

۵۲۵- دس که سرد النه سک مو...

آدم از ناچاری کفش فاسق ننه‌اش را پیش پایش جفت می‌کند /

از کتاب: روزگار سپری شده مردم سالخورده

آدم به مصلحت روزگار باید در ... خر را هم ماچ کند

۵۲۶- دشمن در جا بورده روجین جابیمو

اتا جیف کم بیه خرجین جا بیمو

dešmen darjā būrdə rūjin jā bīmū

attā jīf kam biyə xerjin jā bīmū

دشمن از درب رفت از پنجره وارد شد

۵۲۷- دشمن ر بدی اینتی سلام هاکن که ته سر کلاه دکفه

dešme rə bādī eintī selām hāken ke te sare kelā dakefə

چو دستی نتانی گزدیدن بیوس /

دستی را که نمی‌توانی ببری، بیوس

dekāštə ommīdə

۵۲۸- دکاشته، امیده

کاشته را باید امید داشت

dakətə vandə kəliy tan

۵۲۹- دکته ونده کلی تن

جای سفت شاشید /

گیر حریف افتاد

۵۳۰- دلاک چیک ورین نیه بزو جیک بوریه

delāk čik verin nayy bazzū čikke bavriyə

نک: و چه شه و چه نیه...

del delə xernə riyə bətimə

۵۳۱- دل دله خر نه ریه بتیمه

از آتش سینه مرا صبر چو سیماب پرید صبر پران شده رامرغ بپر می‌نرسد /

خاقانی

نه صبر در دل عاشق نه آب در غریال

سعدی

۵۳۲- دل سفره نیه که هرکی پلی وره وا هاکنی

del sefrə niye ke her kiyə palī verə vā hākenī

دل سفره نیست که آدم پیش هرکسی باز کند

۵۳۳- دل و نه درد بیارن، مردم دل دس بیارن

delə venə dard biyaren mardeme dellə das biāren

بزرگی درگذشت و تحمل است

دل بدست آور که حج اکبر است

delə venə sakə ārə

۵۳۴- دل و نه، سگ عاره

از پا پس می‌زند با دست پیش می‌کشد /

چه خوش نازیست ناز خویرویان ز دیده رانده را دزدیده جویان

بچشمی خیرگی کردن که برخیز بدیگر چشم دل دادن که مگریز

نظامی

۵۳۵- دله اماره بکوشته بیرون مردمه

از بیرون نقش و نگار، از درون ناله‌زار

۵۳۶- دماوند کوه با سید و شصت و شیش دره هنوز من ندیمه آدم دسره

demāvande kū bā sīsad u šast u šiš darə

hanūz men nadīmə ādemə de sareə

شیر بی‌دم و سر و اشکم که دید این چنین شیری خدا هم نافرید

مولوی

۵۳۷- دماوند کوه بچا پلا باوه دریوی او میکه، و سربشونیه

demāvende kū bečā pelā bāvē deryūy ū

mīkə ve ser bešū nīə

سیرمانی ندارد

۵۳۸- دماوند کوه کاسب دشته نبونه پنبه گرگان اشم رشت نبونه

گوته ماس و شیرگسپن کشک نبونه

demāvande kū kāsebe dašt nabūnə

panbə gorgān ūšme rašt nabūnə

gūə māss u šir gəspenə kašk nabūnə

هرگز چون عود کی تواند شد توغ

منیجک

۵۳۹- دمبال دکتہ آدم پیاز پلا خرنه dembāl dakətə ādēm piyāz pelā xernə

مهمان دیروقت خرجش پای خودش است

۵۴۰- دمبال دکتہ آدم دگر سه راهمه ر پیش دره

dembāl dakətə ādēm dagrəsə rā hamə re piš darə

پس فتد آن بز که پیش آهنگ بود چونکه گله باز گردد از ورود

مولوی

dem demāsendi dem dem nānə

۵۴۱- دم دماسندی دم، دم نانه

اسب چوبین راه نرود

dangə pele ū hedā

۵۴۲- دنگ پل اؤهدا - نک

ماله‌ررد...

deynā re ū bavərə verə xū varnə

۵۴۳- دنیار اوبوره وره خو ورنه

پنداری به پالوده خوردن می‌رود

۵۴۴- دنیار بوین چه فیسه گوزنگو هم رئیس

denyā re bavīn čə fīsə gūzangū ham raeisə

دنیا را ببین چه فنده، کور به کچل می‌خنده

۵۴۵- دنیارو بوین چه وک و ویر دارنه مرد ربوین نقشینه ک... دارنه

denyā re bavīn čə vek u vir dārənə

mardī re bavīn naqšīnə kīr darnə

خود را به کوچه علی چپ‌زدن

این رنگی‌اش را دیگه ندیده بودیم

۵۴۶- دور نفار دارمه شه چار خروار دارمه

döre nafār re dārme še čār xar vāre dārme

هرکسی کار خودش، بار خودش، آبش به انبار خودش

۵۴۷- davesse dassē jā kešti nanšene bayten دوس دس جا کشتی ننشنه بیتن

از پای شکسته چه سیر آید و از دست بسته چه خیر

۵۴۸- davesse gugzā دوسه گوگزا

نک: دس به خر...

۵۴۹- dussī dussīye kākū märe beräre دوسی، دوسیه، کاکو مار براره

دوستی بدوستی، جو بیار زردآلو بیر /

حساب حساب کاکو برادر

۵۵۰- dül dül kərə dül dül amel enə دول دول کره دول دول عمل انه

آب زر باید که باشد در صفا چون آب زر

۵۵۱- دُوگیر، دوگیر ره بد دارنه، صاحب خنه هر دتا ره

dūgīr dūgīr re bad dārne sabxenə har detā re

آب زر باید که باشد در صفا چون آب زر

۵۵۲- دونا دونه که مجنه زمونه چم دادن اونه که خرنه زمونه غم

امیری

dūnā dūnnə kə mejenə zamūnə čam

nādūn ūnə ke xernə zamūnə γam

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز /

اگر سپهر بگردد ز حال خود تو مگرد وگر زمانه نسازد تو با زمانه بساز

مسعود سعد

۵۵۳- dū nadenī kūzə čə eškendenī دو ندنی کوزه چه اشکندی

نک: ور بارنی...

۵۵۴- دونه خیرین پلاخرنه دونه روش چپا خرنه

dūnə xarīn pelā xernə dūnə rūš čəpā xernə

کوزه گراز کوزه شکسته آب می خورد

davvə vadeə kənes

۵۵۵- دوه، وعده کنس

وعده سرخرمن

dehūn ū daketə

۵۵۶- دهن او دкте

قرص گرم ویره باهم برسر خوان فلک ابر تادیده است آب اندردهان می‌آورد
۵۵۷- دهنوی که میس را رندارنه هرگاهی رِ خرنه

dehūnī ke mīse rā re nedārnə har gāhī re xernə

تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر
۵۵۸- دی از کنده راس بونه dī az kendə rās būnə

تیغ کهنه جوهر دارد /

دود از کنده بلند می‌شود

۵۵۹- دیر راه مندس، چاکن از آب درانه

dīre rāə mandes čā kan az āb dar enə

آوا دهل شنیدن از دور خوش است /

زاهد گوید که جنت و حور خوش است من می‌گویم که آب انگور خوش است

آن نقدبگیر و دست از این نسیه بهل کآو از دهل شنیدن از دور خوش است

خیام

dīgə šə gūše bakešīmə

۵۶۰- دیگه شه گوش بکشیمه

پشت دستم را داغ کردم

ذ

۵۶۱- ذغال هرچی برکی و نه سیوئی درنشونه

zeyālle har čī barekī venə sīyūēī dar našūnə

سگ بدریا هفتگانه مشوی
که چو شستی پلیدتر گردد
سعدی

ز ناپاکزاده مدارید امید
که زنگی بشستن نگردهد سفید
فردوسی

ر

۵۶۲- راشونی شه پیش هارش م... دنیی شه ریش هارش

rā šūnī šə pišə hāreš

mōs dīnī šə rīšə hāreš

زیان کشیده نگهدار تا زیان نکنی

rametə xare sevār bayyə

۵۶۳- رحمت خر سوار بیه

بار بر خر نهادن /

چون ننهی بر خر خود بار خویش /

واکنون کافتاد خرت مردوار

رخت برستن

rad hākerdə kīr kapele gandenə

۵۶۴- رد ها کرده ک... کیل گندنه

اتفاق پیش می آید

خنه بی سوئه فرش و قالی رکورمه

۵۶۵- رضاگنه جان کوهنه دنیارکورمه

بمرد روز برمه زاری رکورمه

تن اتاکفن زیادتی رکورمه

رضا خراتی

rəzā gənə jān kūnnədenyā re kūrmə

xənə bī suə farš u qālī re kūrmə

tan attā kafen zīyādetī re kūrmə

bamerdə rūze bermə zārī re kūrmə

چو شد از ملک زندگی سهراب

نوش دارو چه سود خواهد داشت

ابن یمین

range lavə rangī nīə

۵۶۶- رنگ لوه رنگی نیه

بالا تر از سیاهی رنگی نیست

۵۶۷- ریش که مه دیم جا بشنی بیه هرخر... شونه بوره

rīš ke mə dīme jā bašendī bayyə har xare keng šūnə būrə

از آسیاب که بیرون رفتی تو را به سنگ و پا سنگ چه کار؟

۵۶۸- ریکار ختنه کردنه کیجا شونگ کرده، -باتنه -چه شونگ کندی -باته درنه مسّه

تج کنه

rīkā re xatnə kerdənə kīja šūng kerdə bātənə čə šūng kendī

bātə darenne messə tej kennə

نک: خانم جان چش درد...

rīg dayyə dandūn dar biyamū

۵۶۹- ریگ دیه دندون دریمو

لب بود که دندان آمد

ز

۵۷۰- زخم مال در شونه حرف مال در نشونه

zaxmə māl dar šūnə harfə māl dar nāšūnə

آنچه زخم زبان کند بامن زخم شمشیر جان ستان نکند

zarde pīntāk/ kahū tirnā

۵۷۱- زرد پینتاک/ کهو تیرنا

زرد و ذلیل

zek zeke češmə

۵۷۲- زک زک چشمه

گاو دوشا/

آب باریکه

بره خوان شیر گردون باد/

گاو دوشای عمر بدخواهش

آب باریکی اگر می بود چون سوزن مرا

کی زپیچ و تاب میشد رشته جانم گره

صائب

zemessūne rūz pīrzenāy gūz

۵۷۳- زمسون روز، پیرزنای گوز

روزهای سیاه کوتاه است

zenāə māl delə sare gərə

۵۷۴- زنا مال، دله سرگره

نک: زنا مال سوال سر...

zenā māl sūāl sare gərə

۵۷۵- زنا مال، سوال سرگره

با آفتابه زن طهارت نباید گرفت

zan bāš mīūnə terkmūn davāš

۵۷۶- زن باش میون ترکمون دواش

زن باش میان کافران باش /

تو پاک باش و مدار از کس ای برادر پاک

۵۷۷- زن پلی شافه هسکا اتا کمه zanne pali šāfə hesekā attā kamə

زنان چو ناقصان عقل و دینند

چرا مردان ره آنان گزینند

ناصر خسرو

حدیث: هن ناقصات العقل والدين

زن از پهلوی چپ شد آفریده کس از چپ راستی هرگز ندیده

۵۷۸- زن دارمی زنگ دارمی، خنه گی زنگ دارمی...

zan dārmī zang dīrmī xənə gī zang dārmī

نک: اونتا که زن هسه...

۵۷۹- زن شی درانه، بارکشی zannə šī darnə bārə kašī

مرد را در زن داشتن جوهر باید و بارتک اسب را فتراک

۵۸۰- زن مربوط به آخوند عبانیه zane marbūt be āxūnde abā nīyə

سگ را به مسجد چکار

۵۸۱- زن همبازی ها کن مال همبازی نکن

zane hembāzī hāken māle hembāzī naken

پادشاهی به انبازی نتوان کرد /

ابوالفضل بیهقی

شریک اگر خوب بود خدا هم شریک می گرفت /

من کثرت الملاحین غرقت السفینیه

۵۸۲- زون چکشی الا بکوشی zevone čakkošī ellā bakūšī

ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا

۵۸۳- زون خوش، جان بکش zevone xeš jāne bakesš

زبان خوش، مار را از سوراخ بیرون می آورد

از محبت نار نوری می شود وز محبت دیو حوری میشود

مولوی

۵۸۴- زون دره بلا ایارنه زون دره پلا ایارنه

zevon darə belā eiyārnə zevon darə pelā eiyārnə

زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد

zevon gūšt hassə lāmīzə pūst

۵۸۵- زون گوشت هسه لامیزه پوس

زبان گوشت است بهر طرف بگردانی می گردد

zevon nakeš qadem bakeš

۵۸۶- زون نکش قدم بکش

مرد آنست که لب بندد و بازو بگشاید /

دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

zevon venə kərek demāssə

۵۸۷- زون ونه کرک دماسه

آلو به دهان خیسانده /

آرد به دهن خیسانده

zīk əččīə kə tāqetə gəlīlə dārə

۵۸۸- زیک چچیه که طاقت گلیله داره

سگ چیست که پشمش چه باشد

مورچه چیه که کله پاچه اش چه باشد

۵۸۹- زیک کنگ دارنه خانه غاز مرغنه ربکنه

zīkkekengə dārnə xānə yāzə meryənə re bakənə

... نداری هلیله چرا خوری ایفا نتوانی کرد وعده چرا کنی

zīk ke eīnə venə čarbī kəminə

۵۹۰- زیک که اینه ونه چربی کمینه

گاو بکش گنجشگ هزارش یک من است /

پیه اندر شکم به گنجشک نباشد اندر شکم گاو گرد آید

یعقوب لیث

۵۹۱- زیک هسکا بلوی پاس نوونه...

zīke hessəkā balūy pās navūnə

نک: زیک که اینه...

س

۵۹۲- ساج سری نونه sāj sarī nūnə

با باد جنوبی شوی جنوبی با باد شمالی شوی شمالی
بوجار لنجان است از هرسو باد می آید باد می دهد

۵۹۳- سربخرد آدمه ser baxerd ādemə

گردست ما تهی است ولی چشم ما پر است

۵۹۴- سر جرینگه دم درینگه sar jərīngə dem darīngə

آب زیرگاه /

باده کم خور خرد بباد مده خویش را یاد او بیاد مده
گرچه غم سوز و غصه گاه است او زو برم کآب زیرگاه است او

اوحدی

۵۹۵- سرچه دونده غم و شنار ser čə dūndə γamevešnā re

نک: اریاب که سره...

۵۹۶- سردر پنجه، را در تجنه sar darə pajenə rā darə tajenə

یکی دو روزی پیش و پس بود ارنه از دور سپهر

برسکندر نیزگذشت آنچه بردارا گذشت

دولت شاه قاجار

۵۹۷- سردوکلا از بخارا انه sar davvə kəlā az boxārā enə

جان باید که بماند ماه آید و شود

seriš naytə āš

۵۹۸- سر ریش نیته آش

آش در هم جوش /

سر سری گرفتن

sar sar kelā kelā

۵۹۹- سر سر کلا کلا

وقت سر خاراندن نداشتن

۶۰۰- سر شابدائی برو، راغون واوهئی برو

sarə šābā dāeī berū rāyūn u ū heī berū

ناز کردن هم اندازه داره /

این قدر ناز نکن

sarek benək būrdenə

۶۰۱- سرک بنک بوردنه

همدیگر را روی زمین غلتاندن

serkə tā ū nadyə teneə

۶۰۲- سرکه تا او ندیه تنده

سرکه جایی ترش است که آب نباشد

۶۰۳- سرکه مارِ ک... دله جا در پیمو، دیگه نگردنه

sar ke märe kesse delə jā dar bīmū dīgə nagerdenə

آب که از دهان ریخت جمع نمی‌شود /

که آب روان باز نآید بجوی

نشاط جوانی ز پیران مجوی

sar lā bedā keng vābedā

۶۰۴- سر لا بدا کنگ و ابدا

نک: کنک مون هیچی دنیه...

برنه ک... دشون بشون

۶۰۵- سر ندارمی شوشوم

sar nedarmī šūə šūm

bərenə kenge dešūn bešūn

آفتابه لگن هفت دس شام و نهار هیچ چیز

sarī varī re kašenə

۶۰۶- سری وری رکشته

آفتابه خرج لثیم

- sefrə sar kākū xerzā nedārno ۶۰۷- سفره سر کاکو خرزا ندارنه
وقت خوردن خاله خواهرزاده را نمی‌شناسه
- sag bāš šāl bāš kečkə berār navāš ۶۰۸- سگ باش شال باش کچکه برار نواش
سگ خانه باش کوچک خانه نباش
- sak bā mī nanšenə bešnāsīn ۶۰۹- سگ با می نشنه بشناسین
آدم را به جامه نشناسند /
لباس طریقت به تقوی بود - نه در جبه و دلق خضرا بود
- sake be zūr nanšenə šekār baverden ۶۱۰- سک بزور نشنه شکار بوردن
بخشن خلق توان کرد صیداهل نظر بدام و دانه نگیرند مرغ دانارا
حافظ
- sak bešaši ā seskə bepāši ۶۱۱- سک بشاشی آسکه بیاشی
سگی بیامی جسته گردش بما نشسته
- seg bak nānə mosdə kəblāyi ۶۱۲- سگ بک نانه مو... ده کبلایی
از صعوه محال بود صید کرگدن
- ۶۱۳- سک بهاون سگی شه پلی مال دس کن کنده
- sak bə ūn sagī šə palī mālə dasəs kan kəndə
سگ با دمش زیرپاش را جاروب می‌کند
- ۶۱۴- سک تعریف هاکنی مرغنه خوار بونه
- sak-e tarīf hākeñ meryənə xār būnə
عروس تعریفی آخرش شلخته درمی‌آید
- sage dass-e petāš hešəndīyen ۶۱۵- سگ دس پتاش هشدین
سگ دوزدن
- sag-e demə lū nay ۶۱۶- سگ دم لونی
ابله آن گرگی که او نخجیر با شیر افکند
- sage dehūn-e čū naxə ۶۱۷- سگ دهن چونخه

نک: سگ دم...

sag sagsaeī kendə

۶۱۸- سگ، سگسئی کنده

از مار نزاید جز مار بچه

sag sag-e zur mīzenə

۶۱۹- سگ، سگ زور میزنه

از کوزه همان تراود که در اوست

sag-e šə sərə palī/ lūše ben jalə

۶۲۰- سگ شه سره پلی / لوش بن جله

سگ در خانه صاحبش شیر است

sag ke čāq bayyə sähābb-e gernə

۶۲۱- سگ که چاق بیه صاحب گرنه

چو سیرش کنی دشمن جان بود

سگ آن به که خواهنده نان بود

فردوسی

۶۲۲- سگ که سربیه، قلیه ترش بونه

sag kes ser bayye qalyh terš būne

۶۲۳- سک که گی بخرده شه گی بخردنه ترک نکنده

sak ke gī baxerdə šə gī baxerdnə tark nakenə

علت برود، عادت نرود /

کلاغی که به... خوردن آموخته شد ترکش نمی‌شود

sak u bāmešī

۶۲۴- سک و بامشی

نام من و تو را باهم نبریده‌اند

۶۲۵- سکی که لُوْهه کنده آتا تیکه جا و نه دھون دون

sakī ke lūhə kendə attā tikkə jā venə dehūn-e daven

دھن سگ بلقمه دوخته به

با بداندیش هم نکویی کن

۶۲۶- سک گنه چه گی خرنی / خینی، گنه از ناالاجی

sakə gənnə čə gī xernī/ xəynī

- gənə az nāelājī

از درد ناعلاجی به خر می‌گویند خاناجی

۶۲۷- سک مگه خنه سازه، سک کتکت په دروازه

sak magə xənə sāzə sak kat kate pə dərāzə

از صغوه محال بود صید کرگدن

sake merəbūnī elletə nātəvonīə

۶۲۸- سک مهریونی علت ناتونیه

گریه‌ر اباشدزیون چون دل‌فراهم نیست موش

مور خاطر جمع درد پوست بر شیر نری

مرحوم ادیب

sak venə sāhāb dārə

۶۲۹- سک ونه صاحب داره

بچه مربی می‌خواهد

۶۳۰- سک هسکا خر نه شه ک... انداخر نه

sak hesskā xernə šə kenge endā xernə

کآورد آنرا همه ساله بجنگ

آن‌خور و آن‌پوش چوشیر و پلنگ

sang ke zandī katəke rā re dār

۶۳۱- سنگ که زندگی کتک را ردار

چو دشنام‌گویی دعا نشنوی /

کلوخ انداز را پاداش سنگ است

sang meft kəlā sang meft

۶۳۲- سنگ مفت کلا سنگ مفت

نک: سنگ مفت و گنجشک مفت

۶۳۳- سنگ و نه سنگ دیم بزنی گرد راس باوه

sang venə sang-e dīm bazenī gard rās bāwə

پول باید سود بکند

sūtī sarre dīgə nemek našen

۶۳۴- سوتی سردیگه نمک نشن

استخوان لای زخم گذاشتن

استخوان در زخم

۶۳۵- سوردار ساژنانه کوهی همساژنانه

sūredār-e sāj nānə kāhī hemsāj nānə

باهمه کس دوستی نشاید

۶۳۶- سه‌چی بدنیا که دل درد آور درد اول عشقه که گونه‌ره‌ها کنه زرد

دوم بیکسی تن تنها بوو فرد سیم مفلسی گردن کج‌آور مرد

امیری

sə čī bedenyā ke dell-e dard āverə dard

avvel ešqə ke gūnə re hakənə zard

dovvom bīkasī tane tanhā bāvvə fard

syom mefləsī gerdenə kaj āvarə mard

کسرا مباد عشق و غریبی و بی‌زری بی‌وصل دلفروز توای بس که گفته‌ام

عمیق

۶۳۷- سیر هاده سبزی هاده، حلیمه خانه آش پیچه

sīr hādə sabzī hādə halīmə xānə āš bapəjə

عاشقم، پول ندارم کوزه تو بده آب بیارم

ش

۶۳۸- شاخ زن ... شاخ ونه داغ ها کردن

šax zan-e gūə šāxə venə dāy hākerden

شاخی که بلند شود تبر خورد

šā re be gədā sar bekār būnə

۶۳۹- شار به گدا سربکار بونه

نک: ته دواش...

۶۴۰- شال بعوبعو جا کرک میری نكفته nakəfənə

به دعای گریه سیاه باران نمی آید

šāke baəū baəū deryuə ū kam nānə

۶۴۱- شال بعوبعو دریو او کم نانه

آواز سگان کم نکند رزق گذارا/

از غلغل سگان چه زیان دارد

ابر سیاه را بهوا اندر

ناصر خسرو

۶۴۲- شال بمردن یک طرف ونه موس چو دحاسن یک طرف

šāl-e bamerdən yek tarəf venə mossə čū dəxassən yek tarəf

محنت ایام مرا می کشد

سرزنش شام مرا می کشد

زیانحال زینب کبری «س»

۶۴۳- شال بمرده لاش که بدیه، شونه تپه سر، کنگ بنه زنده زوزه کشته: رفقون جمع

باون

šāl bamerdə lašə ke badiə šūnə tappə sar kengə benə zandə

zūzə kašəno: rafəqūn jam bārin

وفاداری را از سگ باید آموخت

۶۴۴- شال تلا رباته ورف سرچه گرد دنی؟

šāl tēlā rə bātə varfə sar čə gard dānī

کربلایت میان خانه بود

کربلا رفتنت بهانه بود

šāl tangə dakəta čəsəno

۶۴۵- شال تنگه دگته چسنة

دلاور، کمانی بسستی برد

اگر بردباری ز حد بگذرد

فردوسی

šale dassā gūbtīm

۶۴۶- شال دسا گوبتیم

مشک را بیاد سپردن /

گوشت را به گربه سپردن /

همیدون میش خود گرگ زیان را

سپردم مشک خود باد بزان را

ویس ورامی

šāl-e dāme ben sāl dānī

۶۴۷- شال دم بن، ساندنیه

آنکس که بود سایه نشین سایه ندارد

وحید قزوینی

šāle devā sak hassə

۶۴۸- شال دوا سک هسه

نک: آکند او ره اکند...

۶۴۹- شال سرچشته رخانی پیری ماریم ربکش

šāle sar čəštə rə xānī bayrī mārīm rə bakesh

که چو پرشد نتوان بستن جوی /

ای سلیم آب ز سرچشمه ببند

سعدی

آب را از سربند باید بست

۶۵۰- شال کاربوهه کسو بخره، خی دار کوفاله دنه

šāl-e kār būhə kasū baxərə xī dār kūfā lə dāno

از صعوه محال بود صید کرگدن

۶۵۱- šāl ke piš šūnə pešte sarre ešənə شال که پیش شونه پشتِ سراشنه

سگ چون جنگ کند یک پای بالاگیرد

چون در دشمنی جای افتد رای در آن دشمنی دوستی را بهپای

اسدی

۶۵۲- šāl ke čəštə baxerdə deryū rə čəš kəndə شال که چشته بخرده، دریو رچش کنده

šāl ke čəštə baxerdə deryū rə čəš kəndə

چشته خوار بدتر از میراث‌خوار است /

چشته خور شده /

۶۵۳- šāl ke xasīngənə jā barssīə qahr kəndə شال که خسینگنه جابر سیه قهر کنده

šāl ke xasīngənə jā barssīə qahr kəndə

نک: سک که سربیه...

۶۵۴- šətəre bārben kašī xare xervārre شتر باربن کشی خرخواره

شتر، خوابیده‌اش هم از الاغ بلندتر است

۶۵۵- šətər gətə jānəvərə šāyed meryənə ham bakənə شتر گت جانوره شاید مرغنه هم بکنه

šətər gətə jānəvərə šāyed meryənə ham bakənə

خرس، تخم می‌کنه یا بچه؟ از این دم‌بریده هرچی بگی برمیداد

۶۵۶- šətər-e gerdən xalə gətə vene haf sarre kə nazənnə شتر گردن خله گت و نه هف سرکه نزنه

šətər-e gerdən xalə gətə vene haf sarre kə nazənnə

سگ که چاق شد قورمه‌اش نمی‌کنند /

شمع را از دو طرف نسوزانند

۶۵۷- šessə xədə biyāmerzi beštə شسه خدا بیامرزی بشته

خدا بیامرزی برای خود گذاشتن /

سعدیا مرد نیکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به‌نیکویی نبرند

۶۵۸- شش درم دونه وه کترا رکورنه امیری

šeš dərem dūnə ve kətərā rə kūrnə

صنار جیگرک سفره قلمکار نمی‌خواد

šekār daz dārrə gīr kafənə

۶۵۹- شکار داز دار گیر کفنه

خریزه شیرین نصیب گفتار می‌شود

šekessə larem be sar-e kūtənā darə

۶۶۰- شکسه لرم به سرکوتنا در

خرخرابی می‌کند گوش گاوارا می‌برند

šamme baxərd āqā rem xernə

۶۶۱- شمه بخرد آقا رم خرنه

خررا با خور می‌خورد مرده را باگور

۶۶۲- شمشیر رکجه اشته، ته پد ساخته پیر کلوم دله

šemšīrrə kəjə eštə

te pədəssāxtə pīyer-e kelūme delə

بيله دېگ، بيله چغندر

۶۶۳- شمعى كه سره رواجبه، مسجد كامل دسه دود كنه

šammī ke sərə rə vājəbə masjedə

kammel dassə dūd kennə

چراغی که به‌خانه رواست به مسجد حرام است

۶۶۴- شو برمه و روزناله همین مه‌کاره یارب ناامید نکن تو این گداره

امیری

šū bermə u rūz nālə hamīn me kārə

yārab nāommīd naken tū ein gədā rə

یا رب مکن امید کسی را تو ناامید

۶۶۵- شوخی و راسی اتا سوراخ جا درانه

šūxī u rāssi attā sūrāx-e jā darenə

آنچه در دل است به‌زبان می‌آید

šū zanə rūz mard

۶۶۶- شوزه، روز مرد

هم یورغه هم قدم باشد

šū sīyū gū sīyū

۶۶۷- شو سیو گو سیو

شب پنبه دانه در می‌نماید

šū kur šə fekrə rūzə pīsī kəndə

۶۶۸- شو کور شه فکر روز پیشی کنده

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد دروغ سود ندارد چو رفت کاراز دست

سعدی

نه چون گوسفندان مردم درید

سرگرم باید اول برید

سعدی

قدم الخروج قبل الولوج

šunkare/ šīkarə šī vənə

۶۶۹- شونکره / شی کره شی ونه

سکوت علامت رضاست

۶۷۰- شه ره تنهایی خر مه مردمه قسه ره همبازی

šə rə tanhay xermə mardemə qəssə rə hembāzzī

نک: تا حسنک قسه خوار...

۶۷۱- شهری که شال وندنه گل واکنده شهر نیه -

šahrī ke šāl vandənə gal vā kəndə šar nīyə

نک: اون باغ دله...

۶۷۲- شه قد وینده امه سه کلواره چینده

خودش را می‌بیند برای ما می‌دوزد

۶۷۳- شه کاس کچه ره جمع هاکنیم اینجه امه خردوسن جانیه

šə kās kačə rə jam hākənīm einjə amə xar davessən jā nīyə

.....

۶۷۴- شه بیمی زن وش، ته امه میون بهی گی هاشی

šə bīmī zan u šī tə amə mīyūn bahī gī hāsī

زن و شوهر جنگ کنند ابلهان باور کنند /

غضب العشاق کمطرالربیع

۶۷۵- شه خردارمی خامبی ک... وری سوار باویم

šə xar dārmī xāmbī keng varī sevār bārrīm

شال خودم است لاری می پیچم

۶۷۶- شه دمیش غروال کنده ونه دلهی نخد گرنه دباره آبگوشت کنده خرنه

šə damišṭə yeṛval kəndə vənə dələy nəxəde gernə də bārə abgušt
kəndə xernə

نک: از اون آدمهای هسه که...

šə dū xernə šə sake karə denə

۶۷۷- شه دو خرنه، شه سگ کره دنه

نک: کند... مون هیچی ...

še kenge eləmbə bəčā ūə dələ

۶۷۸- شه ک... المبه بچا اوژدله

ک... توی آب سرد گذاشتن / زدن

۶۷۹- شه ک... بن گوزه نانی مردم کند... بن لل گنی

še keng-e benə gūzə nānī mardm-e keng-e ben-e lal-e gənī

کاهی در چشم من می بیند و کوه را در چشم خود نمی بیند

šə keng-e jā rə kəndə

۶۸۰- شه ک... جاره کنده

میدونه خودش چطوری جا کنه

۶۸۱- شه ک... گنه مه همراه نرو بودینی

از ستارگان ننگ داشتن /

نی به نوک دماغش نمی رسد

۶۸۲- شه ک... پوس بخر، منت قصاب نکش

šə kīrə pūse baxer mente qessābe nakes

گوشت ک... را بخور منت قصاب نکش

šə gū dārmī šə gəmbī

۶۸۳- شه گو دار می شه گمبه... - نک

شه خردار می...

šə gī ā sake gī rə farq nadenə

۶۸۴- شه گی آسک گی ره فرق ندنه

گاوا از خر فرق نکردن /

گاوریشی بود او برزیگری داشت جفت گاو و طاق خری
 از قضا در ده وبای گاو خاست از اجل این روستایی داو خواست
 گاو بفروخت حالی خر خرید گاویش بود و خری برسر خرید
 چون گذشت از بیع ده روز از شمار از وبای خر خرش می مردزار
 مرد ابله گفت ای دانای راز گاو را از خر نمیدانی تو باز
 ۶۸۵- شه لینگ خی لینگ تن نون šə linge xīə līng-e tan naven

دوستی از دم خریده مجوی پرده‌داری ز پس دریده مجوی
 اوحدی

۶۸۶- شه محله سرره دوره بخر غریب جائماس نخر
 šə malə sar rə dū rə baxər ɣaribe jā māse naxər

نان خود باتره و دوغ زنی به که از خوان شه آروغ زنی
 ۶۸۷- شه مال خوارخواردار همسائ جاگله ندار

šə māle xār xār dār hemsāə jā ɣələ nədar

پای خروست رابند مرغ همسایه را حیز مخوان
 ۶۸۸- شه مرده قور سرم بوره تا اتا میس خاک نیره برنگردنه
 šə merdə qaver-e sarem būrə tā attā mīs xāk nayrə bar nagerdenə
 نک: آب به امام ندنه...

۶۸۹- شه ملک سرخاک بخر مردم ملک سرزر نخر
 šə melke sarə xākke baxer
 mardemə melkke sarə zarə naxər

نک: شه مله سردور...

۶۹۰- شه وری گج šə varī ɣəj
 از آسمان افتادم

۶۹۱- شیر ره بوردنه زندون شال بیمو میدون
 šīr rə baverdnə zendūn šāl bīmū mīdūn

مرد چون میرد نامرد پای گیرد /

مردان جهان بگوشه‌ای زان رفتند / کامروز مخنثان جهان بگرفتند

عطار

بلبلان خاموش و خرد در عرعر است

۶۹۲- شیر بسوتی خوارنانه، با سید بگ..

šīrə basūti xār nānə bā sayedə bəgā

نک: بورده او، بگ.. مو...

۶۹۳- شیر پیر بیه شال و نه خ... جابازی کنده

šīr pīr bayyē šāl vənə xāē jā bāzī kende

کرکس که به سر افتاد کلاغان نیز منقارش زنند

۶۹۴- شیر کمند سرشال نتونده شکارها کنه

šīrə kamendə sar šāl natūndə šəkār hākənə

کرم شب تاب پیش چشمه آفتاب چه تاب آرد

۶۹۵- شیرمس وره خانه شیش پولی ارزن / šīr massə varə xānə šīš pūli erzən

جنس خوب می خواهد و قیمت ارزان

۶۹۶- شیش پولی کوتر یا کریم نخوندنه / šīš pūli kūter yākarīm naxūndenə

کبوتر صد دیناری یا هو نمی خواند

šītūnə kenge mī

۶۹۷- شیطون ک... می

ابلیس کی گذاشت ما بندگی کنیم /

موی دماغ /

سرخر

šīlān dakešīnə

۶۹۸- شیلان دکشینه

به مال مفت رسیدن

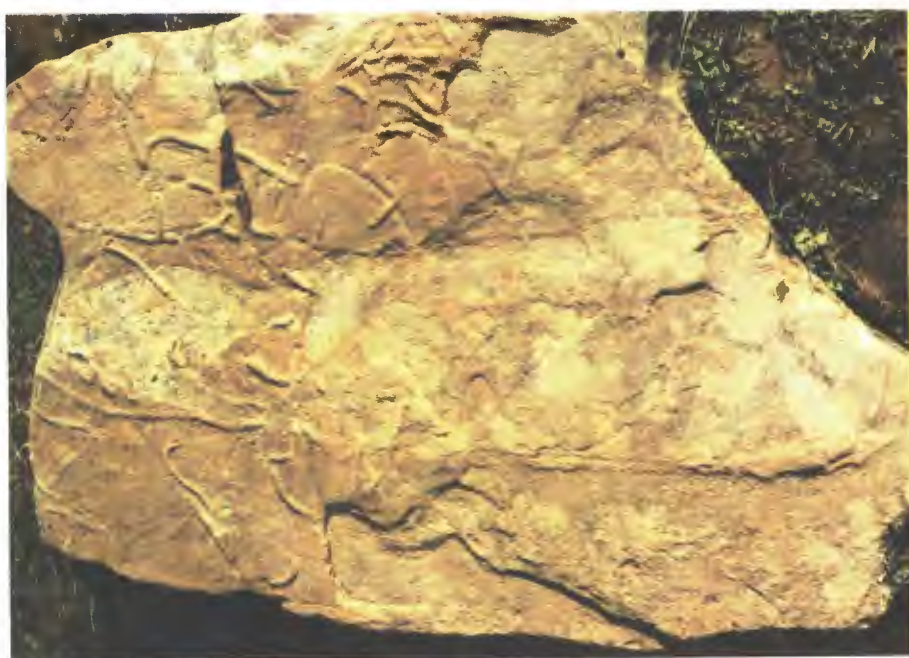


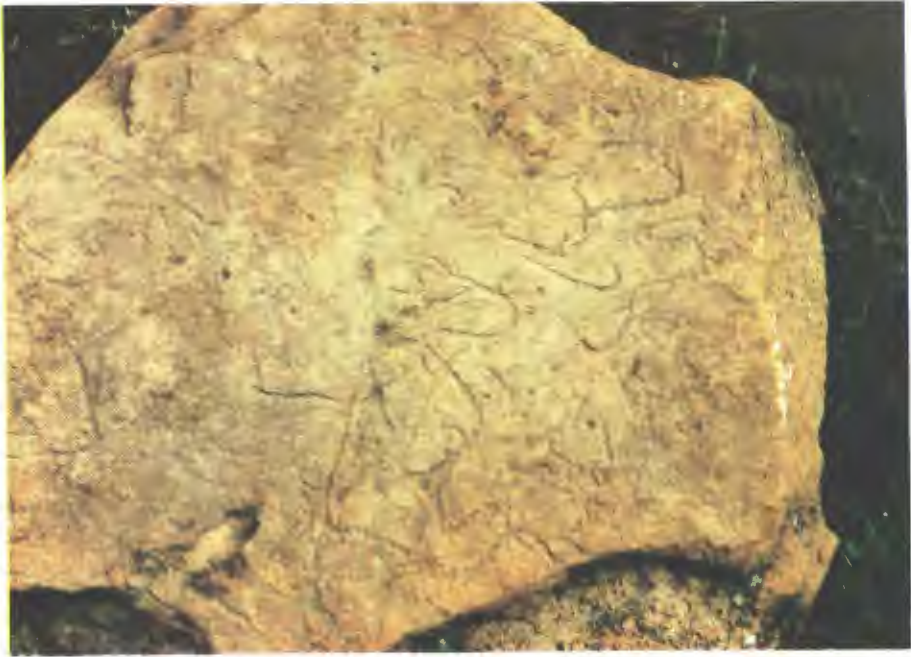
تصویر ۱





تصویر ۳





تصویر ۵





تصویر ۷





تصویر ۹



تصویر ۱۰



تصویر ۱۱



تصویر ۱۲

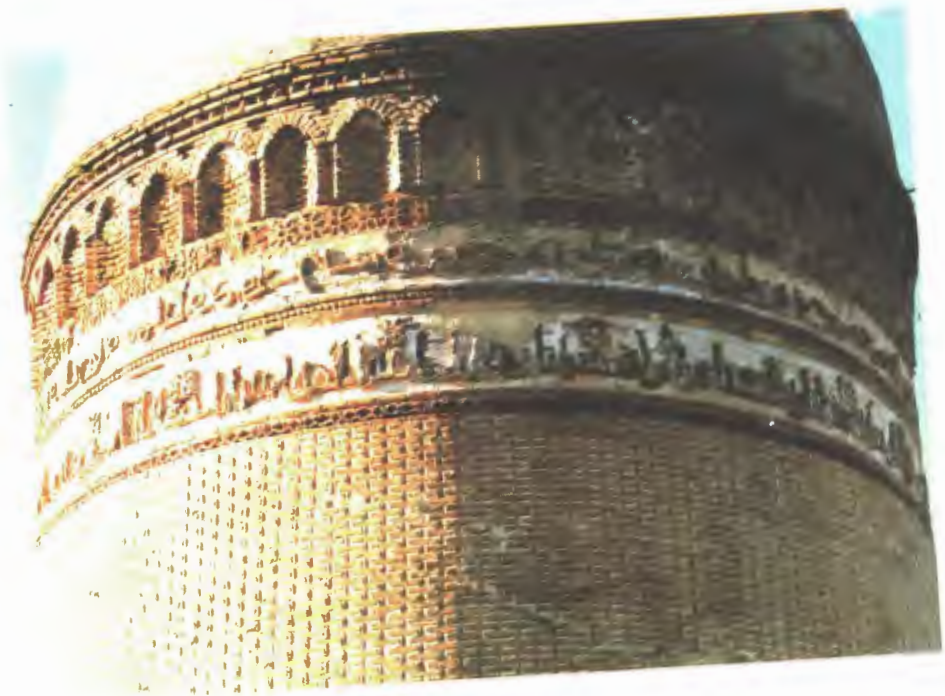


تصویر ۱۳





تصویر ۱۵



ص

۶۹۹- صاحب بسر بتره تا سفال بسر sāhāb besar bettərə tā səfāl besar
ازرمه خیری نماند چون بماند بی شبان

از هنر نیکی نباید بی دل و یاری تو
عنصری

۷۰۰- صت تا چاقو بسازه اتا دسه ندارنه sattā šāqū bsāzə attā dassə nedārne
هزار کیسه بدوزد یکی ته ندارد

۷۰۱- صت تادوس دار اتا دشمن ندار sattā dūs dār attā dešmen nedār
هزار دوست اندک است یک دشمن بسیار

۷۰۲- صت تا کور کلاج اتا تیر کمون وسه sattā kūr kəlāge attā tirkamūn vassə
هزار کلاج را یک کلوخ (یا) یک سنگ بس است /

یکی مرد نیک از در کارزار بیجنگ اندرون به زیددل هزار

۷۰۳- صدا ردخسندی بُور چتی خانی هاکنی

səda rə daxəsəndi bū rə čəti xāni hakəni

نک: جنازه زیر گل...

۷۰۴- صد من گوشت آهو به یک چس تازی نرزنه

sad mən gūštə āhū bə yek čossə tāzi nerzəne

آبرو بهر نان نباید ریخت

۷۰۵- صفرا خانم، شی چه نکردی؟ - اگه شانس داشتبوم، شی کردم، وچه کردم،

وچه شیه کوچه سربازی کرده، دعوا کرده، مردم و چه وره گته ته مار بگامه

soyrā xānom šī čə nakerdī?

- agə šāns daštbūm šīə kerdəmə vačə kerdəmə

vačə šīə kūčə sar bāzī kerdə davā kerdə mardəmə

vācə verə gətə tə mārə bgāmə

نک: کم تاله بورده...

sayīre sək

۷۰۶- صغیر سگ

بی اصل و نسب /

سگ صفت /

پست و دون پایه

salle ālā nəkbətī nəšəssə kengə pətī

۷۰۷- صلّه الانکبتی، نشسه کنگ پتی

سرخر شدن /

موی دماغ

saləvāte jā xar bār nānə

۷۰۸- صلوات جاخر بارنانه

با حلوا، حلوا دهن شیرین نمی‌شود /

بی خوردن حلوا نشود شیرین کام

حلوا حلوا اگر بگویی صدسال

ع

۷۰۹- عاشق چش کوره āšəq šəš kūrə

اگر بر دیده مجنون نشینی بغیر از خوبی لیلی نبینی

۷۱۰- عاشق واق واق زن دور بازار گردنه کیسه رچس دنیه مندل قی قاچ وندنه

āšəwə vāq vāqe zan dōrə bāzār gerdənə

kīsə rə čəs danīə mandelə qīqāč vandənə

نک: اشکم خالی...

āšəwī rə ajūnī vənə

۷۱۱- عاشقی راجونی ونه - نک

نک: نفت روشی...

āyəl ešarə jahel tūr peštī

۷۱۲- عاقل اشاره جاهل تور پشتی

عاقل اشاره جاهل تور پشتی

عاقل را اشارتی بس /

اسب نجیب را یک تازیانه بس است

یک حرف بس است

در خانه اگر کس است

əzrāeile hembāzī mālə

۷۱۳- عزرائیل همبازی ماله

نک: ملک مال میر...

۷۱۴- عسل ماز که بی دولت بیه پایینی شونه

asəl māz kə bīdūlet bayye pāyinī šūnə

نک: صاحب بسر...

aql yāre xəšə

۷۱۵- عقل یار خشه

آدم حسابش را پیش خودش می‌کند /

عقل یار خوشه /

alem raxt dakerdən

۷۱۶- علم رخت دکردن

شر بپاک‌کردن /

شر خری کردن

aliy kelā aliy təfəng

۷۱۷- علی کلا علی تفنگ

نک: و نه تک...

۷۱۸- عهد بکرده که بی‌ت نرگس نکارم

اونجه که نرگس بکارن کار ندارم

ونوشه نچینم گلره بونکنم

دست بهشته یار ره من رجو ندارم

نه‌ام سر راه دامن‌ت ر نیرم

بمیرم شه و شه آت نوم نایرم

امیری

ahd bakerdəmə kə bī tə nargəs nəkārem

unje ke nargəs bəkārñ kār nədārem

vanūšə načīnəm golrə bī nakənəm

dast bəhəšttə yār re men rəjū nədārenm

nəem sarə rā dāmenə tə rə nayrem

bamīrəm šə vessə ā tə nūme nāyrem

مرد است و استواری عهد و پیمان /

مرد و حرفش

۷۱۹- عینهو طبل زن یزید آ علم‌دار امام حسین

eynəhu tabel zanə yazīd ā aləmdārə emām hosayn

شریک دزد و رفیق قافله

ف

۷۲۰- فقط فرنی نمک نکرده fəqat fernī nəmək nakerdə

کار زمین را ساختی با آسمان پرداختی

۷۲۱- فقیر آدم حرف بخر نداره faqīr ādem harf bexar nədārne

هنر ز فقر کند در لباس عیب ظهور که نان گندم درویش، طعم جو دارد
صائب

۷۲۲- فقیر آدم دینگونه آهن زنبیل دله بن وری ونه خ... دریمو

faqīr ādemə dīngūnə āhene zanbīle dələ ben varī vene xāə darbīmū

گر بدریا برود خشک می شود /

خاک از ایشان چگونه مشک شود گر بدریا روند خشک شود

۷۲۳- فقیر آدم دین و بمردن سو نداینه / نداره

faqīr ādemə dayyen u bamerdən sū nədaynə/ nədarnə

آدم گدا، مرگش ندارد صدا /

آدم گدا نه عروسش باشد نه عزا

۷۲۴- فقیر آدم و کد خدا رکورنه گسفنند لاغر و ورکا رکورنه

شش درم دونه و کترا رکورنه بو ریته آدم و دکته راه رکورنه

امیری

faqīr ādem ve kad xədə rə kūrə

gesfendə lāyə rə varekā rə kūrnə

šeš dārem dūnə ve kəterā rə kūrənə

būraytə ādem ve dəkətə rā rə kūrənə

سرمه به چشم کور /

حوضی که آب ندارد قورباغه می‌خواهد چیکار

۷۲۵- فلک چنگل ماسه بخرده ک... دیم بما ها کرده

falek čangelə mās baxerdə kengə dīm bə mā hākerdə

آبی به جویی شدن

fīə bmūnssə ā lifā

۷۲۶- فیه بیمونسه آلیفا - نک

کی بز و هوکا...

ق

۷۲۷- قاطرک... بن چه شونی جفته بیاره qātər-e kenge ben čə šūnī jəftə biyārə

دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی

۷۲۸- قرض صدوسی بوهه یسار مجلسی بوهه

qarz sad ū sī bühə

yār mejlesī bühə

جوان زن چو بیند جوانی هژیر بنیکی نیندیشد از شوی پیر

عروس جوان گفت با پیر شاه که موی سپید است مار سیاه

۷۲۹- قشنیگ و چه واشه نانه qašnīg vačə vāšə nānə

نک: پاکاروچه...

۷۳۰- قشنیگ کره رنروشنه qašnīg kərə rə narūšəne

زیر بار رفتن /

صعب القبول

۷۳۱- قلی چی و بینجه کری؟ qalī čī u bīnjə karī

از بوزینه درودگری نیاید

۷۳۲- قول پلی چه بگوزی کور پلی چه برقصی

qūle palī čə bagūzī kūrə palī čə bəraqsī

آینه داری در مجلس کوران

۷۳۳- قورخ... که معلوم بونه؟ اولی کرون qūr xāə ke malūm būnə ūlī karūn

سرپل خر بگیری

ک

۷۳۴- کار اون کس کنده که عمر نکنده ته کله پیش نیشته چمر نکنده
 kārə ūn kas kəndə kə omer nakenə
 tə kələ piš ništə čəmer nakendə

آب زیرگاه

بگفت سیاوش بخندید شاه نبید آگه از آب در زیرگاه/
 تظاهری که تو کردی به دوستی بامن من به دشمن خون خوار خویش نپسندم
 سعدی

۷۳۵- کار پول در کنده جنگ شمشیر کارد دسته خود را نبرد
 kārə pūl dar kəndə jəngə šəmšīr
 جنگ را شمشیر می کند سودا را پول
 ۷۳۶- کارد هر چه تیج بوهه شه غلاف نورینده

kārd har čə tej būhə šə ɣlāf navrīndə

کارد دسته خود را نبرد جامع التمثیل

۷۳۷- کار ورزا کنده، منگو یک وری گویی کنده
 kār verzā kəndə mangū yek varī gūhī kəndə

بی ستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد

۷۳۸- کار رونه دس هاکنه چش بوینه حظ هاکنه

kār rə vene das hākənə čəš bavīnə haz hākənə

کار دست را دل می کند /

کسب بازو قوت جان وتن است

۷۳۹- کارها کردن، مرس موس ... خانه آهن ک...

kār hākerdān mersə mōs xānə āhən-e kir

بجان کندن آید برون زر ز سنگ

۷۴۰- کارها کردن موقع اتا مه بخردن موقع صدتامه

kār hākerdāne mūqə attā mā baxerdāne mūqə sad tamə

حالا غسل می خورم همراه

آن وقت ... می خوردم تنها

kāzəm naftīə asbə

۷۴۱- کاظم نفتی اسبه

گاو حاج میرزا آقاسی

بشقاب پلاخوار اتاق دار بیه

۷۴۲- کاله چرم پوش زین سوار بیه

امیری

kālə čarmə pūš zine səvār bayyə

bešqāb pəlāxār ətāqe dār byye

نک: دنیا ربوین چه فیسه...

kā tə nīyə kənbārrem tə nīyə

۷۴۳- کاه ته نیه کانبارم ته نیه؟

از خوردن پرملال خیزد

آب ارچه همه زلال خیزد

نظامی

کاه مال تو نیست کاهدون که مال توست

۷۴۴- کتین کترا دارنه میس کتن شاگرد

katin ketera dārnə misə keten šāgerd

نک: اگر مکر داره...

۷۴۵- کتین کپر دارنه کن... لس نوکر دارنه

katin kəpər dārnə kengə les nūker dārnə

نک: اگر مکر دارنه...

kəčilə jā sakgerna

۷۴۶- کچيله جا سک گر نه

از رود خشک ماهی می‌گیرد

kəčilə jā sak nanšənə bayten

۷۴۷- کچیله جاسک ننشنه بیتن

هرگز از شاخ بید برنخوری

ابر اگر آب زندگی بارد

کز نی بوریا شکر نخوری

با فرومایه روزگار مبر

سعدی

۷۴۸- کدبانو که دتا بیه کاس کچه نشس موندنه

kad bānū kə dətā bayyə kāskačə našəs mündənə

ماما که دوتا شد سربچه کج بیرون می‌آید

kədūm gālešə gənə me dū teršə

۷۴۹- کدوم گالش گنه مه دو ترشه

هیچ کس نگوید انگور من ترش است

قوت‌العیون

۷۵۰- کرچی کرک هرچی پچکل هاکنه خاک شه سرکنده

kərci kerk har čī pəčkəl hākənə xākkə šə sar kendə

هرچه کنی بخود کنی

kerkə par nazən

۷۵۱- کرک پرنزن

زخم زبان نزن

۷۵۲- کرکی که مرغنه نکنده هوا کلاج مه کرک

kerki kə meryənə nakendə həvāə kəlāj mə kerk

آن دست و آن زبان که دراو نیست نفع خلق جز چون زبان سوسن و دست چنار نیست

سنایی

kermə zamīnə

۷۵۳- کرم زمینه

آب را زیر هفت طبقه زمین می‌بیند

kərə mārətūn gatterə

۷۵۴- کره مارتون گت تره

کره از مادر بزرگتر

جرم هدا جل دوسه ک...

۷۵۵- ک... دکرده کله سرامیر

kəs dakerdə kaləsar amīr

jorm hədā jel davessə kīr

کاسه را کاشی می‌شکند تاوانش را قمی می‌دهد /

خر خرابی می‌کند گوش گاو را می‌برند

kes kār nīə gūz baxərə

۷۵۶-ک... کارنیه گوز بخره

از صعوه محال بود صید کرگدن

kes nakerd mōssə bād bedā

۷۵۷-ک... نکردم... بادبدا

رفت ریش بی‌آورد سبیلش را هم باخت /

آش نخورده و دهن سوخته /

گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده

kīre var magə kəbābī dayyə

۷۵۸-ک... ورمگه کبابی دیه

از آتش کجا برد مد باد سرد

۷۵۹-ک... هاده کلا هاده د غازنیم بالا ده

kes hādə kelā hādə də yāzə nīm bālā hādə

... داده تغار را شکسته طلاق هم می‌خواهد

kasī kə šasttə xərnə sīrəm xərnə ۷۶۰-کسی که شصت خرنه سی رم خرنه

آب که از سرگذشت چه یک نی چه صدنی

۷۶۱-کش تر شه کش زنده باعث هندوانه رکنده

kešə ter šə kəš zandə bāese hendəvānə rə kendə

... گشاد و آب هندوانه

keftə keftə sar

۷۶۲-گفته گفته سر

از بام ببام رفتن /

آبادگشت گیتی از خلق او چنان کز شرق تا بغرب توان رفت بام‌بام

سوزنی

kofrə sakə merə dar nīār

۷۶۳-کفر سک مره درنیار

- آن روی سگ بالا آمدن
۷۶۴- کفگیر سگ بورده
kafgīrə sak baverdə
- مارا مگه سگ گرفته
۷۶۵- کک هوا سرزنده
kakə hevā sar zandə
- در هوا تو پشه را رگ می‌زنی /
مولوی
- صیدک لا تحرمه
۷۶۶- کلا بد ونه صاحباب سر
kelā bad venə sāhābe sar
- مال بد بیخ ریش صاحبش
۷۶۷- کلاج کلی ننمه
klāj kəli nanəmə
- پی نخود سیاه فرستادن /
پی قوطی بگیر و بنشان فرستادن
- ۷۶۸- کلاج ونه سردندیک بزو
kəlāj vənə sarrə dandīk bazū
- پرش را آتش زدن
۷۶۹- کلا ره از سربرق گرنه
kəlā rə az sarrə barq gernə
- نک: لل هوا سر...
۷۷۰- کلا مفت، اغوز مفت
kəlā məft ayūz məft
- سنگ مفت گنجشک مفت
۷۷۱- کلاگر، بشکسه تيله دله او خرنه
kəlāger beškessə tilə delə ū xernə
- کوزه گر در کوزه شکسته آب می‌خورد
۷۷۲- کل باتنه چه زلف نلندی، باته: این قرتی بازی مره خش نه
kale bātənə čə zəlf nələndi
- bātə ein qertī bāzī mərə xəš nənə
- کل از مو بدش می‌آید
۷۷۳- کل بمرده کور نازنین بونه
kal bamerdə kūr nāzənin būnə

نک: از بی پیری...

kalebene asbekərə yerqə nānə

۷۷۴- کل بن اسب کره یرقه نانه

نک: سک بک...

۷۷۵- کل پلانندنه، -گنه: دیشو ویشته دکن

kallə pelā nadennə gənə dišū vištə daken

نک: تره اسب ترک...

kal xənəam mard darə

۷۷۶- کل خنه‌ام مرد دره

شاید که پلنگی خفته باشد /

گمان مبر که بیسه نهالیست

شاید که پلنگی خفته باشد

گمان مبر که بیشه خالیست

kəl dārnə bāzī kendə

۷۷۷- کل دارنه بازی کنده

با پول سرسبیل شاه نقاره میزند

۷۷۸- کل دم گور که ماز دکفه بمپری کنده

keldeme gū rə kə māz dakəfə bempərī kendə

نک: ونه ک... گرماری...

kale kelā hassə kūrə asā

۷۷۹- کل کلا هسه کور اسا

هرجا عروسی است پارچه ور میمالد و هرجا عزاست یقه می‌درد

kelūm sarə vāš bīverrə

۷۸۰- کلوم سرواش بی‌وره

گوهر به کان خویش بود ارزان

قآنی

۷۸۱- کلو سنگ دشت منزل جعفریه خر گوشت خدا ورگ سه دیافریه

kəlū sangə dašt manzələ jafəriə

xare gūštə xedā vergəssə diāfriə

اقتضای نظام طبیعت است

۷۸۲- کله راشکندنه پيله رممیچ کنده kallə rə eškendənə pilə rə mamij kendə

نه آب بیار نه کوزه بشکن /

نه شیر شتر نه دیدار عرب

۷۸۳- کلی که تلا دنیه مار کرک سالاره kəli kə təlā danīə mārkerk sālārrə

جاییکه گوشت نیست چغندر پهلوان است

۷۸۴- کم بخر همیشه بخر kam baxər hamīšə baxər

آهسته برو همیشه برو

۷۸۵- کم تاله بورده مارون هم ورف بیمو هم بارون

kam tālə būrdə mārūn

ham varf bīmū ham bārūn

ابلهی را که بخت برگردد اسبش اندر طویله خرگردد

۷۸۶- کمر تنگ دوسن kamerrə tang davessen

کمر به خدمت بستن

۷۸۷- کم شونه پرسر، خاک شونه خلی سر

kam šūnə perə sar xāk šūnə xəle sar

نک: گفته گفته سر...

۷۸۸- کم کم پلا خوار روز هشت دفه خرنه

kam kam pələ xār rūze hašdafə xernə

نک: خسیس آدم آتا روز...

۷۸۹- کم ها کن کردها کن kam hākən kərd hākən

به اندازه توان پریدن

۷۹۰- کی بورده کی بمونسه ورف بورده گی بمونسه

kī būrdə kī bamūnessə

varf būrdə gī bamūnssə

مرد چون میرد نامرد پای گیرد

۷۹۱- کمینتا دوش جا راس بیه kəmintā dūššə jā rās bayyə

بکدام دست برخاسته‌ای

۷۹۲- کنس دار، دارابی نیارنه kənes dār dārābī niārənə

نک: اش و چپونی...

ناید از گرگ پوستین دوزی

kanefe talə jā ayyā baytə

۷۹۳- کنف تله جا ایا بیته

ازک... آوردن/

نه چک زدم نه چونه عروس اومد تو خونه

۷۹۴- ک... مون هیچی دنیه شلوار بند قایم وندنه

kengə mun hičči danīə šelvār bandə qāyem vandənə

شکم گشنه، تق تق پاشنه

۷۹۵- ک... وری نخر گندو و سروری بخردنبه - باته: هرد مال بندوهه

kengəvarī naxer gandūə sarvarī baxər denboə

- batə: hardə māde bandūhə

نک: اگه اونتا ته...

kangəli kəli rə rəqət bedā

۷۹۶- کنگلی کلی ر رقت بدا

زنبور خانه شورانیدن

kūter dəmme dār

۷۹۷- کوتر دم دار

دم خروس را داشتن

kūrə dass ā espič

۷۹۸- کور دس آ اسپچ

مشک را به باد سپردن/

گوشت را به گربه سپردن

kur kəlaɟ das čindekə dakəfə

۷۹۹- کور کلاج دس چین دکا دکفه

نک: شال دس آگو...

kūmek nī kūrək navāš

۸۰۰- کومک نی، کورک نواش

کری سربار بارم تا کی و چند

زدوشم باری از باری نگیری

باباطاهر

kūnə asbə kūftə ū naxə

۸۰۱- کونه اسب کوفته اونخه

گذشت آنچه گذشت /

مضی مامضی /

برگشته‌ها صلوات

۸۰۲- کی اون دنیا جاکله بشکس بیمو *kī ūn denya jā kalə beškes biyamū*

کی تا حالا از آن دنیا نیم سوزک... برگشته /

خیام که گفت دوزخی خواهد بود که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت /

کس نامداز آن جهان که پرسم از او / کاحوال مسافران دنیا چون شد

خیام

kī bazū darə kī varnə barə

۸۰۳- کی بزودره، کی ورنه بره - نک

کی بزوهوکا...

kī bazū hūkā kī varnə kīkā

۸۰۴- کی بزوهوکا، کی ورنه کی کا

که کاشت و که درو کرد /

دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلومه برد و دیگری زر

۸۰۵- کیجا اقبال مار مکننا کنار دوسه *kijāə eqbāl mare məkənā kənār davessə*

مادران کنند، رودان کشند

۸۰۶- کیجا هچی خوار باشه بویمو گوشت زود ونه وره ردها کنن

kijā hačči xār bāšə bū biyamū gūštə zūd vənə vərə rad hākənən

اگرچه آب زلال است زندگانی خلق

بسی چو ماند چون زهرگردد آب زلال

kīre baytə ɣam

۸۰۷- ک... بیه غم

سگ خور

۸۰۸- ک... پش بتاشین جاک... گت نانه *kīre paš bətāšīənə jā kīr gat nānə*

چاهی که از خودش آب ندارد، از آب ریختن آبدار نمی‌شود

۸۰۹- ک... جا قهرخ... جا بازی کننده *kīrə jā qarə xāə ja bāzi kēndə*

نک: دل ونه سک...

kīr kelā sobhānelā

۸۱۰- ک... کلا سب‌حان‌ا

نک: نه بالا باغ دارنه...

kīr gūz fertī

۸۱۱- ک... گوز/ فرتی

آجس/

چلغوز میرزا

گ

- ۸۱۲- گالش مگه گنه مه دو ترشه
 کس نگوید که دوغ من ترش است
 gāləš magə gənə mə dū teršə
 هرکسی در بهانه تیز هُش است
 نظامی
 gāləš vaqtī pīr bayyə gūkə pə būnə
- ۸۱۳- گالش وقتی پیر بیه گوک په بونه
 آخر شاعری اول گدایی
 ۸۱۴- گت اغوز بی دله
 اشتر دل
 gattə ayūzə bīdələ
 نبود شیر شرزه اشتر دل
 gatə xar kəlūmī darə
- ۸۱۵- گت خر کلوم دره
 کدو را ندیده /
 آن روی ورق را نخوانده است
 ۸۱۶- گت سره یار بیتن سو نکنده
 فقیر آدم سره بـمردن
 gatə sərə yār baytən sū nakendə
 faqīr ādem sərə bamerdən
- نک: فقیر آدم دین و بمردن...
 ۸۱۷- گتک چینا، کچیک بینا
 نک: پیش نماز که ...
 gatək činā kəčik binā
 ۸۱۸- گچ باته لوچ قبول ها کرده
 gej bātə lūč qabūl hākerdə

ابله گفت و کاهل قبول کرد

جامع التمثیل

۸۱۹- گدائ شونه اسیو بونی کنده اربابی مزینه

dədəə šūnə assīyu būnī kendə erbābī mæz naynə

نک: اباس آبادیها...

افاده‌اش بنواب میماند، گدائیش به عباس دبس /

۸۲۰- گدایی اسیو بونی رکنده، اربابی مزینه

gdāyī assīyu būnī rə kendə erbābī mæz nīnə

نک: اباس آبادیها...

۸۲۱- گدگد خوردنه لم، خرد خرد بیمونه دم -

gad gad būrdənə lam xord xord bīmūnə dam

نک: شیربوره زندون...

garmə āhən sarrə čakkoš bazən

۸۲۲- گرم آهن سرچکش بزن

تا تنور گرم است باید نان بست

gervaz gel šūnə gel dīmī

۸۲۳- گرواز گل شونه گل دیمی

.....

قیمت جنس بسته به مشتری دارد

gəspən ramdə knār verk də

۸۲۴- گسپن رم ده، کنارورک ده

به آهو میگوید بدو به تازی می‌گوید بگیر /

با گرگ دنبه می‌خورد با چوپان گریه می‌کند

gəles hākerdən

۸۲۵- گلس هاگردن

آب لب و لوجه راه افتادن /

به طمع چیزی افتادن

goməš-e gūk verzānānə

۸۲۶- گمش گوک ورزا نانه

نک: اش واسیو...

۸۲۷- گنج وربسی رنج بوردمی بناچار هوکته مره آخر باژدها کار
امیری

ganje var basī rang baverdmī bənāčār

hūkəta mərə āxər bəašdəhā kār

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت که جان برادر که کار کرد

۸۲۸- گوته شاخ گوته سرسه سنگینی نکنده گūə šāx gūə sarssə sangīnī nakendə

گوش عزیز است گوش وار هم عزیز است

gū bə rasən ādəm bə səxən

گو به رسن آدم به سخن

هرجا سر هست، سخن هست

gū dakəta pambə jār

۸۲۹- گو دگته پمبه جار

نک: بی‌سگ...

gū rə bā pūs xərnə

۸۳۰- گور باپوس خرنه -

نک: شمع بخرد

۸۳۱- گور پوس ها کرده دم جابرسیه gū rə pūs hakerdə dəme jā barəssiə

کار که رسید بچانه عروس و ببین به‌خانه

gū rə ke barūtī pštə parčim nes

۸۳۲- گور که بروتی پشت پرچیم نس

چشم برمال فروخته مدار

۸۳۳- گور که مس ها کردی عوض اینکه ازال بوره جفته زنده

gū rə ke mas hakerdī aveze eīnkə ezal būrə jəftə zandə

سگ آن به که خواهنده نان بود چو سیرش کنی دشمن جان بود

فردوسی

gūr nədārnə tā kafən dārə

۸۳۴- گور ندارنه تا کفن داره

آن ندارد با ناله سودا کند

gū rə vənə badūštən nā bakūštən

۸۳۵- گور ونه بدوشتن نابکوشتن

- گم بخور همیشه بخور
 گۈزە رەتە ھاگردن
 یاوه سرائی /
 یاوه گویی /
 ژاژخواهی
 ۸۳۶- گوز رته. هاگردن
 گۈز ماگە خاسسە مارگە ڤانیمەت بۈهە
 نک: مو... می پرچیم...
 ۸۳۸- گوز گوال دوج هاگردن
 ماست مالی کردن /
 بنداز و دررو
 ۸۳۹- گوش جاگر نه موس پینه کنده
 از بز برند و بهای بز بریندند /
 از ریش پیوند سبیل کردن
 ۸۴۰- گوک به پشتی چنگم پر نه
 آبی ست زیر پره که می گردد آسیا
 قانی
 ۸۴۱- گوگوز بخرده کرایه بسوته
 خر...، کرایه باطل شد
 از کتاب: مدار صفر درجه
 به آب چسبیدن /
 ... مال شدن
 ۸۴۲- گوگیلا و زن لیلی رول هاکن
 از اسب و زن و شمشیر وفادار که دید /
 مبادا کس که از زن مهرجوید
 که در شوره بیابان گل نرؤید
 ویس و رامین

۸۴۳- گو مرگی دکنه سک و شال آمدیه bayyə sak u šāle āmed
 تغاری بشکنند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه ليسان /

کاروانی زده شد کار گروهی سره شد

کاروانی همی از ری بسوی دسگره شد آب پیش آمد و مردم همه برقنطره شد

گله دزدان از دور بدیدند چو آن هریکی زایشان گفتی که یکی قسوره شد

آنچه دزدان را رای آمد بردند و شدند بد کسی نیز که بادزد همی یکسره شد

رهروی بود در آن راه درم یافت بسی چون توانگر شد گویی سخنش نادره شد

هرچه پرسیدند او را همه این بود جواب کاروانی زده شد کار گروهی سره شد

۸۴۴- گومشو مل گلام gūməšū male gəlām

آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید

۸۴۵- گو نزا چنگوم کارنه gū nəzā čngūme kārne

نکرده نزا...

۸۴۶- گهر گل دیم ته برار خونداره و نه صدتا گو بزه خردن دونداره

پل صراط که شونه وه دسه چو نداره پیش محمد «ص» وه گفتگو نداره -

امیری

goher gələ dīm tə bərār xū ndārə

venə sad tā gū bazə xerdəne dū nədārə

pələ sərāt kə šūnə və dassə čū nədārə

piše mohammet və goftəgū nədārə

نک: الهی نون آهو...

۸۴۷- گی خوار کلاج گنه از موقعیکه وچون گت بینه مره گرم گی آرزوه

gī xāre kəlāj gənə az mūqeikə vačūn gat baynə mərə garmə gī

ārəzū

کلاغه از وقتی بچه دار شد یک شکم سیربه خودش ندید (یایک گه

سیرنخورد)

۸۴۸- گیر به گیر بیه کل دم سک گی دماسه

gīr be gīr bayye kəl dəmə sake gī dəməssə

نک: میون هوس و پوس...

۸۴۹- گی ر هر چی پشو بزنی ونه گند ویشه درانه

gī r har čī pəšū bazənī vene gand vištə darenə

نک: کرچی کرک...

ل

- lār-e črā xūne bū kenda ۸۵۰- لار چرا خون بو کنده
نک: دارا گه سه...
- lāl ū baxərdə ۸۵۱- لال او بخرده - نک
زوزن ونه کرک...
- lāle bəṛārə hič kase das nada ۸۵۲- لال برار ر، هیچ کس دس نده
پول بی زبان را بآدم زیاندار دادن
- lāmīzə dambek nāzen ۸۵۳- لامیزه دمبک نزن
نک: زون گوشت هسه...
- lālə zəvūne lālemār sar enə ۸۵۴- لال زون لال مار سرانه
آشنا داند زبان آشنا
- ۸۵۵- لبی که بخرده بافور ونه بخره کافور
labī kə baxerdə bāfūr vene baxəre kāfur
توبه گرگ مرگه
- lase kətār/ mičkā kallə baxrdə ۸۵۶- لسه کتار / میچکا کله بخرده
مغز گنجشک خورده
- laše dələ jā dakətə lūše dələ ۸۵۷- لش دله جا دگته لوش دله
از بیم مار در دهن ازدها رفتن /
از چاله به چاه افتادن

- ۸۵۸- لق دھون / لاچہ کتار
laqe dəhūn/ lāčče kətār
دھن لق
- ۸۵۹- لل هوا سرگرنه
lallə həvā sar gernə
سرمه را از چشم می‌زند
- ۸۶۰- لم سرمیچکا
lame sare mičkā
از این شاخ به آن شاخ پریدن
- ۸۶۱- لم کتک بزنی خی دارنه
lame katek bazənī xī darenə
نک: سگ دم لو...
- ۸۶۲- لله وار نه بهو مردم بل شه ربهو
lalevāre nə bahū mardəne bel šə rə bahū
نک: شه ... بن...
- ۸۶۳- لوتہ لس
lūtə les
آفتاب آب کن
- ۸۶۴- لوه لاقلی رگنه ته ک... سیوئه دیزن دون گنه صلہ علی
lavə lāqəli rə gənə tə keng siyūə dīzendūn gənə salle alā
آبکش به کفگیر می‌گوید ته سوراخ داری
- ۸۶۵- لینگ کاپ کونه خانه ... کشه دکنه
līngə kāppə kūnə xānə'kengə kašə dakənə
سلام روستایی بی طمع نیست
- ۸۶۶- لیسکم شاخ دار بیه
lisəkkəm šāxdār bayyə
پیاز هم خودشو داخل میوه‌ها کرده
- که جوید سربلندی با چناری
خسرو دهلوی
- کدو در صحن بستان کیست باوی

م

۸۶۷- ماجون ذوالجنانانه سمل داماد پیر

mājūn zūljənā nānə smel dāmādə pīyer

نک: قلی چی...

۸۶۸- مادیون دم نزنه، یابو سم نزنده nazəndə

کرم از خود درخته

۸۶۹- مار دل به وچه آ وچه دل به ورگ verg

پدر و مادر به اولاد بسته اند اولاد به سگ

māzərūn angīr mamīj nānə

۸۷۰- مازرون انگیر ممیچ نانه

از سرکه نگشت کام شیرین

mār nəzā kərohə

۸۷۱- مار نزا کره

نگارمن که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صدمدرس شد حافظ

هم ناگفته میدانی و هم ننوشته می خوانی

māse dələ ja mīgīnə/ gernə

۸۷۲- ماس دله جامی گینه / گرنه

از ریگ روغن کشیدن /

مو از ماست کشیدن

۸۷۳- ماس دله سیس دکته - کل انگس تیرها کن بی - ننا ناته حرف نزنین

māssə dələ sis dakətə

- kəl angosse tīr hāken bay

- nənā nātə harf nazənin

ناگفته بسی به‌بود از گفته رسوا

ناصر خسرو

۸۷۴- مال خانه شه صاحب رنمونده وره یال و دم هاکن

māl xānə šə sāhāb rə namundə vere yāl u dem hāken

پسرکوندارد نشان از پدر تو بیگانه‌اش خوان مخوانش پسر/

پسرکورها کرد رسم پدر تو بیگانه‌اش خوان و مخوانش پسر/

فردوسی

مال که به صاحبش نکشه حرومه

۸۷۵- مال خانه شه صاحب نمونده وره ورگ بخره

māl xānə šə sāhāb namūndə vere verg baxəre

نک: مال خانه شه...

mālə siā rūze siā

۸۷۶- مال سیاه روز سیاه

مال بروز سختی بکار آید دولت بهنگام محنت

mālərə rad hedā

۸۷۷- ماله ر رد هدا

بند را آب دادن

۸۷۸- ماه که با اماه دار بکون ستاره

اصل خداست که با ماست/

خاک اوباش پادشاهی کن آن اوباش و هرچه خواهی کن

māhi deryū jəftə čandə

۸۷۹- ماهی دریو جفته چنده

کار ناکرده، بکرده شمارید

منسوب به انوشیروان

خرس شکار نکرده پوستش را نفروشد

۸۸۰- مثقال مثقال خنه خالی بونه پرک پرک پشم قالی بونه

mesqāl mesqāl xənə xālī būnə perk perk pašm qālī būnə

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود /

اندک اندک بهم شود بسیار دانه دانه غله در انبار

سعدی

۸۸۱- مجمه‌ور، پیر، پسر رنشناسنه - majmeə var pīyer pəsər rə nəšnāsənə

نک: سفره سرکا کو...

۸۸۲- مرانگیروم جا بددارنه ونه کلی سرم درانه

mar angīrūn jā bad dārənə vənə klī sarm darenə

مار از پونه بدش می‌آد دمنه لانه اش سبز میشه /

آیینه بدست زنگی

۸۸۳- مردم ک... جاننشنه ک... دکردن / وچه بیتن

mardəme kīrə jā nanšənə kes dakerdən/

vačə baytən

با خواب دیدن آستن نمی‌شوند

merdāl kendə xarīndə

۸۸۴- مردال‌کنده خرینده

بز خریدن

۸۸۵- مرد دیوار سیس بوئه، زن بالا سردوه

mard dīvāre sis būə zane bālā sar davvə

زن هم اگر سایه مرد - بگو چوب چغل - بالای سرش نباشد بختش سیاه است

از کتاب: روزگار سپری شده مردم سالخورده

۸۸۶- مرد قشنگی مجلس نشونه ونه فم شونه

marde qašangī mejles nāšūnə vene fam šūnə

سیرت مرد نگر درگذر از صورت وریش کان گیاکش بنگارند نچینند برش /

معنی مرد به از نقش که برهیچ عدو آن سواری که به نقش است نبینی ظفرش

سنایی

۸۸۷- مرد کارجا نترسئه، اسب دوجا mardə kār jā natersənə asb dū jā

مرد را کار و کار را مردان چیست بهتر در این جهان جهان

سنایی

۸۸۸- مردی، داشته قند زو غسل دله خرده

mardī dāštə qandə zū aselle dələ xerdə

نک: کل دارنه...

۸۸۹- مردم ها کردی مل بونه شونه دار امه ها کردی ترب بونه شونه بن

mardeme hākerdī mal būnə šūnə dār

amə hākerdī tareb būnə sūnə ben

کار همان کار است، کارم کاه و کارش کوه شود کی پسند آید پیش خوب نظراین کاه و کوه

بشکنه دستم که نمک نداره

۸۹۰- مرکه پیرییه وک وره چشمک زنده -

mar ke pīr bayyə vak vere čəšmək zandə

نک: شیر که پیرییه...

۸۹۱- مرکمیت بیمو در سر صدتمن نینه بوره کلک سر

markəmit bīmū darə sar

sad təmən naynə būrə kalek sar

از مرگ خود چاره نیست مرا بردل اندیشه زین باره نیست /

اگر سال گردد هزار دویست بجز خاک تیره نیایی نشست

۸۹۲- مردم ماهی اشکم دله ره وینه آدم اشکم دله ره که نوینه

mardem māhīy əškəm dələ rə vīnnə ādəme əškəme dələ rə ke

navīnnə

از خلق چون گذشت شود یکسان بانان خشک قلیه هارونی /

ناصر خسرو

چو شود پر تفاوت نیست کو ز گندم پر است یا از جو

ابن یمیین

بشکنه دستم که نمک نداره

mardī ū hassə zənā bānd

۸۹۳- مردی اؤهسه زنابند

کدخدا رود بود و کدبانو بند

۸۹۴- مردی بورده الوند خیار

ای خدا مرگشه بیار

mardī būrdə alvandə xiyāre

ey xədə margəšə biār

نک: پری جن پری...

۸۹۵- مردی ونه کل سرچین دکابوهه، زنا دماوند کوه

mardī vene kallə sar čindəkā būhə zənā dəməvəndə kū

نک: ته شی ونه شال...

۸۹۶- مردی ونه نون ده بوهه ناک... ده

mardī vene nūn de būhə nā kūndə

نک: ته شی ونه شال...

۸۹۷- مرکمیت ک... بلندده همه ک... شونه

markemīt kīr belendə hamə keng šūngə

وگر چند دندانش سندان بود

گرفتار فرمان یزدان بود

زگردون مرا خود بهانه نماند /

کس اندر جهان جاودانه نماند

فردوسی

مرگ شتریست که در هر خونه می خوابد

۸۹۸- مرگه حقه با آدم که دواندارنه دنیا ره وفا بقا ندارنه

امیری

marg haqə ba ādem ke devā nedārənə

denyā rə vefā nīyə beqā nedārənə

مرگ حق است. ابوالفضل بیهقی

اسپج خانی بو گیلون

۸۹۹- مرگ خانی بوتیرون

marg xānī bū tīrūn

espīč xānī bū gīlūn

نان این جا، آب این جا، کجا روم به از این جا

۹۰۰- مره تا ظهر ازال وندنه بعد از ظهر لوش

merə tā zūr ezāl vandennə badezzohr lūš

خرگچ کش روز جمعه از کوه سنگ میاره

۹۰۱- مر هر کجه ول پیتی بوره شه کلی دم ونه راس بوره

mar har kajə valə pīti būrə šə kəlīdam vənə rās būrə

مار تا راست نشود به سوراخ نرود

messə espī dār larzənə

۹۰۲- مس اسپي دار لرزنه

مثل بيد. (سخت لرزان)

مثل ک... حلاج می لرزد

۹۰۳- مسي اينکه سگ هنيشته کايي اسبه سه بلووه

messə eīnkə sak həništākāhi asbbessə balūhə

سگ لايدو کاروان گذرد

masjəddəm magə jāə bagūzīyənə

۹۰۴- مسجدم مگه جا بگوزينه؟

məssə sake laylī tajənə

۹۰۵- مس سگ ليلى تجنه

سگ دوزدن

۹۰۶- مسلمونون که ابجر بيه خلوت دوازه کدخدا وشش تارعيث

məsal mūnūn kə abjər bayyə xalvet

dəvāzda kəd xəḏā u šeš tā rayyet

آفتابه لگن هفت دس شام ونهار هيچي

magə tə jīn jənāqī hassī

۹۰۷- مگه ته جين جيناقي هسي

آن راکه نه همسر نه خور و خواب فرشته است آدم همه محتاج خور و همسر و خواب است

قاآنی

۹۰۸- مگه نو عرد تفنگ بيه و بامشي توله

magə nūerd təfeng biyə u bāməši tūlə

نک: سگ یک نانه...

məft būhə kūft būhə

۹۰۹- مفت بوهه کوفت بوهه

مفت باشد گلوله طاق و جفت باشد

meftə kamel lifā zandə

۹۱۰- مفت کامل لیفا زنده

آب به‌هاون کوفتن

meftə hūkā lak bazū

۹۱۱- مفت هوکا لک بزو

نک: کی بزو هوکا...

melā šə jennə šə natūndə bayrə

۹۱۲- ملاشه جن شه نتونده بیره

چراغ پای خودش را روشن نمی‌کند

۹۱۳- ملاکه مفت بیه بامشی کته سه خط کنه

melā kə meft bayyə bāməši kətə sə xat kənə

حناکه مفت شد به ک... می‌نالند

melk māl-e mīrə kəs māl-e kīrə

۹۱۴- ملک مال میرک... مال ک...

تقدیر است و تدبیر را چه سود

melijə əssə qəvā dūjənə

۹۱۵- ملیجه سه قوا دوجنه

به‌شاش موش آسیاب گرداندن

۹۱۶- من بخردمه نون جو ته آدمیت کو

اگر نان گندمت نیست زبان مردمی ترا چه می‌شود

۹۱۷- من بخردمه نون و دوته آدمیت کو

men baxərdəmə nūn u dū tə ādəmīyet kū

نک: من بخردمه نون جو...

۹۱۸- من ته جا حرف زمه، ته قاطر قیمت کندی

men tə jā harf zambə tə qātərə qəmet kəndi

نک: من گمبه حسن...

men gəmbə hasen tə gəni rasən ۹۱۹- من گمبه حسن ته گنی رسن

تو از عباس می‌گویی جوابم من از بهر حسین دراضطرابم

men gəmbə narə tə gəni badūš ۹۲۰- من گمبه نره ته گنی بدوش

من می‌گم خواجه‌ام تو می‌گی چندتا بچه داری

۹۲۱- مو... دنی کوب گرنی ورنی مسجد ثواب سه

mōs dinī kūb gernī varnī majet səvābessə

پول ک... دادن خرج بواسیر می‌شود

mōs mī parčim nānə ۹۲۲- مو... می‌پرچیم نانه

نک: پش ک...

mūle xī ۹۲۳- مول خی

آب زیرکاه

mūlə šāl ۹۲۴- موله شال

به چشمش فتیله گذاشته

۹۲۵- مه پیر قصاب من نال‌بندی یعنی چی

mə piyer qšāb men nālbandī yanī čī

نک: چی و بینجه...

mə piyer u mārə kas ke nīyə ۹۲۶- مه پیر و مارکس که نیه

پسر خاله دسته دیزی من نیست

mārə ešənə verə xənə ۹۲۷- مه رِاشنه وره خنه

نک: ک... جا قهره خ...

mahrīyə rə kī hedā kī baytə ۹۲۸- مهریه رکی هداکی بیه

مهر را که داد و که گرفت

۹۲۹- مهریه شه هیچی نیه و نه هشت و یک امارِ بکوشته

mahrīyə šə hičči nāyē vənə hašt u yek emārə bakūštə

نک: ته تش اماره گرم...

۹۳۰- مه شی و نه خرات بوئه مه جان سه راحت بوئه

mə šī vənə xərrāt būhə

mə jānessə rāhet būhə

نک: ته شی و نه شال...

۹۳۱- میزنده که شورنده دارنه شو هف دس میزنه

mīzəndə ke šūrəndə dārəndə šū haf das mīzənə

نک: با تنه چنده ...

mīs u drūš nānə

۹۳۲- میس و دروش نانه

پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کار خردمندان نیست

سعدی

۹۳۳- میمون اتا شو بوئه و نسه گو کشنه گۆ kəšənə venssə gū

مهمان تا سه روز عزیز است /

میهمان راحت جان است ولیکن چو نفس خفه سازد که فرود آید و بیرون نرود

۹۳۴- میمون دل باشه خنه خواه دل هم بوئه، کلی دله اتا کرک نموندنه

mīnūn del bāšə xənə xāə del ham buhə

kəli dələ attā kərk namūndənə

موش و گربه چون بهم سازند وای بدکان بقال /

گویند که انگلیس با روس عهده بسته است تازه امسال

کز صلح میان گربه و موش برباد رود دکان بقال

ایرج میرزا

۹۳۵- میمون کی هسی که ورنشین داری mīmūne kī hassī kə var nəsīn dārī

آب از دریا می‌بخشد /

از کیسه خلیفه می‌بخشد /

با آب حمام دوست می‌گیرد

۹۳۶- میون هوس و پوس همسانه گو بیمو دم بوس

mīyūn hūs u pūs hemsāe gū bīmū dem būs

آبم است و گابم است نوبت آسیابم است /

اوم میاد، گوم مزاد، زنم دردشه

ن

۹۳۷- نابالا باغ دارنه نه پايين اسيو nā bālā bāy dārnə nə pāyīn assiyū

نه پشت دارم نه مشت

۹۳۸- ناخنه دله خاک موندنه ناسره دله کيچا

nā xənə dələ xāk mūndənə nā sərə dələ kījā

نک: نادولت کسی...

۹۳۹- نادولت کسی سه بمونسه نانکبت nā dūlət kasissə bamūnəsə nā nəkbet

نه زمستان خدا به آسمان می ماند نه مالیات دولت به زمین

۹۴۰- ناشی دس داغی هادی خرک... داغ کنده

nāši dassə dāyī hādī xarə kengə dāy kendə

آدم ناشی سرنا را از سرگشادش می زند

۹۴۱- نانجیب کدخدا هاگردنه بورده فیس هاکنه ریک هچیه

nānajībə kad vədā hākerdənə būrdə fīs hākənə rīk həčīə

مپندار که سفلہ قارون شود که طبع لئیمش دگرگون شود

سعدی

۹۴۲- ناوَنگ تلاهسه نه بوی آدمی زاددمی nā vang telā hassə nā būy ādəmī zādədmī

نه آب نه آبادانی نه گلبانگ مسلمانی

۹۴۳- نا و نه خنده جا بنشنه خشال بین نا و نه برمه جاکور

nā vene xandə jā benšənə xəšāl bayyən nā vene bermə jā kūr

دوست همه دوست هیچ‌کس

۹۴۴- نترس از اور سیا و آدم تند بترس از اور سفید و آدم نرم

naters az aver sīā u ādēmā tēnd

baters az aver səfīd u ādeme narm

نترس از آن که های و هوی دارد بترس از آن که سربه‌تو دارد

۹۴۵- نخران مال میش خرنه و نه هرد چش پیش خرنه

naxərāē māle miš xernə vənə har də čəšə piš xərne

هر نخوری یک بخور پیدا می‌کند

۹۴۶- نخرده سمنی بسوته تک وفنی naxərdə samənī basūtə tək u fənī

آش نخورده و دهان سوخته /

گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده

۹۴۷- نخرمه نخرمه جا و نه بترسین بالینگ نشسه میمون جا

naxermə naxermə jā vene batersīen bā ling našsse mīmūn jā

از سیرم و میرم باید ترسید

۹۴۸- نداشت نکوشنه / خدانینه nə dāšte nakūšnə/ xədə nynə

آدم ندار را سر نمی‌برند

۹۴۹- ندی سگ، نلونه nadī sak nalūnə

دور از شتر به خواب تا خواب آشفته نبینی

۹۵۰- نرسر شریک سرهاده narə sarə sārīkə sar hādə

آشناکن باز را کو خود همی داند شکار

۹۵۱- نرگدا nare gədā

نک: سر بخرد...

۹۵۲- نرم گندمو اسیو خراب کر narme gandēmū asiyū xərāb kar

از صحبت پیرزن به پرهیز چون پنبه نرم ز آتش تیز

۹۵۳- نسیه چسیه آخر به دعواها رسیه nessiə čəsiə āxer bedavā hārəsiə

نسیه آخر به دعوا رسید /

از سودای نقد بوی مشک آید

۹۵۴- نشو سه لینگ بورده آج بشو سه لینگ بورده کاج

na šūsse ling būrdə aj bašusse ling būrde kāj

نک: شیر بورده زندون...

naftə rūši ā dāmāy dari

۹۵۵- نفت روشی آدماغ داری

گریه هم دل خوش می‌خواهد

۹۵۶- نفهم آدم هشته ورزا قد دارنه

nəfam ādəm heštə verzā qəde dārənə

آدم نفهم هزار من زور دارد

nakerdə nəzā nūmə bāytə alirəzā

۹۵۷- نکرده نزا نوم بیته علیرضا

نه به باره، نه به داره، اسمش علی خان سرداره

nakerdi nədaštīə

۹۵۸- نکرده‌ی نداشته

طمع خوشه گندم مکن از دانه جو /

آنچه دی کاشتی ای میکنی امروز درو

ظهير

آنچه در دیگ است به کمچه / چمچه می‌آید

nagūzīn nazənīn bībī dar xābə

۹۵۹- نگوزین نزنین بی‌بی در خوابه

راست نروید چپ نروید آقا خیار کاشته

nam baytə danbek

۹۶۰- نم بیته دنبک

نک: آب زیرکاه

namerdə merdeə fātə xūnī navə

۹۶۱- نمرده مرده فاته خونی نوه

چو فردا شود فکر فردا کنیم

غم فردا نشاید خوردن امروز

۹۶۲- نو کیله او هف روز بچا بچا هی کنده

nū kilə ū haf rūz bəcā bəcāhy kəndə

کوزه نو، دو روز آب را خنک نگه می‌دارد

nūn səm jā de

۹۶۳- نون سم جاده

چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کنند یا خاک گور

سعدی

- جون به عزرائیل نمیده
 ۹۶۴- نونو نخر
 navə navə naxər
- آب خوش بی تشنگی ناخوش بود
 ۹۶۵- نون ونه تش دله او دله جا در بیاردن
 nūn vene tašə dələ ūə dələ jā dar biārən
- کس بنگرفت ماهی از تابه
 سنایی
 ۹۶۶- نه بالا باغ دارنه نه پایین اسیو
 nə bālā bāy dārnə nə pāyīn asiyū
- نه در زمین بختی نه در آسمان تختی /
 نه پشت دارم نه پشت /
 توی هفت آسمان یک ستاره ندارد
 ۹۶۷- نه بالادار دارنه نه پایین دارسائ
 nə bālā dār dārnə nə pāyīn dārśaə
- آه در بساط ندارد /
 آه ندارد که با ناله سودا کند
 ۹۶۸- نه تب زن نه تب گیرنه بامشی هسه نه گل گیر
 nə tabe zanə nə tabe gīr nə bāməši hassə nə gallə gīr
- همه کارها آراسته‌س، کارد کله بی دسته‌س /
 دست و پا چلفت
 ۹۶۹- نه زن دارمه نه زره، قرض خواه بیته مه دره
 nə zan dārmə nə zarə qarze xā baytə mə darə
- کسادى بازار و کرایه دکان
 ۹۷۰- نه گوشت سردره نه خام سر
 nə guštə sar darə nə xāme sar
- نه زنگی زنگ نه رومی روم
 ۹۷۱- نه وره باره، نه سرباره
 nə varə bārə nə sarə bārə
- آنکه نکند شکایت زشتی
 شکر نعمت بدان که نکند

و

۹۷۲- وایارد وا ورنه vā biyārde vā varnə

باد آورده را باد می برد /

آب آورده را آب می برد

۹۷۳- واتجا نخسنه و نه پلی مال او بیره

və attə jā naxəsənə vene palī mālə ū bayrə

بجایی نخسبد عقاب دلیر که ابی توان هشتن او را به زیر

نظامی

۹۷۴- وارش و ورف پشت سر آفتابه vārš u varfə pəštə sar eftābə

پایان شب سیه سپید است /

پس از هر غمی نوبت شادی است گرفتار رارخ در آزادی است

حضرت ادیب

۹۷۵- و از ترس و شنایی نمیزنه və az tarssə vəšnāey namīzənə

نک: او سرچسنه...

۹۷۶- واسب ک... و ماجون ک... فرق ندنه

شه گی و سک... və asbe kəs u mājūnə kəssə farq nadənə

۹۷۷- واشه ایی که شکار کرده و نه تکلوم کجه

vāšəci ke šekār kerde vene tekelūm kajə

مرغی که انجیر می خورد نکش کج است /

مرغ این انجیر نیست

۹۷۸- و اگه خله امامزاده هسه شه ول کتاره خوار کرده

və agə xalə emānzādə hassə šə valə kətārə xārkərdə

کچله اگر کلاه داشت سرکچل خودش می‌گذاشت

۹۷۹- و امامزاده‌ای نیه که ول کتار خوار هاکنه

və əmānzādəi naye kə valə kətār xār hākəne

از این امامزاده کسی معجز نمی‌بینه

və ay āhənə talə rə rək hədā

۹۸۰- و ای آهن تله ررک هدا

سفره‌اش راباز کرد

vay bə hāllə pərəllā ū jūl ā līng kətāring kətāring

دست ما کوتاه خرما برنخیل /

وای برجان گرفتاریکه بندش بردل است

۹۸۲- و بشدسه حامله زنا سوسه خرنه ندونسه سوس خرنه یا جوسه خرنه

və bəšdossə hāmələ zənā sūssə xərnə nadūnəssə sūs

xərnə yā jūssə xərnə

شنیدی که زن آبستن گل می‌خوره امانمیدونی چه گلی

və būrə kālə gū sak hādə

۹۸۳- و بوره کاله گو سگ هاده

او برود الی و تللی‌اش را بخواند

۹۸۴- وچه رملها کرده شه جان بلاها کرده

vačə rə mēllā hākərdəmə šə jānnə bēlā hākərdəmə

باقلا کاشتیم که قاتق نان‌مان بشود قاتل جانمان شد /

بچه سرراهی برداشتم پسرم شود آقا بالا سرم شد

vačə sar dəraxti rə nəškən

۹۸۵- و چه سردرختی رنشکن

تو سری خوار بار آوردن

«بچه‌ام طفلکی هروقت رفت حرف بزنه آنقد توسرش زد که آخر روحیه‌اش

را از دست داد»

۹۸۶- وچه شه وچه نیه مارک... گشادهاکرده

vačə šə vačə nayyə mārə kəssə gəšād hākerdə

آب بیار نبود زد کوزه راشکست

vācə karə angūs bā mə mōs

۹۸۷- وچه کرانگوس بامه موس

خر ما از کره خری دم نداشت /

ول کن سی خودش بگیرد سی خودش بخورد

۹۸۸- وچه که خردارنه همون بی تکه / بن روز معلومه

vačə kə xər dārənə hamūn ben takkə/

benə rüz malūmə

نک: وچه که روز به پیش هسه...

۹۸۹- وچه که روز به پیش هسه، خرد بکی ونه گی تا کشنه

vačə kə rüz bə piš hassə xord bekī vənə gī tā kašə

سالی که نکوست از بهارش پیداست

və xānə čəti bamīrə

۹۹۰- و خانه چتی بمیره

کدام گور او را تن میگیرد؟ /

بگیتی هیچ گورش نپذیرد

تن من گردد این حسرت بمیرد

ویس و رامین

ve xjālet bakəšiyə bənə gəl bayyə

۹۹۱- و خجالت بکشیه بنه گل بیه

پشت چشمهایم باز می ماند /

کلاغها سیاه می پوشند

ve dār dāriə

۹۹۲- و دار داریه

شاخ به شاخ پریدن / جستن

və diğə šə laštə bajūsə

۹۹۳- و دیگه شه لشت بجوسه

دیگه کارد به استخوانش رسید

verāzə xī ā sem dard

۹۹۴- و راز خی آسم درد

نک: پلنگ آچ..

vare bār nī sar bār nāvāš

۹۹۵- وربارنی سربار نواش

چو وانمیکنی گرهی خود گره مشو/

یار شاطر باش نه بار خاطر/

کری سربار بارم تاکی و چند

زدوشم باری ارباری نگیری

باباطاهر

۹۹۶- ورزای ها کردن آ منگوی بخردن -

verzāy hākərdən ā mangūy baxerdən

نک: اسب‌ها کردن...

verg ā čapunī

۹۹۷- ورگ آ چپونی

ناید از گرگی پوستین دوزی

verg čədūndə qātər qəmet čāndehə ۹۹۸- ورگ چه دونده قاطر قیمت چندهه

خر چه داند قیمت نقل و نبات/

آنکه بی چشم است، بفروشد به جو جوهری

verg hamīš vəšnāhə

۹۹۹- ورگ همیشه وشناهه

گرگ همیشه گرسنه است

vār nəšīn xəš nəšīnnə

۱۰۰۰- ورنشین خش نشینه

اجاره نشین خوش نشین

۱۰۰۱- وره اگه با آب زمزم بشوری ای همونه

vere agə bā ābe zəməzəm bašurī ay hamūnə

مرد بداصل هست بدکردار

مطلب بوی نافه از مردار

مکتبی

ونه به‌بهای سگ کته بروشن

۱۰۰۲- وره اگه ترمه دپوشن

vere agə termə dapūšn

vene be behāyē sak kətə barūšən

خر عیسی گرش بمکه برند چون بیاید هنوز خرباشد /

سعدی

خر، ارچل ز اطلس بپوشد خراست

۱۰۰۳- vere mičkā zanī ham qabūl nədārnənə قبول ندارنه هم میچکا زنی

آفتابه آب کن نبودم

۱۰۰۴- vere nā sardə tū var gernə nā garmə tū تو سرد تو وورگرنه ناگرم تو

شاگرد اتوگرم، سرد بیارم دشنام است گرم بیارم دشنام است

vast xərnə kənār nīštə

۱۰۰۵- وسط خرنه کنار نیشته

میانه خوراست وکناره گرد /

کن وسطا وامش جانبا

۱۰۰۶- وسکی هسه که سواره ره پیاده کنده

ve sakī hassə kə səvārə rə piādə kəndə

شاه را از اسب پیاده می‌کند

ve šessə gūrtunī beštə

۱۰۰۷- و شسه گورتونی بشته

خدا بیامری نگذاشت

vešnā pələ xū vīndə bərnə qəvā

۱۰۰۸- وشنا، پلا خو وینده، برنه قوا

گرگ بیند دنبه اندر خواب خویش /

مولوی

شتر در خواب بیند پنبه‌دانه

۱۰۰۹- vešnā rə xərəš navənə xū rə bāleš وشنا ره خرش نونه، خوره بالش

آدم گرسنه سنگ را هم می‌خورد /

کمتر از برگ تره برخوان است

مرغ بریان بچشم مردم سیر

شلغم پخته مرغ بریان است

وانکه را دستگاه و قدرت نیست

سعدی

۱۰۱۰- وشناره سرهاکنم دلیک کار ره چتی هاکنم

vešnā rə ser hākənem dalīke kār rə čəti hākənem

اشتها نیست بلکه این مرض است بشنو این نکته را که بی‌غرض است /
بهایی

چشم و دلش سیر نیست

vešnā rə lek naverənnə

۱۰۱۱- وشناره لک نوره

اسب گرسنه را یرقه نمی‌برند

vešnā gal enbār dakəta

۱۰۱۲- وشنا گل انبار دکت

ندید بدید وقتی بدید ز جا پرید /

چشمش به روشنائی افتاده است

vešūne ū attā kīlə dələ našūne

۱۰۱۳- و شون او اتا کیله دله نشونه

سنگ است و صراحی انتساب من و تو

زاهد به کتابی و کتاب من و تو

مشکل که بیک جو رود آب من و تو

تو مرده کوثری و من زنده می

خیام

vešūne kallə attā lavə dələ napəjəne

۱۰۱۴- و شون کله اتا لوه دله نیجنه

آبشان از یک جو نمی‌رود

۱۰۱۵- و شه چیک ورین نیه بز و چیک خراب بکرده

ve šə čik verin nayyə bazū čikke xərāb bakerdə

آب بیار نبود زد کوزه را شکست

vəkā vakə rang kəməši xarə rang

۱۰۱۶- وکا، وک رنگ کمشی خررنگ

سگ زرد برادر شغاله

ve kat kate pə xəs kende

۱۰۱۷- وکت کت په خس کنده

نک: و که ته سردس...

vak verə lū bazzū

۱۰۱۸- وک وره لو بز و

پشه لگدش زده است

۱۰۱۹- وکه ته سردس کشنه م... خشالی ر دارنه

ve ke te sarrə das kašənə mōse xəšālī rə darnə

سلام روستایی بی طمع نیست

۱۰۲۰- وک... و چوهه ک... و رکبابی گرنه

ve kīrə vačūhə kīre var kəbābī gərnə

سگ بدستش نمی‌توان داد اخته کند

۱۰۲۱- وگدگد ته دنگ شه نرم چپا سه ایارنه

ve gad gadtə dangə šə narme čəpā essə eyyārənə

او سنگ خود را به سینه می‌زند

velə asbesse valə pālūn dūjənə

۱۰۲۲- ول اسبه سه ول پالون دوجنه

تیغ کج را نیام کج باشد /

هرچیز که هست آن چنان می‌باید

vale tek ā dandūn təlā

۱۰۲۳- وله تک آ دندون طلا؟

وسمه برابروی کور

ناکرک دارنه هیش هاکنه

۱۰۲۴- ونادر دارنه پیش هاکنه

ve nā dar dārənə piš hākənə

nā kərək dārənə hiš hākənə

تهی دست ایمن است از دزد و طرار

۱۰۲۵- ونازن دنیا هسه نادرتر آخرت

venā zan dəynā hassə nā dətərə āxəret

نه پسر دنیا بیم نه دختر آخرت /

خسرالدنیا والاخره

۱۰۲۶- ونسه اودگیزی گی دمیزی هیچ فرقی نکنده

venəssə ū dagīzī gī damīzī hič farqī nakendə

آب بیاری کوزه بشکنی فرقی ندارد /

برایش قند و قورت یکیه

۱۰۲۷- ونوشه پیشبازشونه بچا بچاره

جوون میرنه ونگ دنه شه خداره

نامرد فلک بیتی در کناره نشسته جوون سر بونیه شه دنیاره

vanūšə pišbāz šūnə bəčā bəčā rə

jəvūn mīrnə vang dene šə xəḏā rə

nāmardə falek baytī dare kennā rə

ništə jəvūn ser bavīn šə denyā rə

فلک دون نواز، یک چشم است

۱۰۲۸- و نه اتا انبار اغوز دله اتا کل دله ندارنه

vene attā ənbār ayūz dələ attā kəl dələ nəḏārənə

صدتا چاقو بسازه یکی دسته نداره

vene attā kələš bəkərdən

۱۰۲۹- و نه اتا کلش بکردن

خدا روزی رسان است، اما اهنی هم می‌خواهد

vene pūl kīlə pīmūnə

۱۰۳۰- و نه پول کیله پیمونه

پولش از پارو بالا می‌رود

vene pīlə dələ mar darə

۱۰۳۱- و نه پیله دله مرده

گریه در انبان داشتن /

یکدمی بالا و یکدم پشت عشق

گریه در انبانم اندر دست عشق

نی بزیار آرام دارم نی زیر

او همی گرداندم برگرد سر

مولوی

vene asb tile dələ daxətə

۱۰۳۲- و نه اسب تیل دله دخته

گاو توی آب خوابیدن /

بد آورد

vene bermə venə kange lū darə

۱۰۳۳- و نه برمه و نه ک... لو دره

اشکش در آستین است /

اشکش در مشت است /

اشکش دم مشکش است

۱۰۳۴- vene bamerdæn būrdæn čār kasse dūš ونه بمردن بوردن چارکس دوش

مرگ را چاره هرگز جوشن و خفتان کند
 چنین گفت رستم کز این باک نیست که آخر سرانجام جز خاک نیست
 فردوسی

۱۰۳۵- ونه بمرده اسپیچ صد من پی دارنه

vene bameredə espīč sadmmen pī dārno

نک: آب به امام ندنه...

vene perk bašendi bayyo

۱۰۳۶- ونه پرک بشندی بیه

آبی بجویی شدن

vene pālā dālā šīr dakəto

۱۰۳۷- ونه پلا دله شیر دکته

نک: ونه پرک

vene tək ū venə zək

۱۰۳۸- ونه تک و ونه زک

آب دهن هرکسی به دهن خودش مزه می دهد

vene jā ū garm nāno

۱۰۳۹- ونه جا او گرم نانه

نک: سگ بک...

vene jən daxəto

۱۰۴۰- ونه جن دخته

جن هایش رفتند

از خر شیطان پایین آمد

vene čəš dālā attā zərə ū teppə danīə ونه چش دله اتا ذره او تپه دنیه

آب در دیده نداشتن /

بی شرم بودن

vəne čangəl bənə hākəno

۱۰۴۲- ونه - چنگل بنه هاکنه

پیازش کونه ببندد

۱۰۴۳- vene xəškə gūyī sad men ū darnə ونه خشک گویی صدمن او دارنه

نک: آب به امام ندنه...

vene xūn basūda

۱۰۴۴- و نه خون بسوده

آب در دهان خشک شدن /

از بد چرخ آسیا کردار خشک شد در دهان بنده خدو

سوزنی

۱۰۴۵- و نه دس پشت داغ هاکنی و نه میس وانانه

vene dassə peštə dāy hākənī vene mīs vā nānə

نک: او سرچسبه...

۱۰۴۶- و نه سردله ر خدا بزو ته چه زندگی

vene sare dələ rə xədə bazū tə čə zandī

آن را چه زنی که روزگارش زده است

vene dem vene sem jā naressnə

۱۰۴۷- و نه دم و نه سم جانرسنه

وقت سرخاراندن ندارد

vene rasene sar binj tanek hedāa

۱۰۴۸- و نه رسن سربینج تنک هدائه

یک روده راست در شکم نداشتن

vene sare klā amə kngə taš hedā

۱۰۴۹- و نه سرکلامه کنگ تش هدا

از آتش دیگران سوختن

vene sarə kūrkilāj dandik bazzū

۱۰۵۰- و نه سرکور کلاچ دندیک بزو

موی آبجی خاک انداز را آتش زدن

vene šaš varfə sūrāx nakende

۱۰۵۱- و نه شاش ورف سوراخ نکنده

به برف ... آب نشدن

۱۰۵۲- و نه صدمن آرد دله اتا توتک دنیه

vene sad men ārde dələ attā tūtək daniyə

نک: صدتا چاقو بسازه...

vene qāzi angl dar ništə

۱۰۵۳- و نه قاضی انجیل دار نیشته

از این شاخ به آن شاخ پریدن

۱۰۵۴- ونه کرک چنگم سر مرغنه کنده *vene kərək čəngūme sar meryənə kəndə*

آب در جوی داشتن /

کبکش خروس می خواند /

آب در جوی تست و چرخ چوپیل دشمنان را لگد سپر دارد

انوری

۱۰۵۵- ونه کلادله پش دنیه *vene klāw dələ paš danīw*

می‌زند حرفی برای خویش واعظ می‌بکش نیست پشمنی در کلاه محتسب ساغر بنوش

صائب

۱۰۵۶- ونه کنگ گرماری دره *vene keng garmārī darə*

نشادرش تندبودن

۱۰۵۷- ونه کنگ مون پتخل دکردنه *vene kenge mōn patxəl dakeredənə*

گوگیجه گرفته

۱۰۵۸- ونه کیجا بیمو هف دس گله گویی هاگرد

vene kijā bīmū haf das gələ gūyī hākərd

هرهفت کردن /

خاقانیا عروس صفا را بدست فقر هرهفت کن که هفت تنان در رسیده‌اند

خاقانی

۱۰۵۹- ونه لینگ کورلو مجنه *vene līng gūrə lū məjənə*

یک پایش این دنیا است یک پایش آن دنیا است

۱۰۶۰- ونه مادرمه ریچی آمی هاگرده *vene mādermə rə yayā āmī hākərdə*

نک: فلک چنگل...

۱۰۶۱- ونه م... کلی ردارنه *vene mōsə kəlī rə dārənə*

رگ خواب کسی را بدست گرفتن /

دست زد و بند رکابش گرفت ریشه جان و رگ خوابش گرفت

جلال الممالک

- vene nūn vene zəndī pəšt katə ۱۰۶۲- ونه نون و نه زندی پشت کته
از سیه سر همه کاری آید
- vene hāvənge keng sūrāx bayyə ۱۰۶۳- ونه هاوَنگ ک... سوراخ بیه
دیگه بدآورده /
بدبیاری به‌اش رو کرده
- ve vene čəššə jarə bayyə ۱۰۶۴- و ونه چش جره بیه
خار در چشم کسی بودن
- ve har ja barəsīə tūrə gəḍāyī rə bənə zandə ۱۰۶۵- و هرجا برسیه توره گدایی ر بنه زنده
دست در کاسه و مشت برپیشانی

هـ

hajər xātūnī hākerdən ۱۰۶۶- هاجر خاتونی هاگردن
نک: انده لوت...

hākərdə kār pašimūnī nədārənə ۱۰۶۷- هاگرده کار پشیمونی ندارنه
نک: پیش دس زوال...

hākərdə lā bamūnəssə kākelik elā bamūnəssə ۱۰۶۸- هاگرده لایمونسه کاکلیک الایمونسه

چنان گوشم بدر چشمم براه است توگویی خانه‌ام زندان و چاه است
ویس و رامین

hačči pītək pītək bazənə kafənə gīə dələ ۱۰۶۹- هچی پیتک پیتک بزنه کفنه‌گی دله

hədā hāeīr dārənə ۱۰۷۰- هدا هائیر دارنه
مرغ زیرک می‌رمید از دام با همه زیرکی بدام افتاد

har āšə dələ sīr našūnə har kəsə dələ kīr ۱۰۷۱- هرآش دله سیر نشونه هرک... دله ک...
ضیافت پای پس هم دارد

har baytə lalə biyə darbūrdəmī ۱۰۷۲- هریت لله بیه دربوردمی
هرچیز به جای خویش نیکوست

صد ... نود ریش، که از آب گذشتیم

۱۰۷۳- هر جا که چاق گو دره قصابم دره
har jā ke čaqə gū darə qšābbem darə

گل هست خار هم هست /

شکر دریاغ هست و غوره هم هست

۱۰۷۴- هر جا که دِکس نیشته مه غیبت کاره بدنومی منه جومه بویه پاره

امیری

har jā ke də kas ništə mə yībətə kārə

bad nūmī menə jūmə bavīə pārə

نک: اما دیگه...

۱۰۷۵- هر جم دله چنتا دلک دره
har jamə dələ čantā dələk darə

هر مقامی را مقالی است

۱۰۷۶- هر چه اشمبه اسرآباد نماز مه تک دوسه

har čə ešəmbə esrābāde nəmāz me tekə dvessə

آنچه شمشیر نتوان برید عقده خویشی است

مرزبان نامه

۱۰۷۷- هر چی خرنی چلب و چریک کله گد و گردن باریک

har čə xərnī čalb u čərīk

kalə gad u gərdən bārīk

آنقدر چریدی کو دنبه‌ات

۱۰۷۸- هر چه دکاشتی ورنی / تاشنی
har čə dəkāšti varnī/ tāšəni

از خارین کسی چه ثمر چیده غیر خار با بدبجز بدی نکند چرخ نیلگون /

پروین اعتصامی

اگر بدکنی جز بد ندروی

۱۰۷۹- هر چه دونه دکردی آش خینی
har čə dūnə dakerdī āš xəynī

از اسب دو، از صاحبش جو

۱۰۸۰- هر چی ر سرهایتی سردرشونه
har čī rə sar hāyti sar dar šūnə

آسان گردد بر آنچه هوت بستی /

معنی توفیق غیر از همت مردانه چیست انتظار خضر بردن ای دل فرزانه چیست

hār čə gade kəlāə mālə abdellāə ۱۰۸۱- هرچه گد کلا مال عبدل لائه

نک: هرچه نخاله...

har čə gandūh mālə bandūə ۱۰۸۲- هرچه گندوهه مال بندهه

نک: هرچه نخاله...

har čə lāyəṛə mālə bāqəṛə ۱۰۸۳- هرچه لاغره مال باقره

نک: هرچه نخاله...

har čī men nakūštəmə merdālə ۱۰۸۴- هرچه من نکوشتمه مرداله

به هیچ آبی نخیسیدن

har čə nxālūhə mālə xāləə ۱۰۸۵- هرچه نخالوهه ماله خاله

هرجا سنگ است بپای لنگ است /

اگر سنگی زگردون اندر آید همانا عاشقانرا برسر آید

ویس و رامین

۱۰۸۶- هرچی بخردمه مه دنگ و فنگه هرچه نخردمه سگ آشال جنگه

har čī baxərdəmə me dang u fangə

har čə naxərdəmə sak ā šāle jangə

آنچه خوردم مفت چنگم، مانده را وارث بجنگ اند

har čī šə xərnd dārənə ۱۰۸۷- هرچی شه خرنند دارنه

نک: آکند اور...

۱۰۸۸- هرچی گدانه امه ددانه هرچی وشنائه امه آشنائه

har čī gədānə amə dədānə

har čī vəšnə amə āšənāə

هرچی که گندو منده مال مننه درد مننه

۱۰۸۹- هرچی گوشت همدیگر بخیریم هسکار دم ندمی

har čī gūšte hamdigərə baxərim həssəkā rə dəm nadəmbī

کارد دسته خود را نبرد

۱۰۹۰- هرچی هئی ربحویم گوشت قرت ندمبی

har čī heī rə bajūeīm gūštə qərt nadəmbī

چوب را آب فرو می‌نبرد دانی چیست؟ شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش/

صائب

چوب هرچه سنگین باشد آب فرویش نمی‌برد

hərssā gū bīyə jəmām dakətə

۱۰۹۱- هر سا گوویه جمام دکتە

کی به خیش رود گاو پرواری

har saxtī attā rahətī darnə

۱۰۹۲- هر سختی اتا راحتی دارنه

پس از دشواری آسانیست بناچار

سعدی

har kəjə dangə bar sarə langə

۱۰۹۳- هر کجه دنگ برسر لنگه

نک: هرچه نخاله...

har ke rə sar hədā rūziəm denə

۱۰۹۴- هر که ر سرهدا روزی دم دنه

هر آن کس که دندان دهد نان دهد/

زانکه از نان بماند جان برجای

جان بی نان بکس نداد خدای

har kī amə jā dakətə bakətə

۱۰۹۵- هر کی امه جا دکتە بکتە

با دردکشان هر که درافتاد برافتاد

حافظ

۱۰۹۶- هر کی بخزده امه پلا رتپ زنده گر نه امه کلار

har kī baxərdə amə pələ rə tap zandə gərnə amə kelā rə

که مرا عاقبت نشانه نکرد

کس نیاموخت علم تیر از من

سعدی

۱۰۹۷- هر کی بی مدعی بوره شهر خشال گردنه

har kī bī medaeī būrə šahr xəšāl gərdənə

شاد باشد هرکه سوی داوران تنها شود

۱۰۹۸- هرکی ته سردس کشنه ته مو... خشالی ردارنه

har kī tə sarrə das kašənə tə mōsə xšālī rə darnə

سلام روستایی بی طمع نیست

۱۰۹۹- هرکی چایی خرنه شونه سمبارین هرکی گوشت خانه شونه قنارین

har kī čāyī xərnə šūnə səmbārə ben

har kī gūšt xānə šūnə qnāre ben

هرکه را طاووس باید جور هندوستان کشد

۱۱۰۰- هرکی خانه اونتا بیره ونه وچه صغیر باوه

har kī xānə ūntā rə bayrə venə vačə sayir bavve

نک: بیوه زناک...

۱۱۰۱- هرکی خربوم بورده پایینم بتونده بیاره

har kī xarə būm baverdə payīnem bətūndə bīārə

آنکه داند دوخت او داند درید

۱۱۰۲- هرکه خرنه مرغ سر یا راه میرنه یا دُوم سر

har kə xərnə meryə sar

yā rā mīrnə yā dūme sar

کوزه به راه آب می شکند/

مارگیر را آخر مار می کشد

۱۱۰۳- هرکی شه ارث دارنه مسکر شه مرس دارنه

har kī šə ers dārnə meskər šə mers dārnə

نک: مال خانه شه صاحب...

۱۱۰۴- هرکی شه چس بوره شه خش دارنه

صوت خودش به گوش خودش خوش نوا بود

har kī čə serə kad xədəhə ۱۱۰۵- هرکی شه سره کد خداهه

به شهر خویش هرکس شهریار است

۱۱۰۶- هرکی شیر سرخرنه کوگ چرده ره ونه بیره

har kī šire sar xərnə gūg čərdə rə venə bayrə

هرکه خریزه خورد پای لرزش هم می‌ایستد

۱۱۰۷- هرکی قوه خنه خانه بوره سمبار خانه چکنه

har kī qavə xənə xānə būrə sembārə xānə čəkənə

زیره به کرمان بردن

har kī kaj kəndə raj kəndə ۱۱۰۸- هرکی کج کنده رج کنده

هرکی شتر را بام برد پایین هم می‌آورد

۱۱۰۹- هرکی مره خانه مه سرپیش سگ م خانه

harkī mərə xānə me sər piše sakəm xānə

گوش عزیز است گوشوارش هم عزیز است

۱۱۱۰- هرکی ندارنه نشان پیر یاخر کیل لوهه یاچموش قاطر - نک

har kī nedārənə nešane pīyer

yā xar kəllūhə yā čamušə qāter

مال خانه...

har kī vešnāhə me āšənāhə ۱۱۱۱- هرکی وشناه مه آشناه

نک: هرچه نخاله...

۱۱۱۲- هرکی هدا امیره هرکی ندا قرسه پیره

har kī hədā amīrə har kī nedā qərsə pīrə

دیدي که لوطیان چه خوار شدند ک..ان دایره بدست وارد میدان شدند /

هرکی ک... داد مرد میدان شد هرکی ک... کرد خانه ویران شد

۱۱۱۳- هرکی همراکت بوردي همونتي بونی

har kīə hemrākət būrdi hamūnti būnī

- مرغ فربه شود بزیر جواز مرد دانا شود ز دانا مرد
 ۱۱۱۴- هرگز تله‌دار میوه نیاره شیره خوونه‌خجیر بوهه هرچن یار خجیره
 امیری
 hargəz talə dār mīvə nīārə šīrə
 xū venə xəjir būhə har čan yār xəjirə
 سیرت زیبا بیار، صورت زیبا نخواستم /
 درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرو را
 همان میوه تلخت آرد پدید از او چرب و شیرین نخواهی مزید
 ۱۱۱۵- هری مارمکنا
 hərī māre mekənā
 جگر زلیخاست
 ۱۱۱۶- هزاران یار نوقربون کونه hzārūn yare nū qərbūne kūnə
 یار قدیم اسب زین‌کرده است
 ۱۱۱۷- هراز په قاطر، ناشه جان جا ترسنه ناصحاب قرض جا
 hərəzə peə qātərə nā šə jāne jā tarsənə nā sāhābe qarze jā
 از مال پس است و از جان عاصی
 ۱۱۱۸- هزار دوست کمه اتا دشمن زیاد həzār dūst kamə attā dəšmən zīād
 دوستی را هزار کس شاید دشمنی را یکی بود بسیار /
 تا توانی و دسترس داری بردل هیچکس مجو آزار
 تاریخ گیلان میرظهیرالدین مرعشی
 ۱۱۱۹- هکته چو سراسا hekətə čūə sar essā
 دنبال بهانه می‌گردد
 ۱۱۲۰- هم از حبه دکته هم از هبه ham az habə dakətə ham az habbə
 از آنجا مانده از اینجا رانده /
 هم از شوربای قم مانده هم از حلیم کاشان
 ۱۱۲۱- هم پالونیه هم زینی ham pālūnīə ham zīnī

هرجا عروسی است پاچه ورمیمالد هرجا عزاست یخه می‌درد/

هم حلوای مرده‌هاست هم خورش زنده‌ها

۱۱۲۲- هم خانه تعزیه گوش هاده هم غازکته چرخ هاده

ham xānə taziyə gūš hādə ham yaz kətə čarx hādə

دین دنیا بهم نیاید راست

نظامی

۱۱۲۳- همسائ دویشتی ننشنه آش بیتن

hemsāə dūə pešti nanšənə āš bapəṭən

نک: تش ونه مه...

۱۱۲۴- همسائ رِ گو بوهه، همسائ ردو بوهه

hemsāə rə gū būdə hemsāə rə dū būhə

نان مردان می‌شود برمرد وام

کاسه همسایه دارد پایها

ابوالمعانی

کاسه همسایه کردن

۱۱۲۵- همسائ کاسه دسر دارنه، اتا سردرد سردارنه

hemsāə kāsə də sar dārənə attā sar dardə sar dārənə

کاسه همسایه دو پا دارد/

چه خوش بی‌مهربانی هردو سربی که یک سرمهربانی درد سربی

باباطاهر

۱۱۲۶- همسائ کیجاک... اگه گته هف پستی شلوار دره

hemsāə kijāe keng agə gətə haf pəšti šəlvār darə

عروس چهار تنبان دارد مفت کپل گنده‌اش

hemšāə nəsarā būə dārā būə

۱۱۲۷- همسائ نسا را بوهه دارا بوهه

نک: همسائ رگو...

۱۱۲۸- همسائ همسائ جافن / فم یاد گر نه انگیر انگیر جا لگه

hemsāo hemsāo jā fan/

fam yād gərnə angīr angīr jā lakkə

آتش از آتش گل می‌کند

hamiš xar xermā namīzəno

۱۱۲۹- همیشه خر خرما نمیزنه

در همیشه به یک پاشنه نمی‌گردد

۱۱۳۰- همه درنه پلا هسه، کل دره شه کلا هسه

hamə darəno šə pelāəssə kal darə šə kelāəssə

بز غم جان است و قصاب غم پی (= دنبه)

۱۱۳۱- هم غسل ها کرده هم تیم بینج اوبزو

ham yosl hākerdə ham tim binj ū bazū

هم دیدار یار هم زیارت شاه عبدال..العظیم/

هم زیارت هم تجارت

۱۱۳۲- همه اتا بار ماهی بیه که علی آمی پیارده

hamə attā bār māhī biyə kə alī āmī biārdə

سقف آسمان سوراخ شده همین یکی افتاده

۱۱۳۳- همه اتادفه میرنه ترسو صددفه dafə mirənə tarsū sad dafə

شغال ترسنده انگور خوب نخورد

۱۱۳۴- همه انه مه ماره مه پیر شونه رو آر خره

hamə ennə me mārə me piyer šūnə rūār xarə

خر چه داند قیمت نقل و نبات

۱۱۳۵- همه شونگ بزه مرده رموندنه نه بمرد انه بخت انه بیدار

hamə šūng bazə merdə rə mūdənə

nə bamerd ā nə baxət ā nə bīdār

خاک مرده پاشیده‌اند

hamə gərvāze sar u dem hassəmī

۱۱۳۶- همه گرو از سر و دم هسمی

همه سرو ته یک کرباسیم /

راحتی نیست نه در مرگ و نه در هستی ما کفن و جامه همه از سر یک کرباسند
صائب

hamə gūzə bī asel naxərnə ۱۱۳۷- همه گوز بی غسل نخرنه

افاده طبق طبق، سگ‌ها به دورش وقوق /

پایین پایین‌ها نمی‌نشیند بالا بالاها هم جا نیست

haməhəcīnəemātāzəxāmbīdačīnīm ۱۱۳۸- همه هچینه اما تازه خامبی دچینیم

عطار هفت شهر عشق را گشت ماهنوز اندر خم یک کوچه‌ایم
handeleə gūgəzā ۱۱۳۹- هندله گوگزا

اسب ترکمنی است، هم از توبره می‌خورد هم از آخور

hanūz serxə šelvār kəš nazū ۱۱۴۰- هنوز سرخ شلوار کش نزو

هنوز جای سفت ... /

هنوز سیلی روزگار نخورده است

hanūz sīyū bīnjə bene ū rə naxərdə ۱۱۴۱- هنوز سیو بینج بن او ر نخرده

نک: هنوز سرخ شلوار...

۱۱۴۲- هی به‌هی برسیه کل به‌نوا برسیه

həy be həy barəssīə kal bə nəvā barəssīə

نک: گو مرگی دکنه....

۱۱۴۳- هیچکس دعا جا نیمو نفرینگ جابوره

hič kas dəā jā nīmū nafrīngə jā būrə

به‌دعای گریه سیاه بارون نمی‌آید

۱۱۴۴- هیچکس هیچکس دیگه قور دله نلنه

hičkassə hičkassə dīgeə qavrə dələ nələnnə

من اگر نیکم اگرید تو برو خودراباش که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

hičīā nedāšten ā dūnəpač barūštən ۱۱۴۵- هیچی نداشتن آدونه پاچ بروشتن

... برگنبد افشانندن /

همی ... برگنبد افشانندی

تو با این سپه پیش من راندی

فردوسی

həi kand dārənə rəz nədārənə

۱۱۴۶- هی کند دارنه رز ندارنه

نک: هرچی خرنه...

həeissə qərə qərə kašənnə

۱۱۴۷- هئیسه قره قره کشنه

شاخ و شانه کشیدن

۱۱۴۸- یا امامزاده لارما، در پوره توتیز آبمونده آرما

yā emāmzādə lārmā

dar būrə tūtīz ā bamundə ārmā

دردش بره باداش بماند

عبید زاکانی

yā bār bavər jā jīngā būr

۱۱۴۹- یا باربور، یاجین گابور

یارومی روم یا زنگی زنگ

۱۱۵۰- یاچو بخردنی، یا حساب ته سرنشونه

yā čū baxərd nī yā hsāb tə sar našūnə

نک: دهونی که میس...

۱۱۵۱- یاروانده بلنده که بن وری گوزنه سر وری نشتونه

yārū andə bələndə ke benvarī gūznə sarvarī nəštūnə

آب صدای شرشر خودش را نمی شنود

yek kəpəri

۱۱۵۲- یک کپری

خاطرخواه بودن

yek mən būrdə sad men dagrəssə

۱۱۵۳- یک من بورده صدمن دگر سه

خوش استقبال و بدبدرقه

برگردان و موضوع ضرب المثل ها

موضوع	برگردان
۱- نم‌پس ندادن / آب از دست نچکیدن / خساست	۱- آب به امام نمی دهد، آتش به یزید
۲- دسته گل به آب دادن	۲- آخر ماست را ریخت
۳- آبدیده بودن	۳- آدم برهنه ^(۱) از آب نمی ترسد
۴- جانب احتیاط را داشتن	۴- پدر آدم یکبار می میرد
۵- دندان گرد بودن / کنس / خسیس بودن	۵- آدم خسیس اگر صدخوار شالی بیاورد باز نیم دانه می خورد
۶- در سوک زندگی مردن	۶- عز زندگی انسان چه فایده، آدمیزادگی چه فایده ^(۲) زرشیشه و سیم دوات چه فایده در روز مرگ من داد و بیداد چه فایده به خانه رفتن که نیست آباد [رونقی ندارد] چه فایده
۷- عبرت گرفتن	۷- انسان مرگ خود را باید رو جنازه دیگری ببیند
۸- کمرو بودن / عاقبت کمرویی	۸- آدم کمروک ... می شود.
۹- ترسو بودن / خایه نداشتن	۹- آدمی که از گربه ای ترسان باشد، کجا [چگونه] می تواند کدخدای عالم باشد
۱۰- از آدم غُرغُری پرهیز کردن	۱۰- از آدم نق نقو و سک «میان گیر» ^(۳) باید ترسید
۱۱- اول وجود	۱۱- آدم گرسنه دین ندارد
۱۲- از خر برهنه پالان برداشتن / دست بگیر داشتن	۱۲- آدمی است که از هرگورستانی بگذرد، یک مرده کم میاد
۱۳- ضعف را توجیه کردن	۱۳- عروس / آسیه گاو دوشیدن نمی دانست

- می‌گفت: زمین هموار نیست
 ۱۴- عروس خیلی زیبا بود! تب‌خال هم زد.
 ۱۵- عروس که بزرگ کرد [لباس] کهنه را یاد کرد
 ۱۶- ک... آسمان که به زمین نمی‌آد
 ۱۷- آتش که خورده شد قاشق فراوان می‌شود
 ۱۸- عدس داخل آتش، نخود داخل آن
 ۱۹- آتش هنگامی که سر اجاق است (داغ‌داغ) زن [وقت] نامزدی [دلچسب است]
 ۲۰- آشنا ندیدگیر، غریبه‌م... ده
 ۲۱- آقا درویش نه راه پس دارد نه راه پیش
 ۲۲- آب «اکند»^(۴) را «اسب اکند» می‌گیرد
 ۲۳- آب آمل (= هراز) همیشه خیک پنبر نمی‌آره، خرس هم می‌آره
 ۲۴- در آمل [مقبره] میر بزرگ^(۵) نیست
 ۲۵- آه یتیم اثر می‌کند، شب نکرده سحر می‌کند
 ۲۶- عباس آبادیها^(۶) سر مستراح دست به کمر می‌ایستند
 ۲۷- یک انار و بیست و هشت بیمار
 ۲۸- برای یک انگشت عسل یک خیک را پاره نمی‌کنند
 ۲۹- در یک آخور جو می‌خورند
 ۳۰- توی یک ظرف سفالی لوت می‌خورند
 ۳۱- یک عدد فضلهٔ موش یک دیگ بزرگ برنج را
 ۱۴- قوز بالا قوز شدن
 ۱۵- خودباختن / مرتبهٔ خود را فراموش کردن
 ۱۶- امکان انجام را مانعی نبودن
 ۱۷- بخشش پس از سیری
 ۱۸- نخود آتش بودن
 ۱۹- نو و نو بر خوش داشتن
 ۲۰- آشنا را غریب دیدن
 ۲۱- درماندگی
 ۲۲- کلید داشتن
 ۲۳- در ذم چشته خواری
 ۲۴- چشم در چشم حاشا داشتن / روز روشن را حاشا کردن
 ۲۵- تقاص دادن / از دود دل به دور نبودن
 ۲۶- باد در آستین داشتن (داستان)
 ۲۷- یک آهو و صد سگ داشتن
 ۲۸- چشم حیا را پاره نکردن
 ۲۹- ایاغ بودن
 ۳۰- ایاغ بودن
 ۳۱- واگیر شدن

- آلوده می‌کند
- ۳۲- جایی ... که نمی‌شود ماله کشید
- ۳۳- جایی حرف بزن که اره‌ات ببرد
- ۳۴- جایی می‌رود که ... اش را (ردش را) سگ ... خور نمی‌تونه پیدا کنه
- ۳۵- یک گاو اسهالی باعث میشه تمام گاوها تپاله‌ای شوند
- ۳۶- راه دادن
- ۳۷- یک دسته [گیاه] سرخس [رود] هراز را می‌بندد
- ۳۸- یک بار از بام افتاد کدبانو شد
- ۳۹- یکی را شغال برد یکی را شغالک، یکی دیگر کنار دیوارها دارد جان می‌کند (چانه می‌اندازد) *
- ۴۰- نه یکی را پوششی نم‌دین ده، نه دیگری را با نفست گرم کن (به یکی از لحاظ مالی رسیدن و با ناله دیگری ناله کردن)
- ۴۱- سگی داشت آرد چاله آسیاب را می‌لیسید، سگی دیگر چاله ک... را لیس می‌زد.
- ۴۲- یک سوزن به خودت بزن یک جوالدوز به مردم
- ۴۳- برای کسی بمیر که برایت غش بکند
- ۴۴- یک شب مهمانی و صدسال دعاگو
- ۴۵- یک شب هزارشب نمیشه
- ۴۶- یک گالش داره، برو و بیاداره
- ۴۷- یک شیردان شیر دادی، لگد زدی ریختی
- ۴۸- گوشی را درب می‌کند گوش دیگر را دروازه
- ۳۲- بد تیز زدن
- ۳۳- اعتبارداشتن
- ۳۴- دودشدن به هوا رفتن
- ۳۵- واگیرشدن
- ۳۶- چراغ سبز دادن
- ۳۷- تعیین‌کننده بودن / کاری بودن
- ۳۸- از شکست درس گرفتن
- ۳۹- هریک به دردی گرفتار شدن
- ۴۰- تبعیض گذاشتن
- ۴۱- ک... لیس کردن
- ۴۲- آنچه برای خود نخواستن و برای دیگری روا داشتن
- ۴۳- احترامی متقابل کردن
- ۴۴- خاطره خوش داشتن
- ۴۵- شبی را تحمل کردن / تاب آوردن
- ۴۶- آب اماله
- ۴۷- گاو نه من شیرده بودن
- ۴۸- به گوش نگرفتن

- ۴۹- از یک لیوان آب می‌خورند
 ۵۰- اجل اجل است شاه و گدا ندارد.
 هرکس پی مال است حیا ندارد.
 ۵۱- اجل که برسد، گلوله‌ای پنبه آدم می‌کشد
 ۵۲- سبک «اخته‌چی»^(۷)، «مرزناک»^(۸) عوعو می‌کند
 ۵۳- «یه‌دقیقه، یه»^{*} قطره آب شد. (به‌آنی ناپدید شدن)
 ۵۴- ارباب که سیر است، چاکر را نصف نان کافی است
 ۵۵- ارباب هرچه بد باشد، زارع، زراعت را به‌پایان می‌برد (ارباب هرچه بد باشد زارع کشت شالی را به‌پایان می‌برد)
 ۵۶- «ارداله»^{**} باید به‌دهان گاو شیرین باشد
 ۵۷- در آرزوی خورش شیش‌انداز، پرپر روغن و کم‌کم پیاز
 ۵۸- از این به‌نزدیک‌تر توی اجاق می‌افتد و می‌سوزد
 ۵۹- از بی‌پدری، ناپدری را می‌گن آقا جان جان
 ۶۰- از خجالتی این‌طور شد، خیس آب / آب و عرق او را دررفت
 ۶۱- از دست بد بده هرچی گرفتی مفت است
 ۶۲- از ذوق پرلا^(۹) زن به‌مردش گفت: بابا
 ۶۳- از راه دوستی شده آستینم
 ۶۴- از عشق دختر، نفت را مفتی می‌داد
 ۶۵- حالا دیگر ریش ما سفید شد، ماست که نزدیم
- ۴۹- ایاغ بودن
 ۵۰- در ذم زرپرستی
 ۵۱- مرگ حق بودن
 ۵۲- نان خود خوردن و حلیم همسایه هم‌زدن
 ۵۳- سوزن شدن به‌زمین فرو رفتن
 ۵۴- حرفهای شکم‌سیری
 ۵۵- یکبار را تاب آوردن
 ۵۶- لیلی را از دید مجنون دیدن
 ۵۷- پرگوی کم‌عمل
 ۵۸- جانب احتیاط را داشتن
 ۵۹- ناگزیری و دست سردی
 ۶۰- به‌خاک کشیدن
 ۶۱- از خرس موئی‌کندن
 ۶۲- از ذوق حلیم تو دیگ افتادن
 ۶۳- کنه شدن
 ۶۴- از ذوق حلیم تو دیگ افتادن
 ۶۵- استخوان خورد کردن

- ۶۶- حالا دیگر بی‌دیگ کوکو می‌کنیم
 ۶۷- حالا کار که به «لاک»^(۱۰) رسید مایی لاک می‌رقصیم
 ۶۸- اسب از سنگ سخت‌تر، از شیشه نازک‌تر است
 ۶۹- اسب را جای اسب می‌بندند، خر را جای خر
 ۷۰- اسب به اسب شد، خرلنگ هم مست شد
 ۷۱- اسب با بار رفت. برای باربند ایستادی/ می‌چرخ
 ۷۲- اسب را با بار بردند، پی پالان می‌گردی
 ۷۳- اسب بیار دنبه ببر، لاک^(۱۱) بیار سنده ببر
 ۷۴- اسب به امید پیغام (اعتبارپیغام) دادن جو نخواهد خورد
 ۷۵- مار توی توبره اسب
 ۷۶- اسب خندق را پرید، مرد گفت: جانم ورزو
 ۷۷- اسب را داریم نعل می‌کنیم خر چرا دستش را پیش می‌آره
 ۷۸- دم اسب را نگیر
 ۷۹- اسب را رو بدهی کاه پالانش را می‌خورد
 ۸۰- ... اسب را می‌ماند (رنگ چایی)
 ۸۱- کره اسب اگر مادرزاد نرم و راهوار رود بهتر است
 ۸۲- گوگال تپاله اسب است
 ۸۳- اسب که خوب باشد، خودش جویش را زیاد می‌کند
 ۸۴- اسب باید زیرپای من تپق نزند
- ۶۶- بی‌روغن سرخ کردن
 ۶۷- از خیرش گذشتن
 ۶۸- در جان سختی، ظریف بودن
 ۶۹- هرچیز جای خود داشتن
 ۷۰- خود را داخل آدم دانستن
 ۷۱- پی نعل گشتن
 ۷۲- پی نعل گشتن
 ۷۳- جنجال کردن، معرکه کردن
 ۷۴- پی کار را داشتن
 ۷۵- مار در آستین داشتن (داستان)
 ۷۶- اعمال دیگری برای کس دیگر نوشتن
 ۷۷- خود را داخل آدم دانستن
 ۷۸- دیو سر بودن (داستان)
 ۷۹- روداری کردن
 ۸۰- آب حنا
 ۸۱- مادرزاد خوب بودن
 ۸۲- مگس شیرینی بودن
 ۸۳- احترام متقابل ایجاد کردن
 ۸۴- لیلی را از دید مجنون دیدن

- ۸۵- کارکردن اسب و خوردن خر
 ۸۶- اسب را دادم خر گرفتم، از خوشحالی پرگرفتم
 ۸۷- سگ سفید برادر سگ سیاه است
 ۸۸- اسم احمد و شکم محمد
 ۸۹- نام بد دارد، اما خوش‌خوراک است
 ۹۰- نامی بزرگ دارد و شکلی بد
 ۹۱- [کار] با نام من [انجام شود] شهرت برای او
 [می‌ماند/ به‌نام او می‌نویسند]
 ۹۲- آسیابان، هم رو گندم می‌خورد و هم رو آرد
 ۹۳- آسیاب پنج روز یکبار، کلیا^(۱۲) به‌نوبت
 ۹۴- در آسیاب کارگری کردن. رومزد ارباب بودن
 ۹۵- خرس را گفتند: ترا می‌خواهند چوپان کنند.
 گریه کرد نکند دروغ باشد
 ۹۶- خرس را می‌کشیم پلنگ را می‌تارانم به‌درخت
 ۹۷- شکم خالی، ...پرصدا
 ۹۸- شکم روش دارد
 ۹۹- شکم طویله گاو است هرچه تویش بریزی
 می‌رود
 ۱۰۰- خرس و آسیابانی
 ۱۰۱- اصل لب است و دندان، کچل سرش را
 به‌بیهانه مو با پارچه می‌بندد. (می‌شود سر را بست
 اما لب دندان را نمی‌شود بسته داشت)
 ۱۰۲- گردو به‌این ریزی درختش به‌آن بزرگی،
 درخت کدو الله‌اکبر
- ۸۵- انگلی زیستن
 ۸۶- آفتابه دادن و ابریق گرفتن
 ۸۷- فرقی نداشتن/ ظاهر تاثیری
 در باطن نداشتن
 ۸۸- از نام دیگران بردن
 ۸۹- ظاهری بد اما جذبی
 خوش‌داشتن
 ۹۰- خوش‌ظاهر و بدباطن بودن
 ۹۱- اعتبار دزدیدن
 ۹۲- به‌هرطرف چریدن
 ۹۳- نوبت را رعایت کردن
 ۹۴- گوزکی بودن
 ۹۵- محالی را باور کردن
 ۹۶- رجز خواندن
 ۹۷- فُپی آمدن
 ۹۸- شکم روش گرفتن
 ۹۹- شکم‌باره نبودن، دست قناعت
 داشتن
 ۱۰۰- همخوانی نداشتن
 ۱۰۱- باید ظاهری نیکو داشتن
 ۱۰۲- ظاهر دیدن

- ۱۰۳- گردو می‌خواهی بخوری صدای تک‌تکش را
نمی‌خواهی بشنوی
- ۱۰۴- «افن دره»^(۱۳) فانه خود را خودش می‌تراشد
- ۱۰۴- ضد خویش در خویش
داشتن
- ۱۰۵- اقبال که نمی‌آد، کنده پوسیده ریشه را نگه
می‌دارد
- ۱۰۶- اکاره کارگر دارد، خایهٔ مال چاکر
- ۱۰۷- اگر آن شگرد توسست، بند پاتاوه من است
- ۱۰۸- اگر تو پوست سفت گردو هستی، من چاقو
لبه‌دار هستم
- ۱۰۹- اگر را کاشتند در نیامد
- ۱۱۰- اگر مار پوستش را بریزد خوی‌ش را نمی‌ریزد
- ۱۱۱- چشمان باز دارد، سو ندارد
- ۱۱۲- آلاشت را [ادعای داشتن] کوه سواد کشت
آمل را «بلو»^(۱۴) (کار در شالیزار)، سرخ‌آبادیها را باد
(قمپز) کُشت. عباس‌آبادیها دروغ (خالی‌بندی)
- ۱۱۳- اکنون ما را پلوی سرد می‌سوزاند چه رسد
به پلوی گرم
- ۱۱۴- حالا دیگر معلوم نیست کدام خندق و چاله را
پر کند
- ۱۱۵- حالا دیگه [دیگر] میلش نمی‌کشد (سرده‌ماغ
نیست/ سررگ کار کردن نبودن)
- ۱۱۶- الهی نان آهو شود تو تازی سیر نخوری و
بدویی
- ۱۱۷- اللهم انی، چشم داری می‌بینی
- ۱۰۳- رنج ثمر را به‌جان خریدن
- ۱۰۴- ضد خویش در خویش
داشتن
- ۱۰۵- بدیبار بودن
- ۱۰۶- قابل نبودن
- ۱۰۷- کورکوری خواندن
- ۱۰۸- سمج‌تر بودن
- ۱۰۹- در اگر ننشستن
- ۱۱۰- خوی ثابت داشتن/ظاهر
تاثیری در باطن نداشتن
- ۱۱۱- بی‌بر بودن
- ۱۱۲- گوزگی بودن/ گوز خانی
داشتن
- ۱۱۳- جنگ نکرده شهید بودن
- ۱۱۴- آفتاب لب بام بودن
- ۱۱۵- دماغ نداشتن/کشش
نداشتن
- ۱۱۶- نفرین و نفرت
- ۱۱۷- آنچه عیان است

- ۱۱۸- ما دیگر درخت تبرزده‌ایم (نشان‌دار / مارک‌دار)
- ۱۱۹- ما انتظاری شیره خرمالو آقا کچل را داریم. کچل، سر ظرف شیره را بست گذاشت برای شب عید
- ۱۲۰- ما را زخم رسن کار نکرده تا فشار تار دم اسبی
- ۱۲۱- امروز [اگر گرفتاری] برای من است. فردا برای توست زیاده «لگ‌لگ»^(۱۵) نرو
- ۱۲۲- خبر عروس امسال را سال دیگر می‌گیرند
- ۱۲۳- در ماه‌های پاییز امسال اگر خورد که خورد اگر نخورد اقبال‌ت برگشته (مقصود شب حجله است)
- ۱۲۴- امسال که سیری گشنگی پار را یاد دار روی قالی که نشسته‌ای بوریا کهنه را یاد دار حالا که سوار اسبی [وضعیت خوب شد] سبید [نی‌ایی] رو دوش‌ت را [که تخم‌مرغ می‌فروختی] به یاد بیاور
- ۱۲۵- پیرهن ما بد پاره شد
- ۱۲۶- در جوی خشک ما نیز آب جاری خواهد شد
- ۱۲۷- برای ما کلاه چرخ نده
- ۱۲۸- روی طاس ما پنبه نمی‌گذارد
- ۱۲۹- سر قبر ما ... فاتحه خوانی را نخواستیم
- ۱۳۰- دیگر موی فرق سر ما سپید شد
- ۱۱۸- رو زبانها افتادن
- ۱۱۹- تاقچه بالا بقچه گذاشتن
- ۱۲۰- آب از سرگذشتن
- ۱۲۱- از ظلم فلک به دور نبودن
- ۱۲۲- جوجه را آخر پاییز شمردن / در قضاوت شتاب نکردن
- ۱۲۳- تنها یک فرصت داشتن
- ۱۲۴- گذشته را بیش چشم داشتن
- ۱۲۵- کاسه برسر شکسته شدن
- ۱۲۶- آب به جوی شدن
- ۱۲۷- چوب لاچرخ گذاشتن
- ۱۲۸- محل سگ نگذاشتن
- ۱۲۹- از خیرش گذاشتن
- ۱۳۰- دود چراغ خورده / استخوان

خورد کرده

۱۳۱- تیغ نداشتن / بخر نداشتن

۱۳۲- جان در یک کالبد داشتن

۱۳۳- تیغ نداشتن / برش نداشتن

۱۳۴- در ذم مرده پرستی

۱۳۵- نگین یک خانه بودن

۱۳۶- آسوده زیستن

۱۳۷- ناشکیب بودن

۱۳۸- نفرین و نفرت داشتن

۱۳۹- نفرین و نفرت داشتن

۱۴۰- دم لابه کردن

۱۴۱- آب در گوش کردن

۱۴۲- نفرین و نفرت داشتن

۱۴۳- از خطر رهیدن

۱۴۴- خیال باوری

۱۴۵- کار از کار گذاشتن

۱۴۶- اصل و نسب داشتن

۱۴۷- هیچ ناله‌ای بی‌درد نبودن

۱۴۸- قالتاق بودن

۱۴۹- با بلندهمتان بودن

۱۳۱- کلاه ما نوک نداشت؟ (= کلاه نوک‌دار یا دراز که ظاهراً نشانهٔ تشخیص بود)

۱۳۲- میان ما تنها سر جداست

۱۳۳- اره ما دیگر در چوب نمی‌رود

۱۳۴- امیر می‌گوید: دوات چینی را می‌خواهم چکار قلم‌دون نقره‌ای و مداد طلایی را می‌خواهم چکار شبه‌ای بی‌خوابی و روز راحت را می‌خواهم چکار در روز مرگ داد و بیداد را می‌خواهم چکار

۱۳۵- امیر و گوهر

۱۳۶- خوش خوشک می‌خواند، پنجاه را پنج می‌خواند

۱۳۷- انجیر خواهد پخت اما «ائل»^(۱۶) را دیر است

۱۳۷- آن قدر آنجا بمان تا کپک بیاری

۱۳۹- آن قدر آنجا بمان تا سرت تار عنکبوت ببندد

۱۴۰- آن قدر «لوت»^(۱۷) رقیق نکن

۱۴۱- آن قدر در گوشش خواند

۱۴۲- آن قدر بایست تا دنگت نرم شود

۱۴۳- آن قدر هست که خیر گذشت

۱۴۴- انگور نگرفته کشمش کرد

۱۴۵- آب تو ظرف ریخته شد و برنج به کاسه

۱۴۶- چوب پوک آب‌آورده و کنگر بادآورده نیستیم

۱۴۷- به‌فدای نعره‌های آب تالار، که صدا می‌زند برادرش را.*

۱۴۸- مار توی «اوجی»^(۱۸)

۱۴۹- آب می‌خواهی بخوری تو جادست اسب

- نخور، برو رودخانه بخور
- ۱۵۰- آب می‌خواهی بخوری برو سرچشمه بخور.
- ۱۵۱- آب را گل می‌کند تا ماهی بگیرد
- ۱۵۲- روی آب می‌چسب تا چربی جمع کند
- ۱۵۳- توی آن باغ را ... که کلیدش میوانه است
- ۱۵۴- توی آن باغ را ... که کلیدش «عسل ما»^{*} است
- ۱۵۵- آن که دوست است، نمک به‌انگشتی است
- ۱۵۶- آن که زن است [شایسته] است مرد را میر می‌کند [به‌بزرگی می‌رساند]
- آن که گند است [درخور نبودن] مرد را پیر می‌کند
- ۱۵۷- آنجا که آب صدا نمی‌کند گود است
- ۱۵۸- آن دوره را آب برد
- ۱۵۹- بز آن دوره را دوشیدن
- ۱۶۰- اون دوره را غوک داشت و لاک‌پشت
- ۱۶۱- آن زمان که زمین ناآباد را وجین می‌کردم [در آبادکردنش رنج می‌بردم] تو کجا بودی [که حالا خواسته داری] بیا گه‌ام را بخور
- ۱۶۲- آن زمان که زیبایی را تقسیم می‌کردند تو کجا بودی: به‌فکر کمال
- ۱۶۳- آن موقع شهر، شهر بود، علی‌آباد خرابه بود، حالا که شهر و ده هردو خرابند
- ۱۶۴- آن وقت که همه‌جا روشن بود پشت در
- ۱۵۰- با بلندطبعان پریدن
- ۱۵۱- تیره کردن تا بهره یافتن
- ۱۵۲- آب ریختن و روغن جمع کردن
- ۱۵۳- سست پایه بودن
- ۱۵۴- سست‌پایه بودن
- ۱۵۵- انگشت نمک بودن / پاس نمک داشتن
- ۱۵۶- شایسته‌بودن
- ۱۵۷- سنگین بودن
- ۱۵۸- ممه را لولو بردن
- ۱۵۹- آن سبو شکستن
- ۱۶۰- دکان تخته کردن
- ۱۶۱- از رنج گنج‌بردن
- ۱۶۲- حاضر جواب بودن (داستان)
- ۱۶۳- از اول پُخی نبودن
- ۱۶۴- بی‌بخار بودن

- تاریک بود حالا که همه جا تاریک است.
- ۱۶۵- آن وقت که وزر و مست و جوان بودم
زمین را به شاخ می‌گرفتم و خاک را به هوا
می‌بردم
حالا که شدم وزر وی پیر
سرم طناب و شاخام اره داده
- ۱۶۶- آن وقت که می‌خوردی و نمی...دی، کاشته
حسن بود (= از کاشته حسن می‌خوردی)
- ۱۶۷- مثل آب می‌آید، مانند ریگ می‌ماند
تهدستان (گرفتاری
دیر درمان بودن)
- ۱۶۸- آبی بود که ریخته شد
۱۶۹- باز تو دیگر مرا لگد پرانی نکن / زخم زبان
نزن (= نکوهش نکن)
- ۱۷۰- ای چمن ک...، لوت را در خانه ام می‌خوری،
عوعو را پایین محله خانه کربلای جانعلی می‌کنی؟
- ۱۷۱- ای مرد درمانده جمع کن [آن] ک...و خ...
- ۱۷۲- حالا این بواسیر را به ک... بگیر
۱۷۳- این اولش است، صدای مهیب ترکیدن در
پی است
- ۱۷۴- این آش ترش را این چغندر می‌خواست
(شایسته بود)
- ۱۷۵- این طور رفت نادر رفت. گوز از ک... قاطر
رفت
- ۱۷۶- این طور تیر در کردن^(۱۹) نشانه نزدن است
- ۱۷۷- این جوری «لرگ»^(۲۰) شد که یک دانه گردو
سختی کار را در عمل دیدن
درمان بودن (گرفتاری
تهیدستان)
در ناگزیری ماندن
به اندازه کافی گرفتار بودن
نان خود خوردن و به غیر
حال دادن
از حادثه رفتن (داستان)
مشکلی را حل نکرده
به مشکل دیگر پرداختن
پی آمد سنگین تر در پی
داشتن
همتا بودن / درخور هم بودن
داغ بردل یخ گذاشتن
سنگ بزرگ برداشتن
قطع نظر نکردن

	هم ندارد
۱۷۸- در موقع تنگ خود را نمایان‌دن	۱۷۸- این‌جور وقت‌ها باید دوست و دشمن را شناخت
۱۷۹- یک لا قبا بودن	۱۷۹- از این‌جا تا آمل بسوزد. یک دسته «کمل» من نمی‌سوزد
۱۸۰- بدتر از بد نمودن	۱۸۰- این‌جا که این‌طوری است «سوس سره» ^(۲۱) محشر است
۱۸۱- به‌گام بلند اندیشیدن	۱۸۱- با این چُس و پُس گور بابا پر نمی‌شود
۱۸۲- آب چشم کسی را گرفتن	۱۸۲- این چشمی که مادرشوهر دارد زنده‌شدن را خیال دارد
۱۸۳- خر را با آخور خوردن	۱۸۳- این چشم‌گراز را که من دیدم، شالی مرا خورده [که هیچ] هفت نفر از کوه‌نشینان رانیز خواهد خورد
۱۸۴- ژار رخایی کردن	۱۸۴- این حرف‌ها را که تو می‌گویی نه به‌پل می‌رسد و نه به‌رباط
۱۸۵- این چاه و این ریسمان	۱۸۵- این کارد و این بالاپوش نم‌دین
۱۸۶- زیر کاسه نیم‌کاسه بودن	۱۸۶- این تمشک زار شغال دارد
۱۸۷- همتا بودن	۱۸۷- این باقلای ناپزا و این دیگ زنگ‌زده
۱۸۸- هرچیز جای خود داشتن	۱۸۸- این و آن نمی‌رود به‌جای نان گندم
۱۸۹- مکر داشتن زنان	۱۸۹- این قر و غمزه راکی کشته، مکر زنان راکی کشته
۱۹۰- شتاب داشتن	۱۹۰- بابل [رود] نرسیده شلوار را می‌کند
۱۹۱- در ذم حرام‌خواری	۱۹۱- گفتند: حرام چند سال وفا می‌کند.
	- جواب دادند: حلالش سی سال
۱۹۲- با سر زلف حرف زدن	۱۹۲- گفتند: چقدر می‌خوری؟
	- جواب داد: کننده دارم

- گفتند: چقدر می‌پوشی
 جواب داد: شوینده دارم
 ۱۹۳- گفت: عمو ملا دست آویز دارد
 جوابداد: نه
 گفت: پس مرا افتاده ببین
 ۱۹۴- بار کج به مقصد نمی‌رسد
 ۱۹۵- بار را که خوب نگه داشته باشی، بار ترا
 خواهد داشت
 ۱۹۶- بازار من بودم. خبر (قیمت) کشمش را تو
 داری
 ۱۹۷- زیر بغل باد انداز
 ۱۹۸- بال پس نمی‌دهد
 ۱۹۹- آدم دست بسته را کیست که نتواند بزند
 ۲۰۰- بال شکن کردن
 ۲۰۱- گربه (بام شو) قمه زدن
 ۲۰۲- بچه گربه پیش گربه عزیز است
 ۲۰۳- بچه گربه را به خیش می‌بندند، بچه خروس را
 به جنگ شغال می‌فرستند.
 ۲۰۴- بچه گربه میومو را از مادرش یاد می‌گیرد
 ۲۰۵- گربه طویل‌رو مهمانی یک شودو شو (شب)
 ۲۰۶- گربه‌ای را می‌ماند که بچه‌اش را باد داده
 باشد
 ۲۰۷- گربه که لاغر شد موش او را پُر می‌پرد
 ۲۰۸- یقه گربه را سرکته ماست می‌گیرند
 ۲۰۹- گربه هرچه گربه باشد یک چنگول رامی‌زند
 ۱۹۳- دست آویز داشتن / با توکل
 زیستن (داستان)
 ۱۹۴- پایه‌ای استوار داشتن
 ۱۹۵- بار را خوب داشتن
 ۱۹۶- بی اطلاع گویی
 ۱۹۷- زیر بغل کسی هندوانه دادن
 ۱۹۸- باج‌بده نبودن
 ۱۹۹- ضعیف‌کش
 ۲۰۰- نیم‌کار را تمام کردن
 ۲۰۱- گربه دم حجله کشتن
 ۲۰۲- بچه پیش والدین عزیز بودن
 ۲۰۳- هیچ‌کس در جای خویش
 نبودن
 ۲۰۴- از خانه آموختن
 ۲۰۵- تلب نشدن / در مهمانی زمان
 کوتاه را ملکه ذهن داشتن
 ۲۰۶- درز را آب دادن
 ۲۰۷- در پیری ناتوان بودن
 ۲۰۸- سر پل خر بگیری
 ۲۰۹- بی دفاع نماندن

- ۲۱۰- دوغ محله‌ات را بخور، ماست دیار غریب را نخور
- ۲۱۱- دیدم ترا، یاد افتاد مرا
- ۲۱۲- برادر، پول جیب بغلم است
- ۲۱۳- گفتم نوش، پرید روی دوشم
- ۲۱۴- خربزه پخته نصیب شغال می‌شود / نادان نیستم که قدر یار ندانم
- خربزه پخته نصیب شغال شده
- ۲۱۵- تخم مرغ پخته را برای شب عید نگه می‌دارند.
- (دختر دختر بودنش را برای شب زفاف دارد)
- ۲۱۶- ترس از ابر سفید و آدم نرم
- ترس از ابر سیاه و آدم گرم
- ۲۱۷- خوردن مردن بهتر است یا آرزو به دل؟
- ۲۱۸- خوردن چطوری
- ج: دو بشقاب
- س: کارکردن چی
- ج: طفل هستم و نادان
- ۲۱۹- خورد پلوی ما را، قاب زد گرفت کلاه ما را
- ۲۲۰- برهنه خوشبخت
- ۲۲۱- برهنه، برهنه را ... گفتند: چکار می‌کنی
- گفت: دارم حجابش را حفظ می‌کنم
- ۲۲۲- «برون»^(۲۲) و «رش کلاه»^(۲۳) چه جایی خوبی است
- بهشت روی زمین «فیروز کلاه»^(۲۴) است. شهر
- ۲۱۰- به داشته خویش قانع بودن
- ۲۱۱- قابله دیدن، زاییدن یاد آمدن
- ۲۱۲- پول معیار ارزش بودن
- ۲۱۳- روداری کردن
- ۲۱۴- چیز خوب نصیب آدم بد شدن / درخورش نبودن
- چیز خوب نصیب آدم بد شدن
- ۲۱۵- هرچیز جای خود را دارا بودن
- ۳۱۶- از نرم‌زبانان ترسیدن
- ۲۱۷- در آرزو نمردن
- ۲۱۸- شکمبارگی
- ۲۱۹- نمکدان شکستن
- ۲۲۰- الکی خوش بودن
- ۲۲۱- توجیه بدتر از گناه کردن
- ۲۲۲- محل خوش گذراندن

- بی‌دروازه «هندوکلاه»^(۲۵) است (محل خوشگذرانی)
- ۲۲۳- بیرون حسن آقا، خانه حسن شکمی / شکمدار
- ۲۲۴- بز در سمرقند، کله‌پاچه یک من چند
- ۲۲۵- بز را سر بسته نبین رهاکن و رقص راببین
- ۲۲۶- مرگ بز / سک چون رسد نهار چوپان خورد
- ۲۲۷- بز و میش جدا نکن
- ۲۲۸- بسم‌الله جیم، «تپ تپ»^(۲۶) جیم
- ۲۲۹- سرشسته شوره بست، نان کرده کپک زد | اما یار نیامد
- ۲۳۰- آب ریخته جمع نمی‌شود
- ۲۳۰- در غم از دست داده ننشستن / کوشش بی‌حاصل نکردن
- ۲۳۱- کشته حلال است. نکشته حرام
- ۲۳۲- پس از گ... پاییدن
- ۲۳۳- «ک... سفر کرده»^(۲۷) خبر دارد، ک... نشسته هنر دارد
- ۲۳۴- بلا بخوره به‌نشا زرد تو - بلا بخوره به‌نشانکرده تو
- ۲۳۵- بگذار این سه پی [ساختمان] خشک شود
- ۲۳۶- «بلبل میچکا»^(۲۸) تنت یک مثقال است در این مثقال تن تو هزار فکر و خیال است هرکس نکرد عاشقی او «مردال»^(۲۹) است صد سال دیگر او «فلک حمال»^(۳۰) است
- ۲۳۷- بچه بلبل همه بلبل نمی‌شود
- ۲۲۳- در خانه بی‌بها بودن
- ۲۲۴- بهشت را ندیده خریدن
- ۲۲۵- شنا در آب دیدن
- ۲۲۶- پا از حد بیرون نهادن
- ۲۲۷- زشت و زیبا کردن
- ۲۲۸- ماست‌مالی کردن
- ۲۲۹- چشم در راه داشتن
- ۲۳۱- در معامله تعارف نداشتن
- ۲۳۲- کاری عبث کردن
- ۲۳۳- از محیط تأثر داشتن
- ۲۳۴- دهان جوابی کردن / کوتاه نیامدن
- ۲۳۵- مجال خواستن (داستان)
- ۲۳۶- آدم بی‌عشق، باربر روزگار بودن
- ۲۳۷- در کار ضایعات داشتن

- ۲۳۸- تو حرف پریدن
 ۲۳۹- بلند بی‌خاصیت بودن
 ۲۴۰- از پول زیاد لباس گران داشتن
 ۲۴۱- زخم کهنه را نگشودن
 ۲۴۲- زندگانی سگانه داشتن
 ۲۴۳- پشت‌سر مرده نگفتن
 ۲۴۴- غیبت مرده نکردن
 ۲۴۵- مرگ مرده را باور داشتن
 ۲۴۶- جبران مافات کردن
 ۲۴۷- سوءاستفاده کردن
 ۲۴۸- کوشش بیهوده نکردن
 ۲۴۹- کار از کار گذاشتن
 ۲۵۰- گریزی نداشتن
 ۲۵۱- عاقبت گشاددستی
 ۲۵۲- حاصل بی‌رنج خواستن
 ۲۵۳- زندگی سگانه داشتن / زندگی در زیر مهمیز ارباب داشتن
- ۲۳۸- بگذار بگوزم بعد بگو به‌سیلم
 ۲۳۹- آدم قبل‌بند عقلش تا پس‌گردنش است
 ۲۴۰- بام بلند، پالتوی بلند
 ۲۴۱- «پایین دشت»^(۳۱) را به‌گاو نبند
 ۲۴۲- مرگ بهتر از این زندگانی
 ۲۴۳- آدم مرده، پرسش ندارد
 ۲۴۴- آدم مرده دستش کوتاه است
 ۲۴۵- آدم مرده نمی‌گوزد
 ۲۴۶- آدم ضربه فنی شده (درکشتی)، درخت را از ریشه می‌کند (زمانی که از خاک برخاست)
 ۲۴۷- زمینه راشل دید بیل را تا دسته فرو می‌کند
 ۲۴۸- آب رفته و ک... گ... را نمی‌شود پس گرفت
 ۲۴۹- «گاو بوری»^(۳۲) دوشیده شد و بیگم گ...
 ۲۵۰- بزم درد می‌آید، نبرم، آونگ است عذابم می‌ده
 ۲۵۱- بام که خالی شد^(۳۳)، کدبانو را حالی شد
 ۲۵۲- کره اسب فصل بهار و «کرکوف»^(۳۴) فصل پاییز را همه می‌خواهند
 ۲۵۳- بهار و بهار و همه جا بهاره
 پیرهن آقا یکی مزدبر چهاره
 ارباب می‌گوید: این آیش توست
 مزدبر می‌گوید: ارباب، سهمم چند خرواره
 پاییز ارباب به‌دست می‌گیرد پاروی انجیلی را
 مزدبر ارباب می‌برد پنج «کوف» را
 می‌رود رو سامان کشتزار و می‌نالد به‌درگاه خدا
 که [ای خدا] پاهای ناسور گیل خورده‌ام^(۳۵)

- استخوانش دیاره^(۳۶)
- ۲۵۴- به‌باغ اگر خوش نما نباشیم
- ۲۵۵- به‌حساب شالی «ورمز»^(۳۷) هم آب می‌خورد
- ۲۵۶- به‌جای پدر، ناپدری را می‌گویند آقا جان
- ۲۵۷- بهشت سرزمین «تالارپشت»^(۳۸) است.
- ک... بی‌مدعی کوچکسر است (محل خوشگذرانی)
- ۲۵۸- باید به‌اندازه دانه‌های شالی شد تا شالیکاری کرد
- ۲۵۹- شالیکاری و دماغ‌داری (کسی که شالیکاری می‌کند آن قدر خسته و فرسوده است که با او از سرحالی نمی‌شود حرف زد)
- ۲۶۰- شالیکار از آب
- ۲۶۱- بی‌چنگل
- ۲۶۲- ماهی بی‌تیغ / بی‌تیغ ماهی
- ۲۶۳- موقع گرفتن مست است
- هنگام دادن سست است
- ۲۶۴- بی‌درد، درد را چه می‌داند
- آدم ترشو چشمک را
- ۲۶۵- بی‌سگ سرا (خانه بی‌سگ)
- ۲۶۶- بی‌گذر آب نزن
- ۲۶۷- روی صفحه سفید، سیاه کردن (حفظ ظاهر قانون را کردن)
- ۲۶۸- بابای پارسال می‌خواست، صدف حلزون
- امسال (از بی‌دارویی نمی‌مرد)
- ۲۵۴- بار خاطر نبودن
- ۲۵۵- در سایه دیگر زیستن / انگل بودن
- ۲۵۶- ناگزیر بودن
- ۲۵۷- محلی برای خوش گذراندن
- ۲۵۹- خشک احساسی
- ۲۶۰- سیرمانی نداشتن
- ۲۶۱- دندان‌گرد
- ۲۶۲- بی‌غش بودن
- ۲۶۳- بد بده بودن
- ۲۶۴- همزبان نداشتن
- ۲۶۵- بی‌نظم بودن / بلبشو بودن
- ۲۶۶- حساب کار را داشتن
- ۲۶۷- کلاه شرعی داشتن
- ۲۶۸- در حسرت فرصت از دست رفته ماندن

- ۲۶۹- بابای پارسال می‌خواست، هندوانه امسال
 ۲۷۰- بچه پاکار کدخدا نمی‌شود
 ۲۷۱- کناره پالان را «واش»^(۳۹) / «سازیر»^(۴۰) نبند
 ۲۷۲- خر پزا (تیمارشده) بیاور باقلای نایزا بارکن
 ۲۷۳- زیاد رفت و کم ماند
 ۲۷۴- پرچین را پرچین دزد گرفت. وای به حال «چیلکا چین»^(۴۱)
 ۲۷۵- «پرچیم»^(۴۲) / شیخ / پرچیم شیخ
 ۲۷۶- پرچیم شیخ [می‌گوید] ستون آسمان است
 ۲۷۷- قاب دستمال کش
 ۲۷۸- پری، جن و پری، شیوه (فن) هست در چرخش سرین^(۴۳)، اگر زنان بریزند بیرون، دنیا را زیر و رو می‌کنند
 ۲۷۹- در سر درب خانه پسرتم بمیری بهتر است تا در شاه‌نشین (مصطبه) خانه دامادت
 ۲۸۰- عروس دختر نیست، ریش شوهر پدر را می‌تراشند
 ۲۸۱- عروس نشده، می‌خواهی شوهر مادر بشوی
 ۲۸۲- پسر که داشته باشم، زن هر جا باشد پیدا می‌شود
 ۲۸۳- [موی] پشت بز [خرج] پای بز
 ۲۸۴- پشتی که باد خورد خاک نمی‌خورد
 ۲۸۵- پالان نکرده سوار نباش
 ۲۸۶- پشم ک...، پرچین نمی‌شود
 ۲۸۷- پشت سرش، خرده پنبه‌های روی پیرهنش
 ۲۶۹- در حسرت ماندن
 ۲۷۰- کاست طبقاتی
 ۲۷۱- باد به غیغ کسی کردن / شیر کردن / باد آستین کسی کردن
 ۲۷۲- در اتفاق ماندن
 ۲۷۳- سختی را پشت سر گذاشتن
 ۲۷۴- ضعیف‌کشی کردن
 ۲۷۵- خالی بند بودن
 ۲۷۶- گنده‌گوزی کردن
 ۲۷۷- دم لابه کردن
 ۲۷۸- در وصف مکرزنان
 ۲۷۹- داماد را غریبه دانستن
 ۲۸۰- بیجا عقده‌گشایی کردن
 ۲۸۱- زیاده‌طلب بودن
 ۲۸۲- دختر را فرزند ندانستن
 ۲۸۳- هزینه پای خود داشتن
 ۲۸۴- راحت‌طلبی اختیار کردن
 ۲۸۵- خیال باوری داشتن
 ۲۸۶- به گام بلند اندیشیدن
 ۲۸۷- گناه دیگران را شستن /

غیبت کردن	را می‌چیند
۲۸۸- مفت چریدن	۲۸۸- ته‌دیگ روی چلو را هرچه گرفتی مفت است
۲۸۹- عین بزدلی توپ‌آمدن	۲۸۹- به‌پلنگ گفتند: می‌غزی
	- گفت: می‌ترسانم
	گفتند: چرا می...ی
	- گفت: می‌ترسم
۲۹۰- درنده خویی	۲۹۰- به‌دندان پلنگ خون خورده است (به‌خون آلوده شد)
۲۹۱- چشم بستن	۲۹۱- پلنگ که عصبانی شد بچه‌اش را زیرک... می‌گیرد
۲۹۲- سطوت داشتن	۲۹۲- به‌لاشه پلنگ، جوجه‌تیغی نزدیک نمی‌شود
۲۹۳- سطوت داشتن	۲۹۳- روی لاشه پلنگ، شغال نمی‌تواند برود
۲۹۴- هیمنه داشتن	۲۹۴- لاشه پلنگ را شغال نمی‌تواند بوبچیند
۲۹۵- شیراوژن بودن	۲۹۵- بچه پلنگ نر و ماده ندارد
۲۹۶- تیز بودن	۲۹۶- از تخم پنبه، مرغ می‌گیرد، از کچیله ^(۴۴) سگ
۲۹۷- درآمد به‌سختی داشتن	۲۹۷- پول، برگ درخت نیست که هرچا ریخته باشد
۲۹۸- برای پول ارزش قائل نشدن / پول را معیار ارزش ندانستن	۲۹۸- پول چرک دست است
۲۹۹- پول را حلال مشکلات دانستن	۲۹۹- پول که است تو «کیسه پولم» ^(۴۵) مگر قحطی ک... است
۳۰۰- محتاط بودن	۳۰۰- با احتیاط می‌رود
۳۰۱- مال مفت را باد دادن / احساس تعمد نکردن	۳۰۱- اسب پدر از «تاپیل» ^(۴۶) می‌گذرد
۳۰۲- بیرافشانی کردن	۳۰۲- سر پیری و جوان‌سری

- ۳۰۳- سر پیری برای سرگورش چلوچین آورده
 ۳۰۴- پدر [در خوردن] نان جو خست می‌کند، پسر [از خوردن] آب‌نبات، لب و ر می‌چیند^(۴۷).
 ۳۰۵- پدر آهسته آهسته می‌کند، هفت مرتبه می‌کند
 ۳۰۶- پیرمرد هیز تانیده نمی‌کند
 ۳۰۷- جلو [که رسید] خواهر[م]، پشت سر کافر[م]
 ۳۰۸- پیش‌گیری را زوالی نیست
 ۳۰۹- جلو افتادی پشت سرت را نگاه کن
 ۳۱۰- دنگ اول را زد (پیش‌دنگ را زد)
 ۳۱۱- جلو بوده عقب افتاده، ک... بوده مقعد افتاده
 ۳۱۲- [اسب] پیش‌کشی را دندان نمی‌شمارند
 ۳۱۳- پیش‌کور چه برقصی، پیش‌کر چه بگوزی
 ۳۱۴- پیش‌نماز که گوزید، پس‌نماز [شروع می‌کند] به‌جاروکردن [ریده‌مالی‌ها]
 ۳۱۵- [شکم زن حامله] جلو می‌آید، عقبی نمی‌رود
 ۳۱۶- به‌امید پیغام، اسب جو نخواهد خورد
 ۳۱۷- کوزه ماست تنش بماس
 ۳۱۸- تا رفتیم گرگ بشویم هواروز شد
 ۳۱۹- «تاپل» را بکش
 ۳۲۰- تا زنده هستی از دهانت آتش ببارد وقتی مردی از گورت آتش ببارد
 ۳۲۱- تعارف آمد و نیامد دارد
 ۳۲۲- تاریکی نشسته روشنی را می‌پاد
 ۳۲۳- تازه نیم‌دانه‌ات ور آمد
 ۳۰۳- پیرافشانی کردن
 ۳۰۴- به‌مال مفت رسیدن / گوز خانی داشتن
 ۳۰۵- دردم شتاب ورزیدن
 ۳۰۶- ندیده را باور نداشتن
 ۳۰۷- دورویی کردن
 ۳۰۸- پیشدستی کردن
 ۳۰۹- گذشته را از یاد نبردن
 ۳۱۰- محکم‌کاری کردن
 ۳۱۱- رعایت نوبت کردن
 ۳۱۲- به‌هدیه ارج نهادن
 ۳۱۳- احساس نداشتن
 ۳۱۴- از بزرگ آموختن
 ۳۱۵- شکم داشتن
 ۳۱۶- پشت کار را داشتن
 ۳۱۷- کنه شدن
 ۳۱۸- بدبیاری
 ۳۱۹- راه نفوذ را بستن
 ۳۲۰- نفرین و نفرت داشتن
 ۳۲۱- آمد نیامد داشتن
 ۳۲۲- هوای کار را داشتن / اوضاع را زیرنظر داشتن
 ۳۲۳- سر عقل آمدن / به‌هوش

- آمدن
- ۳۲۴- تازه سرش را پایین کرد دید زیرک... سوراخ است
- خویش پی بردن
- ۳۲۵- تازه اول جوانیش است
- جوان سر بودن / در عهد
- شباب بودن
- ۳۲۶- تا زین را به‌خانه نبردی به‌آن دل نبند / میند
- ۳۲۷- تا سربه‌لحد نخورد نمی‌داند که مرده است
- ۳۲۸- تاکی حسنگ غصه‌خور باشیم
- بودن
- ۳۲۹- تا سگ بزرگ نغزد سگ‌بچه عوعو نمی‌کند
- ۳۳۰- تا سگ بزرگ نغزد و سگ کوچک واق واق نمی‌کند
- ۳۳۱- تا نریزی نمی‌توانی جمع کنی
- ۳۳۲- تا نکشت نمی‌خرد
- ۳۳۳- بچه تا زمین نخورد راه رفتن را نمی‌آموزد
- ۳۳۴- تا بیراه نروی قدر راه راست را نمی‌دانی
- دانه کاشتن و درویدن
- ۳۳۵- تا بناگوش می‌خندید
- سرمال زدن
- ۳۳۶- شیر ترش ماست نمی‌شود
- ۳۳۳- آموختن بی‌رنج میسر نبودن
- ۳۳۴- به‌مصیبت افتادن، قدر
- عافیت دانستن
- ۳۳۵- خوب خمیده راست نمی‌شود
- خوش بودن
- ۳۳۶- ترک عادت موجب مرض است
- جلی شدن
- ۳۳۷- زیرآبی رفتن کار «کوز»^(۴۸) است
- ۳۳۷- ترک عادت نکردن
- ۳۳۸- ترمه هرچه کهنه شود تو پاتاوه نمی‌رود
- اصل، پست نشدن / اصالت
- داشتن
- ۳۳۹- ترا ترک اسب نمی‌گیرند، در بغل سوار
- ۳۳۹- نخود آتش کردن
- می‌خواهی بنشین

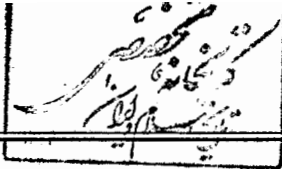
- ۳۴۰- ترا گفتند همسایه نگفتند وکیل...و...
 ۳۴۱- لبت حرف است دلت درد دارد
 ۳۴۲- از پس آتش خاکستر ماندن
 ۳۴۳- تشمت و لگن و ظرف چوبی و دیگ مسی
 مال تو قاطر چموش مادر ق... مال من
 ۳۴۴- آتش برپا کردن
 ۳۴۵- روآتش را آب زد
 ۳۴۶- آتش که افتاد، خشک و تر نکند
 ۳۴۷- آتش و پنبه
 ۳۴۸- آتش باید در اجاق من باشد، پول باید تو
 دامن من باشد
 ۳۴۹- تف برمریم با «ونه» (۴۹) «دین» (۵۰)
 ۳۵۰- ورد دهن‌بند دارد/ دعا دهن‌بند دارد
 ۳۵۱- سگِ هار، گیر افتاد آدم را می‌گیرد
 ۳۵۲- لبی که حرف نمی‌زند برادرک... است
 ۳۵۳- خروس بی‌هنگام خواندن
 ۳۵۴- گاوسرا را گوساله دارد، خانه را بچه
 ۳۵۵- «واش» (۵۱) سر طویله بی‌طراوت (۵۲) است
 ۳۵۶- خروس که نیست مرغ سالار است
 ۳۵۷- علف چسبنده
 ۳۵۸- «تمسک» (۵۳) و «تیرکلاه» (۵۴) چه جای
 خوب است
 ... بی‌مدعی «اجبار کلاه» (۵۵) است (محل
 خوشگذرانی)
 ۳۵۹- کک تن، بیشتر می‌چرد
 ۳۴۰- دخالت بی‌جا کردن
 ۳۴۱- در سوز دل نالیدن
 ۳۴۲- از آتش خاکستر ماندن
 ۳۴۳- فریفتن
 ۳۴۴- آشوب کردن
 ۳۴۵- درد را چیدن
 ۳۴۶- تر و خشک باهم سوختن
 ۳۴۷- سنگ و سبو بودن
 ۳۴۸- رویای خود بودن
 ۳۴۹- سگانه بودن
 ۳۵۰- مهره مار داشتن
 ۳۵۱- به‌دفاع برآمدن
 ۳۵۲- دردم سکوت کردن
 ۳۵۳- خروس بی‌محل بودن
 ۳۵۴- خانه و خردینه داشتن
 ۳۵۵- به‌امکان خویش بی‌اعتنا
 بودن
 ۳۵۶- زن نایب خانه بودن
 ۳۵۷- کنه شدن
 ۳۵۸- محل خوش‌گذراندن
 ۳۵۹- از دشمن خانگی بیشتر

- هراسیدن
۳۶۰- تنبل بودن
- ۳۶۱- طاق‌ طاق شدن
۳۶۲- اردک پرانی / بیکارگی کردن
۳۶۳- وجودش را نداشتن
۳۶۴- رسن کسی را بافتن
۳۶۵- علاج واقعه کردن (داستان)
۳۶۶- رسن کسی را بافتن
۳۶۷- کاری به‌اصل قضیه نداشتن
۳۶۸- از گله گرد نصیب شدن
۳۶۹- دردم کسانانی که راز کار را نمی‌دانند اما دخالت می‌کنند
۳۷۰- موضوع را ندانستن
۳۷۱- به‌حساب نی‌آوردن
۳۷۲- فوریت داشتن
۳۷۳- آدم به‌آدم رسیدن
۳۷۴- از خیرش گذشتن
۳۷۵- فحش باد هوا بودن
- ۳۶۰- تنبل را گفتند: جارو بیار
گفت: دم‌گره
گفتند: «سنگ کیسه» بیار
گفت: خ...گره
۳۶۱- تسمه و حقه باربند اسب کیپ شدن (۵۶)
۳۶۲- دسته تبر را زیر خاکستر گرم دارد
۳۶۳- توله سگ ولگرد، گرگ در نمی‌شود
۳۶۴- آش ترا پختم
۳۶۵- تو آن هنگام که در تدارک عروسی بودی من ظرف و ظروف را جمع کردم
۳۶۶- گربه ترا بند بستم
۳۶۷- تو تکیه برو شامت را بخور می‌خواهی چکار عاشوراکی است.
۳۶۸- آتش ما را گرم نمی‌کند دودش ما را کور کرد
۳۶۹- تو چه می‌دانی لاک‌پشت کجا تخم می‌گذارد
۳۷۰- تو چه می‌دانی یک من ماست چقدر روغن دارد
۳۷۱- حرفهای تو باد جانبین است
پیش بزن و برقص، پشت نوای نی است
۳۷۲- دستت اگر تو خون است نشور و بیا
۳۷۳- تو باش، رمة ما هم دریک خط قرار می‌گیرند (بزرگ می‌شوند / زیاد می‌شوند)
۳۷۴- دوستی‌ات برود تو آستینم
۳۷۵- بددھنی‌های تو در فصل پاییز شالی پشت

- بامم نمی‌شود^(۵۷)
- ۳۷۶- درمان زخم تو اندک‌اندک است
- ۳۷۷- زین تو را بام برده دارم
- ۳۷۸- از سرت خیری ندیدیم تا از ک... ببینیم
- ۳۷۹- شَر و وَر تو، فس‌فس من، مشهدی جعفر بیا
کف بخور^(۵۸)
- ۳۸۰- شوهرت شغال باشد، آردت به‌جوال باشد
- ۳۸۱- تو گفتی «ف» من رفتم «فرح‌آباد»^(۵۹)
- ۳۸۲- قبرت را کندم
- ۳۸۳- تو که دندان نداشتی ترب چرا کاشتی
- ۳۸۴- تو که مرد نبودی چرا مادیان دنبال می‌کردی
- ۳۸۵- ک... به ک... کردن
- ۳۸۶- تو وصله یهودی‌نشان^(۶۰) روی دوشم شدی
- ۳۸۷- نشادر تو مگر دولا عمل می‌کند / دوبل عمل می‌کند
- ۳۸۸- نفرین تو دعای من است
- ۳۸۹- تهران رفتی برای من گالش پشت گلی بخر
- ۳۹۰- «تی‌کا»^{*} هرچه زرنک‌تر باشد زودتر به‌دام می‌افتد
- ۳۹۱- تکه لب بند است، وصله ک... بند است
- ۳۹۲- مترسک سرخرمن
- ۳۹۳- آدم تنها را شغال می‌خورد
- ۳۹۴- تنهایی بودن، تنها برای خدا خوب است
- ۳۹۵- بوی ک... هرکس در تنهایی‌اش عطر مشک
- ۳۷۶- شکبیا بودن / صبوری کردن
- ۳۷۷- کسی را آزموده داشتن
- ۳۷۸- از خیرش گذشتن
- ۳۷۹- عشق تنها در حرف ماندن
- ۳۸۰- ظاهربین بودن
- ۳۸۱- مطلب را گرفتن
- ۳۸۲- آش کسی را پختن
- ۳۸۳- به‌اندازه پریدن
- ۳۸۴- به‌اندازه توان خود جنبیدن
- ۳۸۵- کلاه به‌کلاه کردن
- ۳۸۶- وصله ناجور بودن
- ۳۸۷- خون خود را از دیگران
قرمزتر دانستن
- ۳۸۸- نفرین بی‌اثر بودن
- ۳۸۹- در فکر خود بودن (داستان)
- ۳۹۰- تیز بازی بیجا کردن
- ۳۹۱- رشوه، حلال کار بودن
- ۳۹۲- آدمک بودن
- ۳۹۳- در ذم تنهایی
- ۳۹۴- تنها آفریده نشدن / انسان
آفرینشی اجتماعی داشتن / در نیاز
یکدیگر بسر بردن
- ۳۹۵- عیب خود را موجه دانستن

	را دارد
۳۹۶- کولی‌بازی درآوردن	۳۹۶- به‌یوغ ... زن / به‌یوغ ...
۳۹۷- آفتاب پشت ابر نماندن	۳۹۷- جنازه زیر گِل نمی‌ماند
۳۹۸- با توپ و تشر جا نرفتن	۳۹۸- چاودار هستم. از ... خر باکی ندارم
۳۹۹- آسمان یکرنگ بودن	۳۹۹- «چهارتار» ^(۶۱) هم بروی ابریشم دوازده ^(۶۱)
	است
۴۰۰- جان در یک کالبد بودن	۴۰۰- نهار را اینجا خورد، دست را در خانه او می‌شوید
۴۰۱- از فقر مردن	۴۰۱- نهار را گرفته شام کنم، شام را بگیرم گم کنم
۴۰۲- باید قابلیت کار را دارا بودن	۴۰۲- آدم دهن‌گشاد نی‌نواز نمی‌شود
۴۰۳- آتش‌بیار معرکه بودن	۴۰۳- آتش ^(۶۲) پیش‌ده
۴۰۴- از خر برهنه پالان برداشتن	۴۰۴- از ... عرق می‌گیرد
۴۰۵- چشته‌خور شدن	۴۰۵- شغال چشته خورده مدام دم خندق می‌نشیند
۴۰۶- سرخوش زیستن	۴۰۶- پا روی پا، کشمش توی قندان، نشسته بر بالای پتار، صغرا کنارت، با کیف تمام
۴۰۷- میانسالی، پریدن جوانی	۴۰۷- [سن] که چهل شد، دیگر کشمکش است
۴۰۸- مظنه کردن	۴۰۸- دلو در چاه زدن
۴۰۹- امری عادی بودن و سخت نگرفتن	۴۰۹- چند تا بچه که یک‌جا باشند، کوزه‌ها بهم می‌خورند
۴۱۰- گوگیچه گرفتن در زیر فشار مرد سالاری	۴۱۰- بلاگردان «چه می‌دانم» بشوم، بلاگردان «چه نمی‌دانم» بشوم بلاگردان [زارا] حلیمه زن ذوالفقار بشوم، ذوالفقار می‌گوید حلیمه ج... است را بلاگردان بشوم. ^(۶۳)
۴۱۱- بجا عمل کردن	۴۱۱- چوب را از بغل می‌تراشند
۴۱۲- ارزن پاشیدن پایین نریختن / شلوغ بودن	۴۱۲- چوب را هوا بیندازی پایین نمی‌آید

- ۴۱۳- مترسک شدن
۴۱۴- حرف حرف می‌آورد باد برف
۴۱۵- حرف راست را یا بچه می‌زند یا «کچه» (۶۴)
۴۱۶- حرف که بخر ندارد تن تنها در خانه بنشین
ریش را بکنی بهتر است
۴۱۷- حرف را باید توی دهان پخت (پخته زد)
۴۱۸- حسنک لی‌لی را میگی، کنارکنار دیوار را
میگی [عیب] خودت را میذاری از من میگی
۴۱۹- حلال زاده است، هر جا برود برمی‌گردد
۴۲۰- حلیمه جو نمی‌خورد، گندم می‌خورد. کساد
که افتاد، تلخه می‌خورد
۴۲۱- حلیمه گاودوش (دوشنده) نبود می‌گفت:
شیردان/جوله کج است
۴۲۲- حمام بی‌عرق نمی‌شود
۴۲۳- دسته‌ای علف تازه نمایاند
۴۲۴- خاله اگر خ... داشت دایی می‌شد
۴۲۵-
۴۲۶- استخوان خالی را سگ بو نمی‌چیند
۴۲۷- ماست‌کش داماد خان هستم
۴۲۸- چشم «خانم جان» درد می‌کند، محمدرضا
می‌چروکد (خود را از درد جمع کردن)
۴۲۹- می‌خواهد پشت خانه‌ام را بکند
۴۳۰- می‌خواهی بکنی گت کونه ییاز
چله زمستان به دست بگیر دسته «گرواز» (۶۵)
۴۱۳- آدمک شدن
۴۱۴- حرف، حرف آوردن
۴۱۵- بچه، بی‌رنگ بودن
۴۱۶- از نفهمی‌ها رنجیدن
۴۱۷- سنجیده گفتن (داستان)
۴۱۸- عیب خویش را ندیدن
۴۱۹- سکه شاه ولایت بودن
۴۲۰- در اجبار سر فرود آوردن
۴۲۱- نقص خویش توجیه کردن
۴۲۲- رشوه دادن
۴۲۳- باغ سبز نمودن
۴۲۴- در اگر نبودن
۴۲۵- هرزه‌گرد بودن
۴۲۶- از چشم افتادن/ بی‌اعتبار
شدن/ از سکه افتادن
۴۲۷- با بال دیگری پرواز کردن/ با
نام دیگری پریدن
۴۲۸- با بیماری دیگری تسارض
کردن
۴۲۹- وجودش را نداشتن
۴۳۰- گنج خواستن رنج بردن



- ۴۳۱- خدایامرزد مرده را، پوشش داد زنده را
- ۴۳۲- خدایامرزی دارد/ خدا بیامرزد دستش کوتاه است
- ۴۳۳- خدا ترا عقل بدهد مرا دولت
- ۴۳۴- خدا دری را نیست که در دیگری را نگشاید
- ۴۳۵- خدا می‌دانست خر را شاخ نداد، غوک را دندان
- ۴۳۶- خدا نکند پیرهن آدم بد دریده/ پاره شود
- ۴۳۷- خر را گفتن ترا عروسی دعوت کردند گفت: یا می‌خواهند آب بکشن یا هیزم بیارن
- ۴۳۸- خر را بردند به باغ گل، عرعر می‌کرد: های گنگر
- ۴۳۹- خر، از لگد خر نمی‌میرد
- ۴۴۰- خیر خانه صاحبش را می‌داند
- ۴۴۱- اگر به دست بچه تیغ بدهی کمر ک...ش را می‌برد
- ۴۴۲- بچه را اگر به ترک اسب بگیری می‌گوید: عمو کلاه را چند خریدی
- ۴۴۳- بچه کوچک را اگر رو بدهی تو شلوارش ...
- ۴۴۴- بچه را اگر ک... نشان بدهی، خانه که رفت می‌گوید: مامان، مامان من گردن غاز می‌خواهم
- ۴۴۵- خر را باخ... می‌شناسند. قورباغه با دندان
- ۴۴۶- خر را جای خر می‌بندند، اسب را جای اسب.
- ۴۳۱- با ارث، وراث را از فلاکت دربردن/ وراث بی‌عرضه داشتن
- ۴۳۲- در قفای مرده بد نگفتن
- ۴۳۳- از بی‌عقلی کسی نالیدن
- ۴۳۴- توکل داشتن
- ۴۳۵- ذاتی بودن
- ۴۳۶- به بدنامی، نامی شدن .
- ۴۳۷- چشم طمع داشتن
- ۴۳۸- عقل به قدر همعت داشتن
- ۴۳۹- نسبت به دعوای بچه‌ها با گذشت بودن
- ۴۴۰- خیرخواه بودن و به خیر دست یافتن
- ۴۴۱- به بچه رو ندادن
- ۴۴۲- رو ندادن
- ۴۴۳- روداری کردن
- ۴۴۴- در حد فهم بچه به او آموختن
- ۴۴۵- شعور نداشتن
- ۴۴۶- مرتبه دانستن

- ۴۴۷- خواهرزاده به‌دایی‌اش می‌رود
- ۴۴۸- زین و برگ خر را به‌خانه قاطر نینداز
- ۴۴۹- خورش بی‌مایه، قارچ زمینی است و دنبان
گوسفند
- ۴۵۰- خورش را یک دفعه گرفتی دو وقت را بین
- ۴۵۱- دم ک... خر بروی، یا ...است یا لگد
- ۴۵۲- خر که از سر به‌طویله نمی‌رود ازک... ببر
- ۴۵۳- خرگوش و شاتوت دار (درخت شاتوت)
- ۴۵۴- خر کن رکاب بزن
- ۴۶۰- از پر دویدن پوزار پاره می‌شود
- ۴۶۱- خیلی شب‌های صاف را دیدم که گرفته باران
خیلی مالدارها را دیدم که هستی‌شان برباد
دادن
- خیلی بی‌مالها را دیدم که شدن قارون
- ۴۶۲- خیلی ک... خوبی دارد روی کیسه گردو هم
می‌نشیند
- ۴۶۳- عاٹله زیاد پخت زیاد دارد
- ۴۶۴- خیلی شال می‌بافت
- ۴۶۵- آب دهنی بود که از دهن ریخته شد
- ۴۶۶- چاکر که خانم/ خاتون شد، روز برفی می‌گوید
مرا با بادبزن، خنک کنید
- ۴۶۷- دیگران را خنده نزن که سر بچه‌ها می‌آد
- ۴۶۸- خانه علی آباد/ خانه‌ات آباد
- ۴۴۷- اصل به‌ریشه کشیدن
- ۴۴۸- بی‌قدر نکردن / ارزش هر
چیز را دانستن
- ۴۴۹- مفت تمام کردن
- ۴۵۰- قناعت را در نظر داشتن
- ۴۵۱- با نفهم نپریدن
- ۴۵۲- کوتاه آمدن/ لیج نکردن/
انعطاف داشتن
- ۴۵۳- بیکدیگر آشنایی نداشتن
- ۴۵۴- زبان باز بودن
- ۴۶۰- کوشش بی‌اندازه کردن
- ۴۶۱- زمانه را اعتبار نبودن
- ۴۶۲- خوش‌چس بودن و دم باد
نشستن
- ۴۶۳- عیالوار بودن
- ۴۶۴- ادعا داشتن
- ۴۶۵- به از دست‌داده‌ها
نیاندیشیدن
- ۴۶۶- خود را گم کردن
- ۴۶۷- در دم سخره گرفتن
- ۴۶۸- باغت آباد/ سخن آمرانه

- گفتن تاکید بربرهیز کردن
 ۴۶۹- در ذم سخن چینان
 ۴۷۰- آن روی سکه را ندیدن
 دیدی بد را ندیدی
 ۴۷۱- خون را با خون نمی‌شورند
 ۴۷۲- خون‌بها صد تومان، آبرو مثقال هزار تومان
 ۴۷۳- خوک و برنج خان
 ۴۷۳- بی‌چشم و رو بودن / چشم
 ترس را بستن
 ۴۷۴- از آغاز خود را نمودن
 ۴۷۵- سبک‌پا بودن
 ۴۷۶- بدپخت بودن
 ۴۷۷- پوست سگ به‌رو کشیدن
 ۴۷۸- حرمت‌دار نبودن
 ۴۷۹- از رنج دیگر غنودن
 ۴۸۰- هرکی به‌اصل خود رفتن
 ۴۸۱- از هول حلیم تو دیگ افتادن
 ۴۸۲- دغدغه داشتن / دل مشغولی
 مال را داشتن
 ۴۸۳- صاحب داشتن
 ۴۸۴- محیط تربیت موثر بودن
 ۴۶۹- خبرآور [پیام‌گر بدگو] دل را درد می‌آورد
 ۴۷۰- خوبی را دیدی بدی را ندیدی / خوب را
 دیدی بد را ندیدی
 ۴۷۱- خون را با خون نمی‌شورند
 ۴۷۲- خون‌بها صد تومان، آبرو مثقال هزار تومان
 ۴۷۳- خوک و برنج خان
 ۴۷۴- خیار که خیاره، جوانه‌اش «دیاره»^(۶۶)
 ۴۷۵- خوک را گفتند خانه‌ات خراب شد.
 گفت: زیر این درخت نشد آن درخت
 ۴۷۶- خوک بخوره پاره می‌شود
 ۴۷۷- پوست خوک به‌صورت گرفت
 ۴۷۸- گذر خوک و آیت‌الکرسی
 ۴۷۹- خیک شیره رودوش ماست (ما به‌دوش
 می‌کشیم)
 دهنه خیک توی دهان اوست
 ۴۸۰- بچه خوک خوک می‌شود
 ۴۸۱- «دابو» آش می‌دادند. به‌جای «کچه»^(۶۷)،
 «کترا»^(۶۸) بردند
 ۴۸۲- آدم پولدار دلش نمی‌خوابد. آدم فقیر ک...
 ۴۸۳- درخت اگر سیب دارد، صاحبش آن را می‌پاد
 ۴۸۴- آدم مالدار هرچه تهیدست شود، سی سال
 دارایی می‌کند، آدم گدا هرچه پولدار شود سی سال
 بگذرد باز گدایی می‌کند

- ۴۸۵- دارایی می‌جنباند، فقیری می‌نشانند
 ۴۸۶- درخت را گفتند، تبر می‌آید که ترا بزنند و بیندازد
 - گفت: می‌شناسم از جنس خودم است
 ۴۸۷- زیر درخت را طوری زد که سرخبردار نشد
 ۴۸۸- درخت بی‌ریشه را آب می‌برد
 ۴۸۹- داشتی به کار می‌آید نه نداشتی
 ۴۹۰- انبر را که تو اجاق گذاشتی آقا دزده باخبر می‌شود
 ۴۹۱- خانه داماد خبر نیست، تو خانه عروس‌ک... لگن پاره شد
 ۴۹۲- دایه این‌جا نشسته خ... تو اجاق افتاد و سوخت
 ۴۹۳- دایی نه خرگ... نه هیچی
 ۴۹۴- خرس خدا غول بیابان
 ۴۹۵- فتق خ... کی معلوم می‌شه؟ ج: هنگام شنا
 ۴۹۶- دو تاکله تو یک دیگ نمی‌پزد
 ۴۹۷- دوندگی از احمد (سگ دوزدن)، چلوی چرب و نرم برای محمد
 ۴۹۸- دختر نبی نامحرم ندی (- ندیده)
 ۴۹۹- گردوی دوجفتی / دوتایی / دوقلو
 ۵۰۰- به دست خرس خوابیده چوب نده
 ۵۰۱- دو دفعه نازبانو یک دفعه زلیخا
 ۵۰۲- دروغ غریبی خوش است، گوز در آسیاب
 ۵۰۳- در این هیروویر گاو همسایه آمد دم بریده
 ۴۸۵- با پول پریدن
 ۴۸۶- از ما برما بودن
 ۴۸۷- آب از آب تکان نخوردن
 ۴۸۸- اصل و نسب داشتن
 ۴۸۹- سرمایه ضامن زندگی بودن
 ۴۹۰- پیزی شل داشتن
 ۴۹۱- سودازدگی
 ۴۹۲- کاسه داغ‌تر از آتش بودن
 ۴۹۳- بند را آب دادن (داستان)
 ۴۹۴- نفهم بودن
 ۴۹۵- مچ گرفتن
 ۴۹۶- بی‌رقیب بودن
 ۴۹۷- از رنج دیگران گنج بردن
 ۴۹۸- آدم قرمساق نشنیده
 ۴۹۹- در یک کالبد بودن
 ۵۰۰- فتنه را نجنباندن
 ۵۰۱- بریک دوش نبودن
 ۵۰۲- در جای غریب قپی آمدن / خالی‌بندی کردن
 ۵۰۳- در میان حادثه ماندن

- ۵۰۴ در بند غم گذشته دنیا نباشیم
امروز را خوش دار شاید فردا نباشیم
- ۵۰۵ درد خروار می‌آد و مثقال میرود
- ۵۰۶ جای سوزن انداختن نیست
- ۵۰۷ سوزن فرو نمی‌رود می‌خواهد جوالدوز فرو کند
- ۵۰۸ دیر آمد پیروز آمد^(۶۹) / شیر آمد
- ۵۰۹ دریا پرسر و صداست، صبح، مادر یکی پیداست
- ۵۱۰ دریا و کلوخ (با کلوخ پر نمی‌شود)
- ۵۱۱ پیزی درزشل است
- ۵۱۲ دزد، دزد را زد خدا را خنده گرفت
- ۵۱۳ دزد دریده یقه صاحب خانه رامی‌گیرد
- ۵۱۴ از دست بدبده هرچه گرفتی مفت است
- ۵۱۵ دستش به‌خر نمی‌رسد، برسر پالان می‌کوبد
- ۵۱۶ دست به‌دست مرا برد تا «کل بس»
- ۵۱۷ دست خالی، روی سیاه
- ۵۱۸ از دست که دررفت دیگر حاجی را باید حاجی کلاه دید
- ۵۱۹ از دست آدم که در رفت مثل قاطر جفتک می‌زند
- ۵۲۰ خواهرخوانده
- ۵۲۱ دست دست را می‌شورد، دو تا دست برمی‌گردد رو را می‌شورد
- ۵۲۲ دوسره کوفتن
- ۵۰۴ در حال زیستن
- ۵۰۵ آسیب‌پذیر بودن، دیر درمان شدن
- ۵۰۶ سگ صاحب را نشناختن
- ۵۰۷ جا نداشتن
- ۵۰۸ شیر آمدن
- ۵۰۹ خودکرده را تدبیر نبودن (داستان)
- ۵۱۰ امری محال بودن
- ۵۱۱ خائن خایف بودن
- ۵۱۲ سر یکدیگر را تراشیدن
- ۵۱۳ دو غاز و نیم بالا داشتن
- ۵۱۴ مویی از خرس کندن
- ۵۱۵ عقده‌گشایی کردن
- ۵۱۶ دستی دستی باختن
- ۵۱۷ به‌خاطر فقر شرمنده بودن
- ۵۱۸ رندانه در رفتن
- ۵۱۹ تن ندادن
- ۵۲۰ هم‌خو شدن
- ۵۲۱ متحد بودن
- ۵۲۲ دورویی کردن

۵۲۳ ظاهر می‌ش باطنی گرگ
داشتن

۵۲۴ با زمان ساختن (ناگزیری)

۵۲۵ در ناگزیری کنار آمدن

۵۲۶ دوروی یک سکه بودن

۵۲۷ ناگزیر کوتاه آمدن

۵۲۸ به‌حاصل کوشش خود
امیدوار بودن

۵۲۹ گیر حریف افتادن

۵۳۰ ناشی‌گیری کردن

۵۳۱ دل‌شوره داشتن

۵۳۲ رازدار بودن

۵۳۳ رنج مردم‌داری کشیدن

۵۳۴ ناز داشتن / کردن

۵۳۵ حال زار را نمودن / در رنج

خویش سوختن اما ابراز نداشتن

۵۳۶ مجاب شدن (داستان)

۵۳۷ سیرمانی نداشتن

۵۳۸ «به‌پیوند مخدوف» سیرمانی
نداشتن

۵۲۳ از آدم دست بغل کرده بدنهاد باید ترسید

۵۲۴ دست که سرد است می‌گذارن ک... خر

۵۲۵ دست که سرد است می‌گذارن ک... سگ

۵۲۶ دشمن از در رفت، از «روچین»^(۷۰) آمد

یک جیب کم داشت با خرجین آمد

۵۲۷ دشمن را دیدی این جور سلام کن که کلاه از

سرت بیفتد

۵۲۸ کاشته را امید است

۵۲۹ افتاد توی تار عنکبوت

۵۳۰ دلاک ختنه‌گر نبود زد د... را برید

۵۳۱ دل دل را می‌خورد، ریه معده^(۷۱) را

۵۳۲ دل سفره نیست که بیش هرکس باز کنی

۵۳۳ دل را باید درد آورد، دل مردم را دست آورد

۵۳۴ دلش می‌خاد [میگه] سگ [م را] عار است

۵۳۵ درون ما را کشت، بیرون مردم را

۵۳۶ دماوند کوه با سیصد و شصت دره (دزّه)

ندیدم هنوز آدم دو سره

۵۳۷ اگر دماوند کوه پلوی سرد شود آب دریا اغوز،

سیرشدنی نیست

۵۳۸ دماوند کوه دشت (شالیزار) کاسب نمی‌شه

پنبه گرگان، ابریشم رشت همیشه

ماست گاو و شیر گوسفند، کشک همیشه

.....

۵۳۹. بی‌موقع انتظار نداشتن /

انتظار تشریفات نداشتن

۵۴۰. از آخر اول بودن

۵۴۱. با اعتبار دیگران نپردن

۵۴۲. درز را آب دادن / دسته‌گل

به آب دادن

۵۴۳. بی‌خیالی سرکردن

۵۴۴. در شهر هرت بودن

۵۴۵. کوچ‌چه علی‌چپ زدن

۵۴۶. با امکان موجود قانع بودن

۵۴۷. امکانی برای پریدن نبودن

۵۴۸. جورکش بودن / شدن

۵۴۹. در حساب بیگانه بودن

۵۵۰. چشم‌تنگ بودن

۵۵۱. هرچی به‌اصلش

۵۵۲. با زمانه ساختن

۵۵۳. دوغ ندادن و کوزه شکستن

۵۵۴. از نتیجه کار خود فایده نبردن

۵۵۵. پشت یخ نوشتن

۵۵۶. خمیازه چیزی کشیدن

۵۵۷. مشت را منطق ادب دانستن

۵۳۹. آدم دنبال افتاده پیاز چلو می‌خورد

۵۴۰. آدم دنبال افتاده برگشتنی پیش است

۵۴۱. دم چسبانده شده دم نمی‌شود

۵۴۲. پل دنگ را آب داد

۵۴۳. دنیا را آب بیرد او را خواب می‌برد

۵۴۴. دنیا را ببین چه فیس (فیس)ه

گوگال هم رئیس

۵۴۵. دنیا را ببین چه «وک و ویر» (۷۲) داره

آقا را ببین نقشین ... داره

۵۴۶. دور دنیا را دارم، چهار خروار را دارم

۵۴۷. با دست بسته کشتی نمی‌شود، گرفت

۵۴۸. گوساله بسته

۵۴۹. دوستی، دوستی است، کاکو برادر مادر است

۵۵۰. دوگیر* (= دوغ گیرنده) از دوگیر بدش می‌آد

صاحب‌خانه از هر دو

۵۵۱. کره دلل، دلل می‌شود

۵۵۲. دانا می‌داند که با زمانه می‌رود

نادان نمی‌داند که غم زمانه می‌خورد

۵۵۳. دوغ نمی‌دهی چرا کوزه می‌شکنی

۵۵۴. خریدار برنج، پلو می‌خورد، برنج فروش،

نیم‌دانه

۵۵۵. باشد وعده کنس (= ازگیل)

۵۵۶. دهانم آب افتاد

۵۵۷. دهانی که راه مشت را نمی‌داند، هرگه‌ایی را

- می‌خورد
 ۵۵۸ دود از کنده بلند می‌شود
 ۵۵۹ مهندس راه دور، چاه‌کن از آب درمی‌آد
 ۵۶۰ دیگر گوشم را کشیدم
 ۵۶۱ دغال را هرچه بسابی سیاهی‌اش در نمی‌رود
 ۵۶۲ راه می‌روی پیش (جلو) را بین
 ک... که میدی ریش را بین
 ۵۶۳ خر رحمت را سوار شد
 ۵۶۴ ک... رد کرده به کپل می‌خورد
 ۵۶۵ رضا می‌گوید: دنیا کهنه را می‌خواهم چکار
 خانه‌ایی که سویی ندارد (رونق) می‌خواهم چکار
 یک تن هستم، کفن زیادی را می‌خواهم چکار
 روزی که مردم گریه و زاری را می‌خواهم چکار
 ۵۶۶ رنگ دیگ رنگی نیست
 ۵۶۷ ریشی که از صورتم تراشیده شد، ک...
 هرخری که می‌خواهد برود
 ۵۶۸ پسر را داشتند ختنه می‌کردند، دختر جیغ
 می‌کشید
 - گفتند: چرا جیغ می‌زنی
 - گفت: برای من دارند تیز می‌کنند
 ۵۶۹ لته بود دندان آمد/ درآمد
 ۵۷۰ جای زخم نمی‌ماند، نشان حرف می‌ماند
 ۵۷۱ زردزرد/ کبود کبود
 ۵۷۲ چک چک چشمه
 ۵۵۸ جوهر داشتن
 ۵۵۹ آواز دهل شنیدن
 ۵۶۰ تجربه کردن
 ۵۶۱ بنیادی بد داشتن
 ۵۶۲ رو مرز خود راه رفتن
 ۵۶۳ غزل خداحافظی را خواندن
 ۵۶۴ پیش‌آمد کردن
 ۵۶۵ در سوک زندگی مردن
 ۵۶۶ بالاتر از سیاهی رنگی نبودن
 ۵۶۷ خویش بریده را به‌خویش
 نگرفتن
 ۵۶۸ عاقبت‌اندیش بودن
 ۵۶۹ به‌ریشه توجه داشتن/
 به‌اصل توجه داشتن
 ۵۷۰ زخم زبان، جان‌ستان بودن
 (داستان)
 ۵۷۱ نزار بودن
 ۵۷۲ آب باریکه داشتن

- ۵۷۳ زمستون روز، پیرزن گوز
 ۵۷۴ سرمایه زن، عقده روی دل است
 ۵۷۵ دارایی زن غده روی پیشانی است
 ۵۷۶ زن باش میان ترکمن باش
 ۵۷۷ یکی از دنده‌های زن کم است
 ۵۷۸ زن داریم زنک داریم، خانه ... زنک داریم
 ۵۷۹ زن را شوهر دارد، بار را باربند
 ۵۸۰ زن را مربوط به‌عبای آخوند نیست
 ۵۸۱ زن را شریک باش، مال را شریک نباش
 ۵۸۲ زبان چکشی حتی بکشی
 ۵۸۳ زبان خوش (خوش) جان را بکش (گرفتن)
 ۵۸۴ زبان است که بلا می‌آرد زبان است که پلو
 ۵۸۵ زبان گوشت است و لته پوست
 ۵۸۶ زبان دراز ندارد، قدم بردار
 ۵۸۷ زبانش کلون بسته است
 ۵۸۸ سینه سرخ [خودش] چی است که طاقت
 گلوله داشته باشد
 ۵۸۹ ک... سینه سرخ را دارد، می‌خواهد تخم غاز
 بگذارد
 ۵۹۰ سینه سرخ که این است، چربی‌اش کدام
 است
 ۵۹۱ استخوان سینه سرخ فانه «بلو»^(۷۳) نمی‌شود
 ۵۹۲ نان بی‌پشت رو
 ۵۹۳ سیر خورده
 ۵۷۳ کوتاهی روز
 ۵۷۴ زن تحقیری / ستیزی
 ۵۷۵ زن تحقیری / مرد سالاری
 ۵۷۶ عقیف بودن
 ۵۷۷ توجیه مردسالارانه در تحقیر
 زن دانستن
 ۵۷۸ زنان در عمل یکسان نبودن
 ۵۷۹ مرد مدیری
 ۵۸۰ زن را شریک زندگی
 ندانستن
 ۵۸۱ تنگ‌چشمی بازاری داشتن
 ۵۸۲ با چرب‌زبانی سربریدن
 ۵۸۳ با پنبه سربریدن
 ۵۸۴ عنان زبان را داشتن
 ۵۸۵ حرف‌های بی‌پایه گفتن
 ۵۸۶ به‌عمل پرداختن
 ۵۸۷ آرد به‌دهن بودن
 ۵۸۸ ظرفیت واقع‌ای را داشتن
 ۵۸۹ بیش از ظرفیت پریدن
 ۵۹۰ نامی میان تهی داشتن
 ۵۹۱ به‌کار نیامدن
 ۵۹۲ چهره نداشتن
 ۵۹۳ بلندنظر

۵۹۴. خوش ظاهر بدباطن بودن
 ۵۹۵. مطرّف بودن
 ۵۹۶. آرام نداشتن
 ۵۹۷. بودن
 ۵۹۸. سرسری گرفتن
 ۵۹۹. مجال نداشتن
 ۶۰۰. قر و غمره داشتن
 ۶۰۱. شاخ به شاخ شدن
 ۶۰۲. بی‌حریف غریدن
 ۶۰۳. امری محال بودن
 ۶۰۴. تظاهر داشتن
 ۶۰۵. حفظ ظاهر کردن
 ۶۰۶. آفتابه خرج لثیم کردن
 ۶۰۷. در خوردن تعارف نداشتن
 ۶۰۸. کوچکی و پادویی کردن
 ۶۰۹. ظاهر ملاک نبودن
 ۶۱۰. چاره کار نبودن
 ۶۱۱. فامیلی دوری داشتن
 ۶۱۲. امکان بزرگی در انحصار بزرگان بودن / تنها نک دماغ خود را دیدن
 ۶۱۳. تمیز بودن / به دست و پا چلفت‌ها اشاره داشتن
 ۵۹۴. سر به زیر دم دار
 ۵۹۵. سیر چه داند غم گشنه را
 ۵۹۶. رواجاق است می‌یزد، در راه است می‌جهد
 ۵۹۷. سر باشد کلاه از بخارا می‌آید
 ۵۹۸. سریشم نگرفته آش / آش آبکی
 ۵۹۹. سرسر، کلاه کلاه
 ۶۰۰. سرشاه ببادایی بیا، روغن و آب قاطی بیا
 ۶۰۱. سر به سر رفتن و روهم غلتیدن
 ۶۰۲. سرکه تا آب ندید تنده
 ۶۰۳. سرکه از ک... مادر درآمد، دیگر جای اولش بر نمی‌گردد
 ۶۰۴. سر پوشیده (باحجاب)، ک... برهنه /
 ۶۰۵. سر ندارم شب شامی
 ک... برهنه و برو بیایی
 ۶۰۶. سر بار، لنگه را می‌کشد
 ۶۰۷. سر سفره کاکو (= دایی) خواهرزاده ندارد
 ۶۰۸. سگ باش، شغال باش، برادر کوچک نباش
 ۶۰۹. سگ را با مو نمی‌شود شناخت
 ۶۱۰. سگ را به زور نمی‌شود به شکار برد
 ۶۱۱. سگ شاشیده، شتک پاشیده
 ۶۱۲. کوچکزاده، بزرگزاده^(۷۴) نمی‌شود و آدمک...
 ،کربلایی (نمی‌شود)
 ۶۱۳. سگ به اون سگی جا خواب خود را دست می‌کشد /
 سگ به اون سکی محل نشستنش را تمیز می‌کند

- ۶۱۴ سگی که تعریفش را بکنی تخم‌مرغ خور می‌شود
- ۶۱۵ دست سگ را خاکستر داغ ریختند
- ۶۱۶ دم سگ را لگد نکن
- ۶۱۷ چوب تو دهان سگ نکن
- ۶۱۸ سگ، آن سگ می‌کند / سگسه‌ایی می‌ریند
- ۶۱۹ سگ، ... سگ دارد / ...
- ۶۲۰ سگ در پیش خانه‌اش درنده است
- ۶۲۱ سگ که چاق و چله شد صاحبش را می‌گیرد
- ۶۲۲ سگ که سیر شد قلیه ترش می‌شود
- ۶۲۳ سگ که گه خورد گه خوردنش را ترک نمی‌کند
- ۶۲۴ سگ و گربه
- ۶۲۵ سگی که عوعو می‌کند با تکه‌ای [غذا] دهنش را ببند
- ۶۲۶ به سگ می‌گویند چرا ... می‌خوری، - می‌گوید از ناعلاجی
- ۶۲۷ سگ مگر خانه ساز است، سگ کنار دیوارها دراز است
- ۶۲۸ مهربانی سگ علت ناتوانی است
- ۶۲۹ سگ باید صاحب داشته باشد
- ۶۳۰ سگ استخوان می‌خورد به اندازه سوراخ ک...ش می‌خورد
- ۶۳۱ سنگ که می‌زنی، انتظار کلوخ را داشته باش
- ۶۱۴ خودباختگی
- ۶۱۵ آتش پا بودن / سگ پاسوخته بودن
- ۶۱۶ عسس بیا منو بگیر، نبودن
- ۶۱۷ شر خری نکردن
- ۶۱۸ انتظار فوق‌العاده نداشتن
- ۶۱۹ انتظار فوق‌العاده نداشتن
- ۶۲۰ مرد بیابان نبودن
- ۶۲۱ خودباختگی
- ۶۲۲ سیری و جفتک پرانی
- ۶۲۳ ترک عادت محال بودن
- ۶۲۴ دائم به هم پریدن
- ۶۲۵ حق سکوت دادن
- ۶۲۶ گریزی نداشتن / چاره‌ای نبودن
- ۶۲۷ بی‌عرضه بودن
- ۶۲۸ از ناچاری دم لابه کردن
- ۶۲۹ در تربیت بچه‌ها کوشیدن
- ۶۳۰ به اندازه پریدن
- ۶۳۱ هر تکی راه پاتک به دنبالش داشتن

- ۶۳۲ سنگ مفت فلاخن مفت
 ۶۳۳ سنگ را باید به سنگ بسابی تا گرد بلند شود
 ۶۳۴ سر زخم را نمک نپاش
 ۶۳۵ نه درخت سرو سایه دارد [که بیاسایی] نه
 همسایه بیلاقرو (۷۵) همسایه [می‌شود]
 ۶۳۶ سه چیز به دنیا دل را درد آورد درد
 اول عشق است گونه را کند زرد
 دوم بیکسی تن تنها شود فرد
 سوم مفلسی، گردن را کج آورد مرد
 ۶۳۷ سیر بده سبزی بده، حلیمه میخاد آش بپزه
 ۶۳۸ شاخ گاو شاخزن را باید داغ کرد
 ۶۳۹ شاه را به گدا سربه کار است
 ۶۴۰ از زوزه‌های شغال «مرغ مرگی» * نمی‌افتد
 ۶۴۱ از زوزه‌های شغال آب دریا کم نمی‌شود
 ۶۴۲ مردن شغال یک طرف سیخ کردنش
 یک طرف
 ۶۴۳ شغال وقتی لاشه مرداری را دید، روی بلندی
 میرود و رو نشیمن می‌نشیند و زوزه می‌کشد که:
 رفقا جمع شوید
 ۶۴۴ شغال به خروس گفت: روی برف چرا گرد و
 خاک هوا می‌دهی
 ۶۴۵ شغال که به بن‌بست افتاد [برای فرار] ...
 ۶۴۶ به دست شغال، شکمبه گاو
 ۶۳۲ بهتر از هیچ بودن
 ۶۳۳ پول را برای سود به گردش
 انداختن
 ۶۳۴ نمک رو زخم پاشیدن / دل را
 به درد آوردن
 ۶۳۵ به کوچندگان دل نبستن
 ۶۳۶ سوز ناله‌های انسانی در کنار
 مطرفان بیدرد
 ۶۳۷ با امکان دیگران پریدن
 ۶۳۸ شاخ شکستن
 ۶۳۹ بی‌نیاز نبودن
 ۶۴۰ یاوه‌سرایی‌ها در عمل موثر
 نبودن / به نفرین اعتقاد نداشتن
 ۶۴۱ یاوه‌های بیخود سردادن
 ۶۴۲ زخم زبان زدن
 ۶۴۳ عبرت گرفتن / حرمت
 دوستی داشتن
 ۶۴۴ پی بهانه بودن
 ۶۴۵ عکس‌العمل نشان دادن
 ۶۴۶ میش را به گرگ سپردن

- ۶۴۷ زیر دم شغال سایه نیست
۶۴۸ دوی شغال سگ است
۶۴۹ چشته خوری شغال را می‌خواهی بگیری،
بوته را بکش
۶۵۰ اگر کار شغال باشد «کسو»^(۷۵+۱) بخورد،
خوک، تل شالی روی درخت را می‌خواباند
۶۵۱ شغال که پیش می‌رود پی‌اش را می‌پاید
۶۵۲ شغال که چشته خورد، به‌دريا می‌زند
۶۵۳ شغال که به‌سنگدان رسید قهر می‌کند
۶۵۴ باربند شتر، برای خر خرواریست/ خروار خر
است
۶۵۵ شتر* جانور بزرگی است شاید تخم نیز
بگذارد
۶۵۶ شتر گردنش خیلی بزرگ است هفت سرش
را که نمی‌زنند
۶۵۷ برای خودش آمرزش گذاشت
۶۵۸ شش درم^(۷۶) [شاید گرم] برنج «کتر»^(۷۶) را
می‌خواهد چکار
۶۵۹ شکار (صید) به‌تور «دازدار»^(۷۷) می‌افتد
۶۶۰ شکسته «لرم»* روسر «کوتتا»* است
۶۶۱ شمع را خورده آقا را می‌خورد
۶۶۲ شمشیر را کجا می‌گذاشت، تو طویله پدر
پدر ساخته تو
۶۶۳ شمع‌ی که خانه را واجب است مسجد را
«کمل» دود می‌کنند.
۶۶۴ شب گریه، روز ناله شد کارم
- ۶۴۷ سایه‌نشین را سایه نبودن
۶۴۸ حریف تراشیدن
۶۴۹ آب را از سرچشمه بستن
۶۵۰ امری محال بودن
۶۵۱ جانب احتیاط را داشتن
۶۵۲ چشته‌خور شدن
۶۵۳ به‌بهانه‌ای پاپس کشیدن
۶۵۴ سطوت بزرگی داشتن
۶۵۵ محال نبودن
۶۵۶ آزار به‌اندازه کردن
۶۵۷ خوش‌نام بودن
۶۵۸ تهیدستی و تشریفات
۶۵۹ بداقبالی شکارچی
۶۶۰ جور دیگری راکشیدن
۶۶۱ شیش انگشتی
۶۶۲ دروغ بافتن (داستان)
۶۶۳ اول وجود
۶۶۴ توکل داشتن

- یارب ناامید نکن تو این گدا را
 ۶۶۵ شوخی و راستی از یک سوراخ درمیاد
 ۶۶۵ برای هر حرفی زمینه جدی
 قایل شدن
 ۶۶۶ هم یار و همکار بودن
 ۶۶۷ سیاه‌بازار بودن / هرکی
 هرکی
 ۶۶۸ به موقع جنبیدن
 ۶۶۹ خود نمودن
 ۶۷۰ غم دیگران چرا خوردن
 ۶۷۱ شهر هرت بودن
 ۶۷۲ شرایط خویش را تحمیل
 کردن
 ۶۷۳ جاخالی کردن
 ۶۷۴ در دعوی خانوادگی جانبی را
 نداشتن
 ۶۷۵ عنان ملک خویش را داشتن
 ۶۷۶ حفظ ظاهر کردن
 ۶۷۷ آب از دست نچکیدن
 ۶۷۸ - ک... به آب سرد زدن
 ۶۷۹ عیب خود ندیدن
 یارب ناامید نکن تو این گدا را
 ۶۶۵ شوخی و راستی از یک سوراخ درمیاد
 ۶۶۶ شب زن است، روز مرد
 ۶۶۷ شب سیاه و گاو سیاه
 ۶۶۸ شب کور چاره کارش را تا روز است باید بکند
 ۶۶۹ «شونگ گر»^(۷۸) شوهر میخاد
 ۶۷۰ مال خودم را تنهایی می‌خورم، غصه مردم را
 شریکی
 ۶۷۱ شهری که شغال می‌بندد و موش باز می‌کند
 شهر نیست
 ۶۷۲ زور خودش را می‌بیند، برای ما پشتواره
 می‌بندد
 ۶۷۳ جل و پلاس مان را جمع کنیم که اینجا جای
 خربستن ما نیست
 ۶۷۴ ما بودیم زن و شوهر، تو آمدی (خودت را
 قاطی کردی) میان ما شدی ...
 ۶۷۵ خر خودم است میخام از پشت سوار شوم
 ۶۷۶ خودش دوغ می‌خورد، سگش را کره می‌دهد
 ۶۷۷ ... خودش را غریبل می‌کند، نخودهاش را
 دوباره آبگوشت می‌کند می‌خورد
 ۶۷۸ - ک...م را می‌گذارم توی آب یخ
 ۶۷۹ ... دم ک... را نمی‌گویی (که پرصداست)
 پشه‌ی پشت ک... مردم را می‌گویی [که دیدنی
 نیست]

- ۶۸۰ برای کو... می‌کند [به‌موقع خود را قاطی کردند]
- ۶۸۱ به ک...ش می‌گه هم‌رام نیا بومیدی
- ۶۸۲ پوست ک...ت را بخور منت قصاب را نکش
- ۶۸۳ گاو خودمان است به ک...ش می‌ذارم
- ۶۸۴ ... خودش و ... سگ را باهم فرق نمیده
- ۶۸۵ پا خودت را به پای خوک نبند
- ۶۸۶ دوغ محله‌ات را بخور، ماست جای غریب رانخور
- ۶۸۷ مالت را خوب نگه داشته باش از همسایه گله نکن
- ۶۸۸ سر قبر مرده‌اش برود، یک مشت خاک نگیره برنمی‌گردد
- ۶۸۹ خاک سر ملک را بخور، زر ملک مردم را نخور
- ۶۹۰ سمت خود دویدن / همیشه نفع خود را در نظر داشتن
- ۶۹۱ شیر رفت زندان، شغال آمد به میدان
- ۶۹۲ جاسوخته شیر خوب نمی‌شود با ک... سیدگ...
- ۶۹۳ شیر که پیر شد، شغال با خ...ش بازی می‌کند
- ۶۹۴ روی کمند شیر شغال نمی‌تواند شکار کند
- ۶۹۵ شیر مست بره می‌خاد «شیش پولی ارزن» (بره چاق و چله می‌خاد با دو عباسی / یک شاهی)
- ۶۸۰ خود را بُردادن
- ۶۸۱ تفرعن داشتن
- ۶۸۲ نان بی‌منت خوردن
- ۶۸۳ عنان مال خود را داشتن
- ۶۸۴ قوه تمیز نداشتن
- ۶۸۵ عنان خویش به آدم نفهم ندادن
- ۶۸۶ منت آب دوغ نکشیدن
- ۶۸۷ بیا بودن
- ۶۸۸ دست بگیر داشتن
- ۶۸۹ نان بی‌منت خوردن
- ۶۹۰ بی‌گذشت بودن / سنگ خود را به‌سینه زدن
- ۶۹۱ سفلگان میدان گرفتن
- ۶۹۲ جز آوردن
- ۶۹۳ از پیری زبون بودن
- ۶۹۴ سطوت داشتن
- ۶۹۵ خوب و ارزان خواستن

- ۶۹۶- کبوتری که یک عباسی ارزش دارد، یا کریم نمی‌خواند
- ۶۹۷- موی ک... شیطان
- ۶۹۸- صف کشیدن
- ۶۹۹- صاحب به‌سر بهتر است تا سفال به‌سر
- ۷۰۰- صدتا چاقو بسازد یکی دسته ندارد
- ۷۰۱- صدتا کلاغ سیاه را تیرکمانی بس است
- ۷۰۲- صد تا دوست داشته باش، یکی دشمن نداشته باش
- ۷۰۳- صدا را خواباندی (گوز)، بورا می‌خای چکار کنی
- ۷۰۴- صدمن گوشت آهو به‌یک چس تازی نمی‌ارزد
- ۷۰۵- صغراخانم، چرا شوهر نکردی؟ ج: اگر اقبال داشتم شوهر می‌کردم. بچه می‌کردم. بچه‌ام می‌رفت کوچه و خیابان بازی می‌کرد، دعوا می‌کرد. آن وقت بچه‌ها به‌او می‌گفتند: مادرت را گ... .
- ۷۰۶- بچه یتیم
- ۷۰۷- صلی علی نکبتی، نشسته ک... «پتی» (۷۹)
- ۷۰۸- با صلوات خربار نمی‌شود
- ۷۰۹- چشم عاشق کور است
- ۷۱۰- عاشق واق‌واق زن، دور بازار می‌رود
- ۷۱۱- در کیسه‌اش چُس ندارد، مندل را قیقاج می‌بندد
- ۶۹۶- توقع بی‌جا داشتن
- ۶۹۷- خرمگس معرکه بودن
- ۶۹۸- مفت خوردن
- ۶۹۹- برسر خان مان بودن
- ۷۰۰- صدتا یک غاز / صدتا قبا دوختن و آستین نداشتن
- ۷۰۱- لشکر سیاهی به‌کار نیامدن
- ۷۰۲- مردمدار بودن
- ۷۰۳- راز آشکار شدن
- ۷۰۴- منت آبدوغ نکشیدن
- ۷۰۵- عقده‌گشایی کردن
- ۷۰۶- بی‌کس بودن
- ۷۰۷- سرخر داشتن
- ۷۰۸- پی‌کار را داشتن / پا پیش گذاشتن آستین همت را بالا زدن
- ۷۰۹- چشمان شیفته داشتن
- ۷۱۰- پز عالی جیب خالی داشتن
- ۷۱۱- عشق را به‌چشم دل ندیدن

- ۷۱۲ - عاقل به اشاره، جاهل باتبیر «پشتی»^(۸۰)
 ۷۱۳ - در هماس با عزرائیل^(۸۱)
 ۷۱۴ - زنبور عسل که بی‌دولت (صاحب) شد، پایینی می‌رود
 ۷۱۵ - عقل یار خوبی است
 ۷۱۶ - علم رخت کردن
 ۷۱۷ - کلاه علی، تفنگ علی
 ۷۱۸ - عهد کردم که نرگس نکارم
 آن‌جا که نرگس بکارن کار ندارم
 بنفشه نچینم، گل را بو برندارم
 جا دست یار را من واگشت ندارم
 نیام سر راه دامت نگیرم
 بمیرم در خود/ برای خود، نامت نگیرم
 ۷۱۹ - مانند طبل زن یزید و علمدار امام حسین است
 ۷۲۰ - فقط تو «فرنی»^(۸۲) نمک نکرده
 ۷۲۱ - آدم فقیر حرفش بخر ندارد
 ۷۲۲ - آدم فقیر را توی زنبیل آهنی هم گذاشتن، خ...ش از زیر معلوم بود
 ۷۲۳ - آدم فقیر بود و نبودش سو ندارد
 ۷۲۴ - آدم فقیر کذخدا را می‌خواهد چکار
 گوسفند لاغر بره را می‌خواهد چکار
 شش درم/ گرم برنج «کترا» را می‌خواهد چکار
 آدم فراری راه راست را می‌خواهد چکار
 ۷۲۵ - فلک ماست چغندر خورده ک...ش را طرف
 ۷۱۲ - باهرکس به‌زبان‌ش
 ۷۱۳ - زن باره بودن
 ۷۱۴ - در هرکاری مدیر داشتن
 ۷۱۵ - منطق عقلی داشتن
 ۷۱۶ - غوغا برپا نمودن
 ۷۱۷ - از درآمد خود برای خود هزینه کردن
 ۷۱۸ - پابند به‌عهد بودن
 ۷۱۹ - دو چهره زیستن
 ۷۲۰ - به‌همه کار دست زدن
 ۷۲۱ - اعتبار نداشتن
 ۷۲۲ - بدبیاری، بداقبالی
 ۷۲۳ - نامی نداشتن
 ۷۲۴ - در آرزو مردن
 ۷۲۵ - خوش‌اقبالی - آمد داشتن

ماکرد

۷۲۶ - «فیه»^(۸۳) ماند و «لیفا»^(۸۴)

۷۲۶ - رنج بی‌برداشتن / از گله گرد

نصیب شدن

۷۲۷ - دم ک... قاطر چرا می‌روی که برات جفتک

۷۲۷ - با نفهم نپزیدن / با مردم

بیاره

نفهم معاشر نشدن

۷۲۸ - قرض صد و سی باشه یار مجلسی باشه

۷۲۸ - یاری مردم پسند داشتن

۷۲۹ - بچه زاغ قرقی نمیشه

۷۲۹ - امری محال بودن

۷۳۰ - «قشنینگ کره»^(۸۵) را نمی‌فروشد

۷۳۰ - زیر بار نرفتن

۷۳۱ - رویگری و شالیکاری

۷۳۱ - هرکی به کارش

۷۳۲ - پیش کر چه ... ی، پیش کور چه برقصی

۷۳۲ - درک رابطه نداشتن

۷۳۳ - فتح خ... کی عیان است... هنگام شنا

۷۳۳ - میج گرفتن

۷۳۴ - کار آن کس می‌کند که عمر نمی‌کند

۷۳۴ - آب زیرکاه بودن

پیش اجاق نشسته «چمر»^(۸۶) نمی‌کند

۷۳۵ - کار را پول به‌انجام می‌رساند، جنگ را

۷۳۵ - پول و زور حلال مشکلات

شمشیر

بودن

۷۳۶ - کارد هرچه تیز باشد غلافش را نمی‌برد

۷۳۶ - عقده خویشی نبریدن

۷۳۷ - کار را ورزو می‌کند، ماده گاو لمیده می‌ریند

۷۳۷ - زحمت دیگری را به‌نام

خویش انگاشتن

۷۳۸ - کار را باید دست کند، چشم ببیند حظ کند

۷۳۸ - از کار خویش لذت بردن

۷۳۹ - کارکردن ک... مسین می‌خواهد ک... آهنین

۷۳۹ - سختی کار و زندگی را

نمایاندن

۷۴۰ - هنگام کارکردن یکی هستم. هنگام خوردن

۷۴۰ - خوش نشین داشتن

صدتا

۷۴۱ - کاظم نفتی اسب است

۷۴۱ - به‌هردری سرکشیدن

۷۴۲ - پاتاوه پوش سوار زین شد / ^(۸۷) زین سوار

۷۴۲ - تازه به‌دوران رسیده‌های

شد [صاحب اسب‌سواری شد]

متفرعن

- بشقاب چلوخور اتاق دار شد [صاحب خانه و زندگی شد] (۸۸)
- ۷۴۳ - کاه مال تو نیست، انبار کاه هم مال تو نیست؟
- ۷۴۴ - «کتین» (۸۹)، «کترا» (۹۰) دارد «توسری خور» (۹۱) شاگرد
- ۷۴۵ - کتین، کُنده دارد. خ... مال [برای خود] نوکر
- ۷۴۶ - با «کچیل» (۹۲) سگ می‌گیرد
- ۷۴۷ - با «کچیل» نمی‌شود سگ گرفت
- ۷۴۸ - کدبانو که دوتا شد، ظرف و ظروف نشسته می‌ماند
- ۷۴۹ - کدام گالش می‌گوید دو غم ترش است
- ۷۵۰ - مرغ کرج هرچه خاک را بهم بریزد روسرش می‌کند
- ۷۵۱ - پر مرغ نزن
- ۷۵۲ - مرغی که تخم نمی‌کند، کلاغ در هوا مرغ من
- ۷۵۳ - کرم زمینه است
- ۷۵۴ - کره از مادر بزرگتر است
- ۷۵۵ - ... را ... کچل امیر، جرمش داد پارچه بسته ک...
- ۷۵۶ - کار ... نیست بگوزد
- ۷۵۷ - ... نکرده ک...ش را باد داد
- ۷۵۸ - بغل ... مگر کبابی بود
- ۷۵۹ - ... بده، کلاه بده، دو غاز نیم بالا بده
- ۷۶۰ - کسی که شصت را خورد سی را نیز می‌خورد
- ۷۴۳ - در ذم پرخوری کردن
- ۷۴۴ - در سزاوار امکان نبودن
- ۷۴۵ - درخور نبودن
- ۷۴۶ - پرفریب بودن
- ۷۴۷ - محال بودن
- ۷۴۸ - تداخل کردن / شدن
- ۷۴۹ - رومال نزدن
- ۷۵۰ - تف سربالا بودن
- ۷۵۱ - زخم زبان زدن
- ۷۵۲ - نزدیکان بائمر باید داشتن
- ۷۵۳ - وارد بودن / بسیار وارد بودن
- ۷۵۴ - قوز بالا قوز شدن
- ۷۵۵ - جور دیگری را کشیدن
- ۷۵۶ - عرضه نداشتن
- ۷۵۷ - بیگذر آب زدن
- ۷۵۸ - امید عبث داشتن
- ۷۵۹ - دو قرت و نیم بالا داشتن
- ۷۶۰ - آب از سرگذشتن

- ۷۶۱ - را می‌زند، باعث هندوانه را می‌کند
 ۷۶۲ - تپاله رو تپاله
 ۷۶۳ - کفرسک مرا درنیاور
 ۷۶۴ - کفگیر را مگر سگ برد
 ۷۶۵ - کک را رو هوا می‌زند
 ۷۶۶ - کلاه بد روسر صاحبش
 ۷۶۷ - لانه کلاغ می‌نماید
 ۷۶۸ - کلاغ سرش را نوک زد
 ۷۶۹ - کلاه را از سر برق می‌گیرد
 ۷۷۰ - کلاه مفت، گردو مفت
 ۷۷۱ - کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد
 ۷۷۲ - به کچل گفتند: زلف نمی‌داری. گفت: قرتی
 بازی خوشم نمی‌آید
 ۷۷۳ - کچل مُرد، کور نازنین شد
 ۷۷۴ - اسب «کل بن»^(۹۴) یورتمه نمی‌رود
 ۷۷۵ - به کچل پلو نمی‌دهند می‌گوید: شیرۀ خرمالو
 را بیشتر بریز
 ۷۷۶ - «کل خنه»^(۹۵) هم مرد است
 ۷۷۷ - گردو دارد، بازی می‌کند
 ۷۷۸ - گاو دم‌کوتاه را که مگس افتاد، جفتک
 میندازد
 ۷۷۹ - کلاه کچل است وعصای کور
 ۷۸۰ - «واش»^(۹۶) در طویله طراوت ندارد
- ۷۶۱ - ضعف را بنحوی توجیه
 کردن
 ۷۶۲ - پول روپول رفتن
 ۷۶۳ - آن روی سگ را بالا آوردن
 ۷۶۴ - به مهمانی دور نرفتن
 ۷۶۵ - تیز بودن / پشه را نعل کردن
 ۷۶۶ - ضمانت داشتن
 ۷۶۷ - کسی را نمودن / گرفتن
 ۷۶۸ - پر آتش زدن / باخبر شدن
 ۷۶۹ - تیز بودن / رودست نخوردن
 ۷۷۰ - سنگ و گنجشک مفت
 داشتن / مجانی آزمودن
 ۷۷۱ - از رنج خود بهره نبردن
 ۷۷۲ - کوتاه نیامدن
 ۷۷۳ - ناگزیر بودن
 ۷۷۴ - قابل نبودن
 ۷۷۵ - روداری کردن
 ۷۷۶ - بیگنر به آب نزدن /
 ۷۷۷ - با پول پریدن
 ۷۷۸ - کک تو تمبان افتادن
 ۷۷۹ - همدم وقت تنگ بودن /
 فقیر دوست بودن
 ۷۸۰ - به امکان خودی بی‌اعتنا

- بودن
- ۷۸۱ - تقدیر را تدبیر نبودن «کلو سنگ دشت»^(۹۷) منزل جعفری است
گوشت خر را خدا برای گرگ آفریده است
- ۷۸۲ - نه آتش به زیر کردن نه جارو به سرزدن
سر را می شکند، تو دامن کشمش می ریزد
- ۷۸۳ - لانه‌ای که خروس نیست مرغ سالار است
۷۸۴ - کم بخور، همیشه بخور
- ۷۸۵ - کم بخت رفته مارون^(۹۸)
هم برف آمد هم بارون
- ۷۸۶ - کمر را تنگ بستن
۷۸۶ - آستان بوس شدن / دامن خدمت به کمر بستن
- ۷۸۷ - اندک اندک اندوختن
۷۸۸ - در ذم خسیس بودن
- ۷۸۹ - کم کردن و پرکردن
۷۹۰ - میدان برای خود فروشان
- آماده شدن
۷۹۱ - از دنده چپ پاشدن
- ۷۹۲ - قابل نبودن
۷۹۳ - خوش اقبالی
- ۷۹۴ - تظاهر داشتن
۷۹۱ - از کدام دوش برخاستی
- ۷۹۲ - درخت ازگیل، دارابی نمی آورد
۷۹۳ - از تله کنف، ایبا گرفت
- ۷۹۴ - شلوارش خشک ندارد بندش را محکم می بندد
۷۹۵ - از ک... نخور گنده است
- از سر بخور دنبه است
هر دو مال بنده است
- ۷۹۶ - لانه زنبور را شورانید
۷۹۶ - شر بپا کردن
- ۷۹۷ - دم کبوتر را داشته باش
۶۹۷ - کزک را در دست داشتن

۷۹۸ - بی‌ناخن بودن / دمار

درآوردن

۷۹۹ - بی‌ناخن بودن / دمار

درآوردن

۸۰۰ - سربار نبودن

۸۰۱ - زخم کهنه را سرنگشودن

۸۰۲ - شنیدن کی بود مانند دیدن

۸۰۳ - از گله گرد نصیب شدن

۸۰۴ - از گله گرد نصیب شدن

۸۰۵ - سرنوشت مادر را به‌ارث

بردن

۸۰۶ - زن و زندگی رنجبارش

۸۰۷ - سگ‌خور کردن

۸۰۸ - بزرگی به‌تعبیر ظاهر نبودن

۸۰۹ - دل نبریدن / غمزه داشتن

۸۱۰ - یک لا قبا بودن

۸۱۱ - ... کی بودن / عرو ... داشتن

۸۱۲ - سرمال نزدن

۸۱۳ - فالگیر شدن /

۸۱۴ - بزدل بودن / جوهر نداشتن

۸۱۵ - پی‌آمدی بدتر در پی داشتن

۸۱۶ - بی‌اعتبار بودن / به‌حساب

نیامدن

۸۱۷ - از خانه آموختن

۸۱۸ - معقول نبودن

۷۹۸ - دست کور، کک / کک در دست کور

۷۹۹ - دست کلاغ سفید جوجه بیفتد!

۸۰۰ - کمک نیستی، کورک نباش

۸۰۱ - کهنه تپاله اسب را آب نزن

۸۰۲ - چه کسی از آن دنیا سرشکسته آمد

۸۰۳ - کی زد «دهره»^(۹۹)، کی برد بهره

۸۰۴ - کی زد «هوکا»^(۱۰۰)، کی برد (کی‌کا)^(۱۰۱)

۸۰۵ - اقبال دختر، کنار چارقد مادرش بسته است

۸۰۶ - دختر هرچه خوب باشد گوشت بوآمده است،

زودتر باید ردش کرد

۸۰۷ - به ک...م

۸۰۸ - پش ک... را تراشیدن ک... بزرگ نمی‌شود

۸۰۹ - با ک... قهر است با ... بازی می‌کند

۸۱۰ - ک... کلاه، سبحان‌الله

۸۱۱ - ک... / فرتی

۸۱۲ - گالش مگر می‌گوید دوغم ترش

۸۱۳ - گالش پیر شد، «گوک‌پ»^(۱۰۲) می‌شود

۸۱۴ - گردوی درشت بی‌مغز

۸۱۵ - گت خر، تو طویله است

۸۱۶ - خانه بزرگان (متمکن) یار گرفتن سوندارد و

مرگ تهیدستان [سرو صدایی]

۸۱۷ - بزرگ می‌چیند، کوچک می‌بیند

۸۱۸ - گیج گفت، دیوانه باورش شد

- ۸۱۹ - از گدایی آسیابان می‌شود، از مزد اربابانه می‌گذرد
- ۸۲۰ - گدایی آسیابان شدن را می‌کند. از مزد اربابانه می‌گذرد
- ۸۲۱ - لایقان رفتن «لم»^(۱۰۳) نالایقان شدن پیش
- ۸۲۲ - آهن گرم را چکش بزن
- ۸۲۳ - تا «گرواز»^(۱۰۴) تو گل فرو می‌رود فرو می‌کنیم
- ۸۲۴ - گوسفند رم ده، کنار گرگ ده
- ۸۲۵ - آب دهن از لب و لوجه ریختن
- ۸۲۶ - گوساله گاومیش، ورزو نمی‌شود
- ۸۲۷ - برای به‌دست آوردن گنج رنج بردیم ناگزیر افتاد مرا آخر با ازدهاکار
- ۸۲۸ - شاخ گاو روی سر گاو سنگینی نمی‌کند
- ۸۲۹ - پنبه‌زار گاو افتاده
- ۸۳۰ - گاو را با پوست می‌خورد
- ۸۳۱ - گاو را پوست کرد به‌دمش رسید
- ۸۳۲ - گاو را فروختی پشت پرچین نایست
- ۸۳۳ - گاو که چاق شد، عوض این که خیش برود جفتک می‌زند
- ۸۳۴ - گور ندارد کفن داشته باشد
- ۸۳۵ - گاو را باید بدوشند نه بکشند
- ۸۳۶ - یکسره
- ۸۳۷ - ... مگر غنیمت مرگ می‌شود
- ۸۱۹ - ک... گوز بودن
- ۸۲۰ - گوز خانی داشتن
- ۸۲۱ - سفلگان میدان گرفتن
- ۸۲۲ - از فرصت سود بردن
- ۸۲۳ - چاییدن
- ۸۲۴ - دورویی کردن
- ۸۲۵ - به‌طمعی خمیازه کشیدن
- ۸۲۶ - قابل نبودن
- ۸۲۷ - از گله گرد نصیب شدن / دربند افتادن
- ۸۲۸ - عزیزان را عزیز داشتن
- ۸۲۹ - شهر هرت شدن / هرکی هرکی بودن
- ۸۳۰ - بی‌چشم و رو بودن
- ۸۳۱ - کار به‌آخر رسیدن
- ۸۳۲ - چشم برمال فروخته نداشتن
- ۸۳۳ - حق شناس بودن
- ۸۳۴ - یک‌لا قبا بودن
- ۸۳۵ - آب باریکه داشتن
- ۸۳۶ - ژارژ خایی کردن
- ۸۳۷ - واقعه بزرگ را با گام کوچک

- ... مگر می‌تواند مانع مرگ شود]
- ۸۳۸ - ... را جوالدوز کردن
- ۸۳۹ - از گوش می‌گیرد به‌ک... وصله می‌کند
- ۸۴۰ - گوساله به‌پشتی «مال بند»^(۱۰۵) می‌پرد
- ۸۴۱ - گاو گوزید کرایه سوخت
- ۸۴۲ - «گاو گیلا»^(۱۰۶) زن لیلی را رها کن / بگذر
- ۸۴۳ - گاو مرگی افتاد، برای سگ و شغال آمد شد
- ۸۴۴ - گاومیش و برگ مو / رز (سیرش نخواهد کرد)
- ۸۴۵ - گاو نزائیده «مال بند» را می‌کارد
- ۸۴۶ - گُلِ گُلِ گونه [من] برادرت خواب نداشته باشد
صد گاوش زاید، خوردن دوغ نداشته باشد
پل صراط که می‌رود دست‌آویز نداشته باشد
پیش محمد(ص)، وی گفتگو نداشته باشد
- ۸۴۷ - «کلاغ گه خور» می‌گوید: از هنگامی که
بچه‌ها بزرگ شدن مرا گه گرم آرزو شد
- ۸۴۸ - در این گیر و دار «سگ دم کوتاه» را گه
چسبید
- ۸۴۹ - گه را هرچه هم بزنی گندش بیشتره
- ۸۵۰ - چراگاه «لار» بوی خون می‌دهد
- ۸۵۱ - آب لال شدن خورد / لال آب، خورده
- ۸۵۲ - برادر بی‌زبان (پول) را به‌کسی نده
- ۸۵۳ - با لثه دمبک نزن
- ۸۵۳ - با لثه دمبک نزن
- نباید بیمودن
- ۸۳۸ - ماست‌بندی کردن
- ۸۳۹ - از درآمد خود برای خویش
هزینه کردن
- ۸۴۰ - با امکان پریدن
- ۸۴۱ - گوزمال شدن / تنخواه
سوختن
- ۸۴۲ - نیامد داشتن
- ۸۴۳ - مرده خور بودن
- ۸۴۴ - کویر و قطره آب
- ۸۴۵ - خیال باوری داشتن
- ۸۴۶ - نفرین و نفرت داشتن
- ۸۴۷ - عیالوار بودن
- ۸۴۸ - بدبیری پشت هم داشتن
- ۸۴۹ - زخم کهنه را نگشودن
- ۸۵۰ - قرق داشتن
- ۸۵۱ - زبان را کلون بستن
- ۸۵۲ - اعتماد نکردن
- ۸۵۳ - زنج زدن / بیهوده‌گویی کردن
- ۸۵۳ - زنج زدن / بیهوده‌گویی کردن

- ۸۵۴- زبان لال را مادر لال سر در می‌آورد
 ۸۵۵- لبی که خورده بافور، باید بخوره کافور
 ۸۵۶- پرچانه/ کله گنجشک خورده
 ۸۵۷- از چاله افتادن تو چاه
 ۸۵۸- دهن لق/ بی‌دهن
 ۸۵۹- پشه را رو هوا می‌گیرد
 ۸۶۰- گنجشک رو تمشک
 ۸۶۱- اگر به‌لم کلوخ زنی، خوک می‌جهد (بیرون می‌آد)
 ۸۶۲- نینوا (صدای نی) را «نه» بگو، مردم را بزار از خودت بگو
 ۸۶۳- لوت لیس زن
 ۸۶۴- «لو» (۱۰۶) به «لاقلی» (۱۰۷) می‌گوید ک... سیاهست سه پایه می‌گوید صل علی
 ۸۶۵- [کسی که] پاشنه پایت را می‌خارد، می‌خاد کپلت را بغل کند
 ۸۶۶- حلزون هم شاخدار شد
 ۸۶۷- مادیان ذوالجناح نمی‌شود، بدچشم، داماد «پی‌یر» (۱۰۸) (پدر داماد)
 ۸۶۸- مادیان دم نزنند، یابو سم نمی‌زنند
 ۸۶۹- مادر دلش به‌بچه است و بچه دلش به‌گرگ
 ۸۷۰- انگور مازندران کشمش نمی‌شود
 ۸۵۴- هرکاری کلید داشتن
 ۸۵۵- تریاک را ترک نبودن
 ۸۵۶- حراف بودن
 ۸۵۷- از چنگ دزد درآمدن به‌گیر
 ۸۵۸- دهن لق بودن/ زبان نگه نداشتن
 ۸۵۹- تیز بودن
 ۸۶۰- کبوتر دوبرجی/ به‌هرشاخ پریدن
 ۸۶۱- فتنه خوابیده را بیدار نکردن
 ۸۶۲- عیب خود را نیز دیدن
 ۸۶۳- خوش رقص بودن
 ۸۶۴- عیب خویش ندیدن/ چس به‌آب قلیان بوگندو گفتن
 ۸۶۵- به‌طعی امتیاز دادن
 ۸۶۶- خود را داخل آدم دانستن
 ۸۶۷- قابل نبودن، در آن حد نبودن
 ۸۶۸- ... و چراغ سبز دادن
 ۸۶۹- دل نگران بودن
 ۸۷۰- امری را محال نمودن

- ۸۷۱- نخوانده دانستن / مادر نزاییده
 ۸۷۲- از ماست مو می‌گیرد
 ۸۷۳- توی ماست سوسک افتاد
 انگشت کوتاه را صاف کن بگیر
 ننه نگفت حرف نزنین
 ۸۷۴- مال (اسب و گاو) مانند صاحبش نباشد یال
 و دمش را بزن
 ۸۷۵- مال (اسب و گاو...) که مانند صاحبش نباشد
 آن را گرگ بخورد
 ۸۷۶- مال سیاه روز سیاه
 ۸۷۷- ماله را رد داد
 ۸۷۸- ماه که با ماست دار به ک... ستاره
 ۸۷۹- ماهی در دریا، جفته چند؟
 ۸۸۰- مثقال مثقال خانه خالی می‌شود، ذره ذره
 پشم قالی می‌شود
 ۸۸۱- کنار مجمه [غذا] پدر پسر را نمی‌شناسد
 ۸۸۲- مار از پونه بدش می‌آید دم لانه‌اش درمی‌آید
 ۸۸۳- باک... مردم نمی‌شود ک... گ... / بچه درست
 کرد. اعتبار دیگران را به حساب خود نیاوردن
 ۸۸۴- می‌کُشد، می‌خرد
 ۸۸۵- مرد سوسک رو دیوار باشد. بالا سرزنش
 باشد
 ۸۸۶- زیبایی مرد به مجلس نمی‌رود فهمش
 می‌رود
 ۸۸۷- مرد از کار نمی‌ترسد، اسب از تازیدن
 ۸۸۸- آقا داشت، قند را به غسل می‌زد و می‌خورد
- ۸۷۱- ناخوانده دانستن
 ۸۷۲- حساس بودن
 ۸۷۳- دهن واکردن و رسوا شدن
 (داستان)
 ۸۷۴- خوی‌پذیر شدن
 ۸۷۵- خوی‌پذیر شدن
 ۸۷۶- مال را رفع بلاکردن / مال را
 خرج بلاکردن
 ۸۷۷- بند را آب دادن
 ۸۷۸- با اصل پریدن
 ۸۷۹- آب برریمان بستن
 ۸۸۰- قناعت را پیش چشم داشتن
 ۸۸۱- در خوردن گذشت نداشتن
 ۸۸۲- موی دماغ بودن
 ۸۸۳- رو امکان دیگران حساب باز
 نکردن
 ۸۸۴- سرما زدن
 ۸۸۵- زن بی‌مرد را نامی نبودن
 ۸۸۶- سیرت داشتن
 ۸۸۷- باکار و کوشش زیستن
 ۸۸۸- پرداختن و پرپریدن

- ۸۸۹ - کارکرد مردم «درخت مو» می‌شود روی
درخت می‌رود کارکرد ماترب می‌شود، به‌زیر زمین
می‌رود (به‌نظر نمی‌آد)
- ۸۹۰ - مار که پیر شد قورباغه او را چشمک می‌زند
- ۸۹۱ - عزرائیل که اومد دم در
صدتومان نمی‌گره بره «کلک سر»
- ۸۹۲ - مردم تو شکم ماهی را می‌بینند
تو شکم آدم را که نمی‌بینند
- ۸۹۳ - مرد آب است، زن بند
۸۹۳ - دامن قناعت در دست
داشتن
- ۸۹۴ - شوهرم رفت الوند به (برای آوردن) خیار،
ای خدا مرگش را بیار
- ۸۹۵ - مرد بایدی «سرتاس» جوجه باشد، زن
دماوند کوه
- ۸۹۶ - مرد باید «نان ده» باشد، نه ک... ده
- ۸۹۷ - ک... عزرائیل بلند است به ک... همه می‌رود
- ۸۹۸ - مرگ حق است برای آدم که دوا ندارد
دنیا را وفا نیست جاودانگی ندارد
- ۸۹۹ - مرگ می‌خواهی برو تهران
کک می‌خواهی برو گیلان
- ۹۰۰ - مرا تاظهر خیش می‌بندند (درخشکه زاری)
بعد از ظهر «لوش» (برای آب تخت در شالیزاری)
- ۹۰۱ - مار در هرکجا کج و کوله برود، در خانه‌اش
باید راست برود
- ۹۰۲ - مانند اسپیدار می‌لرزد
- ۹۰۳ - مثل این که سگ نشسته برای اسب عوعو
- ۸۸۹ - بدیبار بودن
- ۸۹۰ - در پیری زبون بودن
- ۸۹۱ - مرگ حق بودن
- ۸۹۲ - قناعت پیشه‌داشتن
- ۸۹۳ - دامن قناعت در دست
داشتن
- ۸۹۴ - مکر زنان (داستان)
- ۸۹۵ - مرد سالار بودن / زن بی‌مرد
نامی نداشتن
- ۸۹۶ - نان آور بودن
- ۸۹۷ - مرگ حق بودن
- ۸۹۸ - اسب چوبین / مرگ حق
بودن
- ۸۹۹ - بی‌نیاز به‌سفر معاش بودن
- ۹۰۰ - از پرکاری دمی نی‌آسودن /
زمان آسایش نداشتن
- ۹۰۱ - یک جاکوتاه آمدن
- ۹۰۲ - لرزان بودن
- ۹۰۳ - جدی نگرفتن

	کند
۹۰۴ - حرمت داشتن	۹۰۴ -
۹۰۵ - سگ دو زدن	۹۰۵ - مثل سگ لیلی می‌دود/ می‌جهد
۹۰۶ - دیوان سالاری داشتن	۹۰۶ - مسلمانان که ابجر شده خلوت دوازده کدخدا و شش تا رعیت
۹۰۷ - در ذم همسر نداشتن	۹۰۷ - مگر جیرجیرک هستی
۹۰۸ - ابزار کار را باید داشتن	۹۰۸ - مگر نوعرد ^(۱۱۰) تفنگ می‌شود و گربه توله
۹۰۹ - مفت چریدن	۹۰۹ - مفت باشد کوفت باشد
۹۱۰ - از گله گرد نصیب شدن	۹۱۰ - مفت «کمل» ^(۱۱۱) ، «لیفا» ^(۱۱۲) / چنگک می‌زند
۹۱۱ - از گله گرد نصیب شدن	۹۱۱ - مفت «هوکا» ^(۱۱۳) ، «لگ» ^(۱۱۴) زد
۹۱۲ - دامن حقه داشتن	۹۱۲ - دعانویس جن خودش را نمی‌تواند بگیرد
۹۱۳ - مفت چریدن	۹۱۳ - دعاگر که مفت شد برای بچه گربه هم خط می‌کنند
۹۱۴ - توجیه مالکیت ملک برای امیران کردن	۹۱۴ - ملک مال میر است ک... مال ک... است
۹۱۵ - از چوب خشک تراشیدن	۹۱۵ - برای مورچه کت می‌دوزد
۹۱۶ - ادب خواستن	۹۱۶ - من خوردم نان جو آدمیت تو کجاست
۹۱۷ - از مطرفان ادب خواستن	۹۱۷ - من خوردم نان و دوغ آدمیت تو کو
۹۱۸ - در ذم تجاهل کردن	۹۱۸ - من با تو حرف می‌زنم، تو قاطر قیمت می‌کنی
۹۱۹ - به کوچه علی‌چپ زدن	۹۱۹ - من می‌گم حسن تو می‌گی رسن
۹۲۰ - تحمیل کردن	۹۲۰ - من می‌گم نره تو می‌گی بدوش
۹۲۱ - کاری عبث کردن	۹۲۱ - ک... میدی حصیر می‌گیری میبری مسجد برای ثواب!
۹۲۲ - برای اقدامی بزرگ گامی	۹۲۲ - پشم ک... پرچین نمیشه

- کوتاه برداشتن
- ۹۲۳ - آب زیرگاه بودن
- ۹۲۴ - فریفتن
- ۹۲۵ - رودست خوردن (داستان)
- ۹۲۶ - تعهد خونی نداشتن
- ۹۲۷ - دوپهلو بودن
- ۹۲۸ - به‌زندگی مشترک اندیشیدن
- ۹۲۹ - دست و پاگیر شدن
- ۹۳۰ - نان آوری، مهم بودن
- ۹۳۱ - با امکان پریدن
- ۹۳۲ - مبارزه نکردن، بی حقوق
- پایمال شده نرفتن
- ۹۳۳ - سرخر نبودن
- ۹۳۴ - اندازه نگه داشتن
- ۹۳۵ - از آب حمام بخشیدن / رو
- ۹۳۶ - چند اتفاق در یک زمان
- پیش آمدن
- ۹۳۷ - آستین کهنه داشتن / یک
- لاقبا بودن
- ۹۳۸ - دل‌داری که دختر رو دستشان
- باد نکردن
- ۹۳۹ - روزگار پرچرخش داشتن
- ۹۲۳ - خوک حرامزاده / خوک صفت
- ۹۲۴ - شغال و مرده نمایی
- ۹۲۵ - پدرم قصاب من نعلبندی یعنی چه!
- ۹۲۶ - آشنای پدر مادرم که نیست
- ۹۲۷ - مرا نگاه می‌کند به‌او فرو می‌کند
- ۹۲۸ - مهریه را کی داد و کی گرفت
- ۹۲۹ - مهریه چیزی نبود هشت و یکیش ما را
- کشت
- ۹۳۰ - شوهرم خراط باشد، جانم راحت باشد
- ۹۳۱ - ... که شوینده دارد شبی هفت دست ...
- ۹۳۲ - مشت و درفش همیشه
- ۹۳۳ - مهمان یک شب باشد برایش گاو می‌کشند
- ۹۳۴ - [اگر] دل مهمان باشد [که مرغ بخورد] و صاحب‌خانه هم موافق باشد، تو لانه مرغی نمی‌ماند
- ۹۳۵ - مهمان کسی هستی که ساق‌دوش داشته باشی
- ۹۳۶ - در این گیرودار گاو همسایه آمد دم‌کنده
- ۹۳۷ - نه بالا باغ دارد نه پایین آسیاب
- ۹۳۸ - نه در خانه خاک می‌ماند نه در سرایی دختر
- ۹۳۹ - نه دولت برای کسی می‌ماند نه نکبت

- ۹۴۰ - دست ناشی «داغی»^(۱۱۵) دادی، ک... خر را داغ می‌کنه
- ۹۴۱ - نانجیب را کدخدا کردند رفته افاده بیاد، چروکید
- ۹۴۲ - نه خروس خوانی، نه بوی آدمیزادی
- ۹۴۳ - نه از خنده او می‌شود شاد شد، نه از گریه او کور
- ۹۴۴ - ترس از ابرسیاه و آدم گرم
- ۹۴۵ - مالی «آدم‌نخور»^(۱۱۶) را میش می‌خورد
- ۹۴۶ - آش نخورده، لب سوخته
- ۹۴۷ - از نخورم نخورم باید ترسید و از مهمان پانشسته
- ۹۴۸ - ندار را نمی‌کشند/ خداگیر نمی‌شود
- ۹۴۹ - سگ تا ندیده، عوعو نمی‌کند
- ۹۵۰ - سرنخ/ قلاده سگ نر را رها کن
- ۹۵۱ - تهیدست بلندطبع
- ۹۵۲ - گندم نرم آسیاب خراب کن
- ۹۵۳ - نسیه، چسیه، آخرش به‌دعوا رسید
- ۹۵۴ - پا نشسته (نالایق) رفته بالا، پاشسته (لایق) رفته پایین
- ۹۵۵ - نفت فروشی، سردماغی
- ۹۵۶ - آدم نفهم به اندازه «هشته ورزو»^(۱۱۷) قدرت دارد
- ۹۵۷ - نکرده نزا (= نزاییده) نامش را گرفت
- ۹۴۰ - ناشی‌گری کردن
- ۹۴۱ - به‌قبا ریدن
- ۹۴۲ - سوته کور بودن
- ۹۴۳ - به‌هیچ سازش نرقصیدن
- ۹۴۴ - از نرم زبانان هراسیدن
- ۹۴۵ - امانت‌دار بودن
- ۹۴۶ - بدنام شدن
- ۹۴۷ - از تعارف ترسیدن
- ۹۴۸ - فرصت قائل شدن
- ۹۴۹ - فتنه را بیدار نکردن
- ۹۵۰ - چشم زهره گرفتن
- ۹۵۱ - بلندطبع بودن/
- ۹۵۲ - نرم زبان بودن
- ۹۵۳ - در ذم نسیه دادن
- ۹۵۴ - روزگار سقله‌پرور بودن
- ۹۵۵ - روحیه را در کار فرسوده داشتن
- ۹۵۶ - زور بازو در تن بی‌عقل بودن
- ۹۵۷ - بربال خیال بودن

علیرضا

- ۹۵۸ - نکاشتن، نداشتن است
 ۹۵۹ - ... [سازی] نزنید، بی‌بی در خوابه
 ۹۶۰ - دنبک نم گرفته
 ۹۶۱ - نمرده، مرده فاتحه خوانی نشود
 ۹۶۲ - آب کوزه نو هفت روز خنک خنکی می‌کند
 ۹۶۳ - نان سم جاده رجا دهنده
 ۹۶۴ - بی‌اشتها نخور
 ۹۶۵ - نان را باید از میان آب و آتش درآورد
 ۹۶۶ - نه بالا باغ دارد نه پایین آسیاب
 ۹۶۷ - نه بالا دار داره نه پایین سایه
 ۹۶۸ - نه چوگانزن است نه چوگان گیر، نه گربه است نه موش‌گیر
 ۹۶۹ - نه زن دارم نه زر، طلبکار ریختن دم در
 ۹۷۰ - نه سر گوشت است نه سر خام
 ۹۷۱ - نه تاجه است نه سر بار
 ۹۷۲ - بادآورده را باد می‌برد
 ۹۷۳ - جایی نمی‌خواهد زیرش آب بنشیند
 ۹۷۴ - پشت باران و برف آفتاب است
 ۹۷۵ - از ترس گشنگی نمی‌ریند
 ۹۷۶ - ک... اسب و مادیان را فرق نمیده
 ۹۷۷ - باشه‌ای که شکار می‌کرد نوکش کج است
 ۹۷۸ - اگر خیلی امامزاده است فک کج خود را درمان می‌کرد
 ۹۷۹ - امامزاده‌ای نیست که فک کج را درمان کند
- ۹۵۸ - باکار بودن
 ۹۵۹ - ممه به لیلی گذاشتن / نازیدن
 ۹۶۰ - آب زیرگاه بودن
 ۹۶۱ - برنمرده نماز بردن
 ۹۶۲ - تب تند زود عرق کردن
 ۹۶۳ - چلاس بودن (داستان)
 ۹۶۴ - از سر سیری نخوردن
 ۹۶۵ - نان به خون تر شد
 ۹۶۶ - یک لاقبا بودن
 ۹۶۷ - یک لا قبا بودن
 ۹۶۸ - دست و پا چلفت بودن
 ۹۶۹ - زندگی را باختن
 ۹۷۰ - جانبدار نبودن
 ۹۷۱ - بی‌تفاوت بودن
 ۹۷۲ - قدر داشته ندانستن
 ۹۷۳ - تیز بودن
 ۹۷۴ - امیدداشتن
 ۹۷۵ - نم پس ندادن
 ۹۷۶ - قوه درک نداشتن
 ۹۷۷ - جریزه داشتن
 ۹۷۸ - مچ گرفتن
 ۹۷۹ - مچ طرف را گرفتن

- ۹۸۰ - باز تله آهنی‌اش را آماده کرد
- ۹۸۱ - وای به حال «پرلا»^(۱۱۸) آب گود است و پاش کوتاه
- ۹۸۲ - او شنید زن آبستن «سوسه»^(۱۱۹) می‌خورد. نمی‌دانست آن را می‌جود یا آسیاب می‌کند
- ۹۸۳ - او برود «کاله» گاوها را به‌سگ ببندد
- ۹۸۴ - بچه را ملا کردم، بالای جانم کردم
- ۹۸۵ - بچه را توسری خور بار نیار
- ۹۸۶ - بچه آخرش بچه نشد، ک... مادرش را گشاد کرد
- ۹۸۷ - انگشت «بچه‌کننده»^(۱۲۰) بره تو ک... اولم کنید
- ۹۸۸ - بچهٔ باخیر از همان روز اول^(۱۲۱) (جنین) آشکار است
- ۹۸۹ - بچه روز به‌پیش (آمددار) باشد از همان کوچکی ...اش نختاب است.
- ۹۹۰ - چطور می‌خواهد بمیرد
- ۹۹۱ - خجالت کشید زمین گِل شد
- ۹۹۲ - شاخه به‌شاخه می‌پرد/ دار به‌دار می‌کند
- ۹۹۳ - قلاده‌اش را جوید
- ۹۹۴ - گراز و سُم درد
- ۹۹۵ - «تاجه» نیستی سربار هم نباش
- ۹۹۶ - کارکردن ورزو خوردن «ماده‌گو»*
- ۹۹۷ - گرگ و چوپانی
- ۹۸۰ - در پی شکار بودن
- ۹۸۱ - در عمق حادثه ماندن
- ۹۸۲ - بی‌اطلاع ادا درآوردن / شبیه خوانی کردن
- ۹۸۳ - اردک پرانی کردن
- ۹۸۴ - از پس دست پــــرورده برنیامدن
- ۹۸۵ - آتش از چشم گرفتن
- ۹۸۶ - از حبه وهبه افتادن
- ۹۸۷ - ذله شدن
- ۹۸۸ - خوش قدمی مادر زاد داشتن
- ۹۸۹ - خوش قدمی مادر زاد داشتن
- ۹۹۰ - در ذم انسانهای بسیار بد که لحظه‌ای به‌مرگ نمی‌اندیشند
- ۹۹۱ - آب در چشم نداشتن
- ۹۹۲ - روی یک شاخه نبودن
- ۹۹۳ - طاقت طاق شدن
- ۹۹۴ - احساس نداشتن
- ۹۹۵ - مزاحم نبودن
- ۹۹۶ - از رنج دیگران بردن
- ۹۹۷ - محال بودن

- ۹۹۸ - گرگ چه می‌داند قیمت قاطر چقدر است
 ۹۹۹ - گرگ همیشه گرسنه است
 ۱۰۰۰ - هم‌نشین، خوش‌نشین است
 ۱۰۰۱ - او را اگر با آب زمزم بشوری باز همانی است که بود
 ۱۰۰۲ - او را اگر ترمه بپوشند، باید به‌بهای توله‌سگ بفروشند
 ۱۰۰۳ - او را «میچکانی» هم قبول ندارند/ او را گنجشک زنی هم نمی‌پذیرند
 ۱۰۰۴ - نه تب سرد سازگارش است نه تب گرم
 ۱۰۰۵ - وسط می‌خورد کنار می‌نشیند
 ۱۰۰۶ - سگی است که سواره را پیاده می‌کند
 ۱۰۰۷ - برای خود گوربه‌گوری گذاشت/ برای خود بدنامی گذاشت
 ۱۰۰۸ - گرسنه پلو خواب می‌بیند، برهنه قبا
 ۱۰۰۹ - گرسنه، خورشت نمی‌خاد، خواب را بالشت
 ۱۰۱۰ - گرسنه را سیر کنم، «دلیک»^(۱۲۲) را چکنم
 ۱۰۱۱ - گرسنه را «لک»^(۱۲۳) نمی‌برند
 ۱۰۱۲ - موش گرسنه به‌انبار افتاد
 ۱۰۱۳ - آب آنان به‌یک جوی نمی‌رود
 ۱۰۱۴ - کله‌شان در یک دیگ نمی‌پزد/ جوشد
 ۱۰۱۵ - ختنه‌گر نبود زد... را ناقص کرد
 ۱۰۱۶ - «وک»^(۱۲۴) رنگ «وک»^(۱۲۵) است
 کمشی^(۱۲۶) رنگ خر است
- ۹۹۸ - درک نداشتن
 ۹۹۹ - دد و درنده بودن
 ۱۰۰۰ - به‌حساب نیاوردن
 ۱۰۰۱ - در بدی ماندن
 ۱۰۰۲ - تغییر ظاهر تغییر ارزش را به‌بار نیاوردن
 ۱۰۰۳ - دست و پاچلفتی بودن/ اعتبار نداشتن
 ۱۰۰۴ - انعطاف نداشتن
 ۱۰۰۵ - تن ندادن
 ۱۰۰۶ - دریده بودن
 ۱۰۰۷ - پس از مرگ بدنامی گذاشتن
 ۱۰۰۸ - گشنه و ارزن خواب دیدن
 ۱۰۰۹ - سدجوع کردن
 ۱۰۱۰ - سیرمانی نداشتن/ چشم دل سیر نبودن
 ۱۰۱۱ - گرسنه ندواندن
 ۱۰۱۲ - سیرمانی نداشتن
 ۱۰۱۳ - آب از یک جوی نرفتن
 ۱۰۱۴ - آب از یک جوی نرفتن
 ۱۰۱۵ - هم از حبه و از هم هبه افتادن
 ۱۰۱۶ - توفیر نداشتن

- ۱۰۱۷ - او کنار دیوارها دُبر^(۱۲۷) می‌زند
- ۱۰۱۸ - قورباغه لگدش زد
- ۱۰۱۷ - به‌طمعی آمدن
- ۱۰۱۸ - آه بیخود کردن / آخ واخ
بیخود گفتن
- ۱۰۱۹ - به‌خوشحالی (طمع) ک... دست به‌سرت
می‌کشد
- ۱۰۲۰ - او فرزند ک... از بغلش کبابی هم می‌گیره
- ۱۰۲۱ - گت گت دنگ را برای نرم نرم «چپا»^(۱۲۸)
می‌زند
- ۱۰۲۲ - برای اسب لنگ پالان کج می‌دوزند
- ۱۰۲۳ - فک کج و دندان طلا
- ۱۰۲۴ - نه در دارد پیش کند نه مرغ دارد کیش کند
- ۱۰۲۵ - نه زن دنیاست، نه دختر آخرت
- ۱۰۲۶ - برای او «اودگیزی»^(۱۲۹)، «گی
دمیزی»^(۱۳۰) فرقی ندارد
- ۱۰۲۷ - گل بنفشه پیشباز می‌رود بامچال را
جوان جان می‌کند بانگ می‌زند خدا را
نامرد فلک گرفتنی در «کنا»^(۱۳۱) را
نگذاشت جوان سیر ببیند دنیا را
- ۱۰۲۸ - توی یک انبار گردووی او، یکی مغز ندارد
- ۱۰۲۹ - باید سرفه‌ای کرد
- ۱۰۳۰ - پولش کیل پیمانه است
- ۱۰۲۸ - حرف بی‌مایه گفتن
- ۱۰۲۹ - برای به‌دست آوردن باید
جنبید(داستان) / اهنی کردن
- ۱۰۳۰ - آب در جوی داشتن، پول
پارو کردن
- ۱۰۳۱ - تو دامن مار دارد
- ۱۰۳۲ - اسبش تو گل ماند
- ۱۰۳۳ - گریه‌اش دم ک... است
- ۱۰۳۱ - کاسه زیر نیم‌کاسه داشتن
- ۱۰۳۲ - بدیاری پی‌درپی داشتن
- ۱۰۳۳ - اشک در مشک داشتن

- ۱۰۳۴ - مرگ را باور داشتن
۱۰۳۵ - دندان گرد بودن، نم پس
ندادن
۱۰۳۶ - آباد شدن - آب به‌جوی
افتادن
۱۰۳۷ - آب به‌جوی افتادن - آباد
شدن
۱۰۳۸ - عقل به اندازه همت داشتن
۱۰۳۹ - قطع امید کردن
۱۰۴۰ - از بدخلقی به‌درآمدن
۱۰۴۱ - آب در چشم نداشتن /
بی‌حیا بودن
۱۰۴۲ - پابر جا شدن
۱۰۴۳ - دندان گرد بودن
۱۰۴۴ - بنگ از سر پریدن
۱۰۴۵ - دندان گرد بودن
۱۰۴۶ - ضعیف‌گشی نکردن
۱۰۴۷ - مثل سگ دویدن
۱۰۴۸ - آب از دست نچکیدن
۱۰۴۹ - از آتشی سوختن
۱۰۵۰ - ناگهان به‌درآمدن
۱۰۵۱ - به‌برف ... سوراخ نشدن /
برش نداشتن
۱۰۵۲ - چاپچی بودن
۱۰۵۳ - هر ساعتی به‌شاخی پریدن
- ۱۰۳۴ - باید مرد، رفت رودوش چهارکس
۱۰۳۵ - کک مرده‌اش صدمن دنبه دارد
۱۰۳۶ - کرک تنش ریخت
۱۰۳۷ - تو برنجش شیر افتاد
۱۰۳۸ - لبش و فینش
۱۰۳۹ - از او آبی گرم نمی‌شود
۱۰۴۰ - جنبش خوابید
۱۰۴۱ - ذره‌ای آب تو چشم‌اش نیست
۱۰۴۲ - چغندرش کونه ببندد
۱۰۴۳ - خشک تپاله‌اش صدمن آب دارد
۱۰۴۴ - خونش سوخت
۱۰۴۵ - پشت دستش را داغ کنی مشتش وانمیشه
۱۰۴۶ - سرش را خدا زد تو چرا می‌زنی
۱۰۴۷ - دمش به‌سمش نمی‌رسد
۱۰۴۸ - رو ریسمانش شالی پهن کرده
۱۰۴۹ - کلاه سرش ک...مان را آتش داد
۱۰۵۰ - سرش را کلاغ سفید نوک زد
۱۰۵۱ - ... برف را سوراخ نمی‌کند
۱۰۵۲ - صدمن آردش یک توتک نیست
۱۰۵۳ - قاضی‌اش رو درخت انجیر نشسته است

- ۱۰۵۴ - مرغش رو «مال بند»^(۱۳۲) تخم میذاره
 ۱۰۵۵ - تو کلاهش پشم نیست
 ۱۰۵۶ - تو ک...ش فلفل است
 ۱۰۵۷ - تو تمبانش خاکستر داغ ریختن
 ۱۰۵۸ - دخترش آمد با هف دس «تپاله مالی»^(۱۳۳)
 ۱۰۵۹ - پاش لب گور است
 ۱۰۶۰ - شاهباش ماه نواوش را عمو یحیی کرده
 ۱۰۶۱ - کلیدک... را دارد
 ۱۰۶۲ - نانش رو زانوشه
 ۱۰۶۳ - ته... هاونش سوراخ شد
 ۱۰۶۴ - خار چشماشه
 ۱۰۶۵ - هرجا برسه توبره گدایش را زمین می‌زنه
 ۱۰۶۶ - هاجر خاتونی کردن
 ۱۰۶۷ - کارکرده پشیمانی ندارد
 ۱۰۶۸ - «هاکرده لا»^(۱۳۴) ماند و «کاکلیک لا»^(۱۳۵)
 ۱۰۶۹ - هرچی آسه آسه بره می‌افته تو گُهِ
 ۱۰۷۰ - بده، بستون داره
 ۱۰۷۱ - تو هرآشی سیر نمیره، تو هرک...ک...
 ۱۰۷۲ - به تشبثی بود در رفتیم
 ۱۰۷۳ - هرجا گاو چاق است قصاب هم است
 ۱۰۷۴ - هرجا که دو کس نشسته‌اند غیبت بارم از بدنامی شده بیرهنم پاره
- ۱۰۵۴ - بلند اقبال بودن
 ۱۰۵۵ - برش نداشتن
 ۱۰۵۶ - یکجا بند نشدن
 ۱۰۵۷ - ... داشتن
 ۱۰۵۸ - هفت قلم آراییدن
 ۱۰۵۹ - پال لب گور بودن
 ۱۰۶۰ - اقبال آوردن
 ۱۰۶۱ - رگ خواب داشتن
 ۱۰۶۲ - رکگو و ترس بودن
 ۱۰۶۳ - بدیاری
 ۱۰۶۴ - موی دماغ بودن
 ۱۰۶۵ - گدا طبع بودن
 ۱۰۶۶ - خ... مالی کردن
 ۱۰۶۷ - گام گرفته شده زیان نداشتن
 ۱۰۶۸ - چشم برادر داشتن / انتظاری داشتن
 ۱۰۶۹ - احتیاط بی‌جا کردن
 ۱۰۷۰ - بده بستون داشتن
 ۱۰۷۱ - قابل نبودن
 ۱۰۷۲ - از خطر گذشتن
 ۱۰۷۳ - مرگ را در کنار داشتن / عزرائیل را همیشه پیش چشم داشتن
 ۱۰۷۴ - از بدنامی روزبانه افتادن

- ۱۰۷۵ - در هر جمعی چند تا «نخاله» (۱۳۶) است
 ۱۰۷۶ - هرچه نگاه می‌کنم «استرآباد» (۱۳۷) نماز
 دهنم را بست
 ۱۰۷۷ - هرچه خوری «چرب و چریک» (۱۳۸)
 کله گت و گردن باریک
 ۱۰۷۸ - هرچه کاشتی می‌بری / درو می‌کنی
 ۱۰۷۹ - هرچه برنج بریزی، آش می‌خوری
 ۱۰۸۰ - هرچه را سرگرفتی (آغاز کردی)، سر
 درمیره (به‌انجام میرسه)
 ۱۰۸۱ - هرچه گت کلاه است مال عبدالله است
 ۱۰۸۲ - هرچه گنده است مال بنده است
 ۱۰۸۳ - هرچه لاغر است مال باقر است
 ۱۰۸۴ - هرچه را نکشتم مردار است
 ۱۰۸۵ - هرچه نخاله است مال خاله است
 ۱۰۸۶ - هرچه خوردم دنگ و فنگ است
 هرچه نخوردم سگ و شغال جنگ است
 ۱۰۸۷ - هرچی هم‌تا دارد
 ۱۰۸۸ - هرچه گداست، خواهر ماست
 هرچه گرسنه است، آشنای ماست
 ۱۰۸۹ - هرچه گوشت هم را بخوریم استخوان را
 نمیندازیم
 ۱۰۹۰ - هر قدر همدیگر را بجویم، گوشت را قورت
 نمیدیم
 ۱۰۹۱ - گاو پرواری بود از نفس افتاد (در حین کار)
 ۱۰۹۲ - هر سختی و رنجی، راحتی در پی دارد
 ۱۰۹۳ - هر کجا دنگ است بر سر لنگ است
 ۱۰۹۴ - هر که را سرداد روزی هم می‌دهد
- ۱۰۷۵ - هر چیز ضایعات داشتن
 ۱۰۷۶ - عقدۀ خویش داشتن
 ۱۰۷۷ - افاقه نکردن
 ۱۰۷۸ - حاصل زحمت خویش
 بردن
 ۱۰۷۹ - به‌اندازۀ تلاش نفع بردن
 ۱۰۸۰ - پی‌گیر بودن و دربند رنج
 کار نبودن
 ۱۰۸۱ - بداقبالی داشتن
 ۱۰۸۲ - بداقبالی داشتن
 ۱۰۸۳ - بداقبالی داشتن
 ۱۰۸۴ - زیربار نرفتن
 ۱۰۸۵ - بداقبالی داشتن
 ۱۰۸۶ - به‌فکر وراثت نبودن
 ۱۰۸۷ - حریف داشتن
 ۱۰۸۸ - بداقبال بودن
 ۱۰۸۹ - عقدۀ خویش داشتن
 ۱۰۹۰ - عقدۀ خویشی داشتن
 ۱۰۹۱ - در ذم تن پروری
 ۱۰۹۲ - در تحمل سختی امید
 داشتن
 ۱۰۹۳ - بدیاری بودن
 ۱۰۹۴ - اعتقاد به تقدیر داشتن

- ۱۰۹۵ - هرکه با ما درافتار برافتاد
 ۱۰۹۶ - هرکه خورد پلوی ما، قاب زد گرفت کلاه ما
 ۱۰۹۷ - هرکس بی مدعی شهر رفت (پیش قاضی)
 خوشحال برمی‌گردد
 ۱۰۹۸ - هرکس دستی به سرت می‌کشد،
 به خوشحالی (طمع) ک... است
 ۱۰۹۹ - هرکی چای می‌خورد، می‌رود
 «سمبارین»^(۱۳۹) هرکی گوشت می‌خواهد می‌رود
 «قنارین»^(۱۴۰)
 ۱۱۰۰ - هرکی میخاد آن یکی برداره، بچه‌اش یتیم
 بشه
 ۱۱۰۱ - هرکی خر را بام برد پایین هم میاره
 ۱۱۰۲ - هرکی می‌خوره «مرغ سر»^(۱۴۱)
 یا تو راه می‌میره یا «دوم سر»^(۱۴۲)
 ۱۱۰۳ - هرکسی ارث دارد
 مسکر برای خودش مس دارد
 ۱۱۰۴ - هرکی از بوی چسش خوشش می‌آد
 ۱۱۰۵ - هرکی در خانه‌اش کد خداست
 ۱۱۰۶ - هرکی سرشیر می‌خوره، «گوگ چرده»^(۱۴۳)
 را باید بگیره
 ۱۱۰۷ - هرکی قهوه‌خانه میخاد بره، سماور میخاد
 چکار
 ۱۱۰۸ - هرکس کج کند رج کند
 ۱۱۰۹ - هرکی مرا میخاد سگ خونه‌ام را میخاد
 ۱۱۱۰ - هرکی ندارد نشان پدر یا کره خراست یا
 چموش قاطر
 ۱۱۱۱ - هرکس گرسنه است آشنای ماست
 ۱۱۱۲ - هرکی [ک...] داد امیره
 ۱۰۹۵ - رجز خوانی کردن
 ۱۰۹۶ - نمکدان شکستن
 ۱۰۹۷ - تفسیر به‌رای
 ۱۰۹۸ - چشم طمع داشتن
 ۱۰۹۹ - در طلب خواسته رنج راه
 بیمودن
 ۱۱۰۰ - چشم‌تنگی کردن (داستان)
 ۱۱۰۱ - وجودش را داشتن
 ۱۱۰۲ - در سودا مردن
 ۱۱۰۳ - مرده ریگ‌داشتن
 ۱۱۰۴ - خوددوستی
 ۱۱۰۵ - بزرگ خانه خویش بودن
 ۱۱۰۷ - پای خواسته ایستادن
 ۱۱۰۷ - ماهی به‌دیریا بردن
 ۱۱۰۸ - توانش را داشتن
 ۱۱۰۹ - زشت و زیبا نکردن
 ۱۱۱۰ - ارث بردن
 ۱۱۱۱ - بداقبال بودن
 ۱۱۱۲ - روزگار سفله‌پرور

- هرکی نداد از غصه پیره
 ۱۱۱۳ - همراه هرکی رفتی، همان میشه
 ۱۱۱۴ - هرگز درخت تلخ میوه نیارد شیرین
 خوی خوب باید گرچه روی دارد نارین
 ۱۱۱۵ - روسری مادر «هری»^(۱۴۵)؟
 ۱۱۱۶ - هزاران یار نو، قربان کهنه
 ۱۱۱۷ - قاطر «هراز کنار»^(۱۴۶) نه از جان ترسد نه از صاحب
 ۱۱۱۸ - هزار دوست کمه، یک دشمن زیاد
 ۱۱۱۹ - روچوب پوک ایستاده
 ۱۱۲۰ - هم از حبه افتاد هم از هبه
 ۱۱۲۱ - هم پالانی است هم زینی
 ۱۱۲۲ - هم میخاد تعزیه ببیند هم غاز بچراند
 ۱۱۲۳ - به‌امید دوغ همسایه نمی‌شود آش پخت
 ۱۱۲۴ - گاو برای همسایه «باشد»^(۱۴۷) [تا] دوغ همسایه باشد
 ۱۱۲۵ - همسایه کاسه (کاسه همسایه) دو سر دارد، یک سر دردسر دارد
 ۱۱۲۶ - دختر همسایه اگر ک... بزرگ است، هفت دست شلوار پوشید
 ۱۱۲۷ - همسایه نصارا^(۱۴۸) باشد، دارا باشد
 ۱۱۲۸ - همسایه از همسایه فن / فهم یاد می‌گیرد انگور از انگور رنگ
 ۱۱۲۹ - همیشه خر خرما ...
 ۱۱۳۰ - همه برای پلو هستند، کچله برای کلاش هست
 ۱۱۳۱ - هم غسل کرد، هم تخم شالی را آب زد
 ۱۱۳۲ - فقط «یک بار»^(۱۴۹) ماهی بود که
 ۱۱۱۳ - رنگ پذیرفتن
 ۱۱۱۴ - سیرت داشتن
 ۱۱۱۵ - پاره پاره بودن
 ۱۱۱۶ - اصل یار اول بودن
 ۱۱۱۷ - سیم آخر زدن
 ۱۱۱۸ - مردمدار بودن
 ۱۱۱۹ - پی بهانه بودن
 ۱۱۲۰ - از همه چیز افتادن
 ۱۱۲۱ - هم باربر، هم سواری بودن
 ۱۱۲۲ - خدا و خرما خواستن
 ۱۱۲۳ - از خود داشتن
 ۱۱۲۴ - با همسایه زیستن
 ۱۱۲۵ - بده بستان داشتن
 ۱۱۲۶ - به‌ظاهر نگاه نکردن
 ۱۱۲۷ - با همسایه زیستن
 ۱۱۲۸ - رنگ پذیرفتن / متأثر شدن
 ۱۱۲۹ - به‌اقبال دل نبستن
 ۱۱۳۰ - سنگ خود را به‌سینه زدن
 ۱۱۳۱ - با یک تیر دو نشان زدن
 ۱۱۳۲ - کمیاب نمایاندن

- عموعلی آورد
 ۱۱۳۳ - همه یکبار می‌میرند، ترسو صدبار
 ۱۱۳۴ - همه می‌آیند میان [برای گ...] مادرم از
 بس که زیبا است [پدرم میره کنار رودخانه دنبال
 ماده الاغ
 ۱۱۳۵ - مرده نزع رفته را می‌مانند
 نه مرده‌اند نه در خواب و نه بیدار
 ۱۱۳۶ - همه سر و دم یک «گروازیم» (۱۵۰)
 ۱۱۳۷ - همه ... را بی‌عسل نمی‌خورد
 ۱۱۳۸ - همه چیدند ما تازه می‌خواهیم بچینیم
 ۱۱۳۹ - گوساله خندق
 ۱۱۴۰ - هنوز به میرغضب نشاشید
 ۱۱۴۱ - هنوز آب زیر «شالی سیاه» (۱۵۱) را نخورد
 ۱۱۴۲ - صدا به صدا رسید کچله به نواریسید
 ۱۱۴۳ - هیچکس با دعا نیامد که با نفرین بره
 (برود)
 ۱۱۴۴ - هیچکس را جای دیگری توگور نمیذارن
 ۱۱۴۵ - هیچی نداشتن «دونه پاچ بروشتن» (۱۵۲)
 ۱۱۴۶ - کندن دارد، ریزه ندارد/ کندن دارد گِل ریزه
 ندارد
 ۱۱۴۷ - برای یکدیگر شاخ و شانه می‌کشند
 ۱۱۴۸ - یا امامزاده لارما*، دردش دربره بادش
 بماناد
 ۱۱۴۹ - یا بار بیر یا «خرمن برو» (۱۵۳)
 ۱۱۵۰ - یا کتک نخوردی، یا حرف حساب سرت
 نمیشه
 ۱۱۵۱ - یارو آن قدر بلند است که از زیر می‌گ... از
- ۱۱۳۳ - در ذم ترسیدن
 ۱۱۳۴ - قدر زر ندانستن
 ۱۱۳۵ - در سکوتی مرگبار فرو
 رفتن
 ۱۱۳۶ - برهمدیگر مزیت نداشتن
 ۱۱۳۷ - افاده داشتن
 ۱۱۳۸ - دیر به عقل آمدن
 ۱۱۳۹ - به هرطرف چریدن
 ۱۱۴۰ - گیر حریف نیفتادن
 ۱۱۴۱ - گیر حریف نیفتادن
 ۱۱۴۲ - از ک... آوردن
 ۱۱۴۳ - با نفرین نمردن
 ۱۱۴۴ - مسئول اعمال خود بودن
 ۱۱۴۵ - قمیز درکردن
 ۱۱۴۶ - درآمد نداشتن
 ۱۱۴۷ - رجز خوانی کردن
 ۱۱۴۸ - در آرزو نشستن (داستان)
 ۱۱۴۹ - نقشی را پذیرفتن/ جانبی
 گرفتن
 ۱۱۵۰ - زورداشتن
 ۱۱۵۱ - از خویش جداشدن

۱۱۵۲ - هم لحاف بودن ۱۱۵۳ - دل‌خور شدن	سر نمی‌شنود ۱۱۵۲ - یک‌کنده ۱۱۵۳ - یک من رفت (سبک‌پا) صد من برگشت
--	--

توضیحات

۱ - تهیدست.

۲ - «چکامه‌ای که شکل خود را از دست می‌دهد، می‌توان گفت که هستی خود را باخته است. ترجمه‌های من نمی‌بایست برای خواننده جایگزین متن اصلی شود. بلکه باید به او یاری رساند تا از متن‌های شعرهای سده‌های میانه که حتی برای کسانی هم که این زبان مادری آنها است همواره بی‌درنگ مفهوم نمی‌شود، سردرآورد.»

یوگنی ادواردویچ برتلس، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه، سیروس ایزدی ص ۴۷ - (۱۳۷۴)

۳ - نک: واژه‌نامه (بی‌صداگیر)

۴ - نک: واژه‌نامه

۵ - نک: واژه‌نامه

۶ - نک: واژه‌نامه

* در شعرامیری آمده است:

اتازه کرچک برد اتا زء شالک	سه تا چئنکا داشتمهش دل میان
اَنهَم کَتَه پِه کَتَه زن کَتارک	اتا بمونس ونک پکن بهارک
setâ cinnekâ dâsteme še del-e-miyan	attâre kerçekerk bavrede attâre şâlek
atta bamunesse vank bakene beharek	unham kate pe kate zanne ketârek

ترجمه ص ۵

سه تا جوجه داشتم روی دلم، یکی را مرغ کرچ برد یکی را شغالک، یکی ماند تا بهار بخواند، آن هم کنار دیوار نزع رفته (چانه می‌اندازد)

۷- نک: واژه نامه

۸- نک: واژه نامه

۹- نک: واژه نامه

* یک دقیقه یک...

* نک: واژه نامه

۱۰- ظرف چوبی خمیرگیری خانگی است که نمی‌شود با آن دنبک زد و رقصید. رقصنده هنگامی که می‌بیند از بی‌دنبکی به این ظرف بی‌صدا التجاء می‌شود. می‌گوید: بی‌لاک می‌رقصیم

۱۱- نک: به شماره ۱۰

۱۲- نک: واژه نامه

۱۳- نک: واژه نامه

۱۴- نک: واژه نامه

۱۵- نک: به واژه «لک» در واژه نامه

۱۶- مرغ انجیر/ پری شاه‌رخ.

۱۷- نک: واژه نامه

* بقیه شعر این طور ادامه دارد: چهار فرزند خاک دارم دو برادر، درد آن دردی است که کسی

یار کسی را بگیرد

۱۸- نک: واژه نامه

* نک: واژه نامه

۱۹- بوشاهن: معنی اصلی اش باز کردن است.

۲۰- نک: واژه نامه

۲۱- ده از دهستان «نرم آب دوسر» ساری در کتاب «فرهنگ آبادیهای کشور» از انتشارات سازمان برنامه و بودجه، این ده به صورت «سوآسره» آمده است. البته در فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها) از رزم‌آرا، نام این آبادی ذکر نشد.

۲۲- نک: واژه نامه

۲۳- نک: واژه نامه

۲۴- نک: واژه نامه

۲۵- نک: واژه نامه

۲۶- نک: واژه نامه

- ۲۷ - آدم سفر کرده
- ۲۸ - ای بلبل که شبیه گنجشکی / میچکاوش
- ۲۹ - مرده
- ۳۰ - باربر روزگار
- ۳۱ - نام منطقه‌ای در روستای چمازکتی قائم‌شهر
- ۳۲ - نک: واژه نامه
- ۳۳ - در مازندران آذوقه را پشت‌بام مسقف نگه می‌دارند
- ۳۴ - نک: واژه نامه
- ۳۵ - یعنی این دیگر چه ظلمی است.
- ۳۶ - معلوم است / بیرون زده / لاغر لاغر شدن / پوست و استخوان شدن
- ۳۷ - نک: واژه نامه
- ۳۸ - منطقه‌ای در غرب قائم‌شهر کنار رود تالار
- ۳۹ - نک: واژه نامه. قابل ذکر است که در زبان فارسی به‌جای دو گیاه داده شده از واژه «کاه» استفاده می‌کنند. چون کاه لغت موردنظر نبود در برگردان عین واژه ذکر شد.
- ۴۰ - نک: واژه نامه. قابل ذکر است که در زبان فارسی به‌جای دو گیاه داده شده از واژه «کاه» استفاده می‌کنند. چون کاه لغت موردنظر نبود در برگردان عین واژه ذکر شد.
- ۴۱ - کسی که چوب‌های خشک کنار پرچین‌ها را جمع می‌کند
- ۴۲ - چنوک بیابانی
- ۴۳ - اگر عین مثل ترجمه می‌شد می‌بایست نوشت «شیوه (فن یا قر و غمزه) هست توی ک... زنان» به‌نظر رسا نرسید بنابراین به‌گردش سرین برگردان شد. درواقع مقصود مثل آن است که «مکر» در میان مشت زنان است
- ۴۴ - کچیل به معنی تکه‌های چوبی است که هنگام زدن درخت از آن جدا می‌شود
- ۴۵ - در قدیم به‌جای کیف پول، کیسه پول بود که عمدتاً به‌گردن می‌آویختند یا در دامن پنهان می‌کردند.
- ۴۶ - تنه درختی که روی جوب یا جویبار می‌گذارند و به‌جای پل از آن استفاده می‌کنند، مالرو نیست.
- ۴۷ - لب ورچیدن از روی سر سیری / بی میلی کردن
- ۴۸ - لاک پشت

۴۹- در این جا به معنی آن طور یا آن طرز است، اما در لغت به معنی «برای او» است

۵۰- بودن

۵۱- نک: واژه‌نامه

۵۲- «بی‌وره» به بی‌طراوت نزدیک‌تر است. یعنی تازه نبودن، علف‌های «بی‌ور» یعنی مانده، پلاسیده، اما در مثل مقصود علف پلاسیده نیست. بلکه اشاره به نوعی بی‌توجهی است نسبت به چیزی که به زحمت تهیه شده است. یعنی به امکان خودی توجه نداشتن و به غریبه پناه بردن. چ

۵۳- نک: واژه‌نامه

۵۴- نک: واژه‌نامه

۵۵- نک: واژه‌نامه

۵۶- یعنی بار اسب به جلو کشیده شده و باربند نزدیک دستان اسب قرار می‌گیرد بنحوی که حرکت برای اسب به سختی انجام می‌شود و فشار ناشی از آن اسب را به ستوه می‌آورد.

۵۷- گفتگوی کشاورز آب دزد با کشاورزی که سهم آب او دزدیده شده و دهن به ناسزا باز کرده است را اشاره دارد. کشاورز آب دزد می‌گوید، فحش هرچه می‌خواهی بده. زمین آب می‌خواهد تا پاییز پشت بامم پر از شالی باشد.

۵۸- عاشقی که به ایما و اشاره معشوق قانع نبوده و آن را مانند آن می‌داند که شخصی را به جای خوردن نیشکر به خوردن کف نیشکر دعوت کنند.

۵۹- نک: واژه‌نامه

۶۰- گویا یهودیان ساکن در جامعه اسلامی ایران در قرون وسطی به خاطر این که از مسلمین به آسانی قابل تشخیص باشند ناگزیر بودند وصله‌ای رودوش لباسشان بدوزند.

* نک: واژه‌نامه

۶۱- چهاربُته در یک نقطه که محل گاوبانی یا گاوداری باشد

۶۱- نمره تار ابریشم بیش از ۱۲ نیست

۶۲- چچکل یعنی: گلوله آتش. نک: واژه‌نامه

۶۳- زبان حال خود حلیمه است از وضع زندگی رقت‌بارش که مدام زیر ضرب و شتم شوهرش بود. حلیمه‌ها بی‌امان کار می‌کردند/ می‌کنند و سختی معیشت را بردوش می‌کشیدند/ می‌کشند و به بهانه‌ای ناچیز بی‌رحمانه به باد کتک گرفته می‌شدند/ می‌شوند. (در جامعه مردسالار ما)

۶۴- قاشق چوبی

۶۵- نک: واژه‌نامه

۶۶- معلوم است.

۶۷- نک: واژه‌نامه

۶۸- نک: واژه‌نامه

۶۹- «لرها کردن» را می‌توان «یکدست کردن/ همواره ساختن/ به پایان رساندن/ دست پر آمدن» معنی کرد.

۷۰- پنجره

۷۱- بتیم یعنی شکم که معده معنی شد در محاوره به این مفهوم نیز می‌آید و در این مثل مقصود معده است.

۷۲- بالا و پایین، فراز نشیب روزگار، زمزمه ایام

* برخی «دوکی» می‌گویند و معنای آن را مهمان می‌دانند یعنی: مهمان از مهمان بدش می‌آید صاحبخانه از هر دو

۷۳- نک: واژه‌نامه

۷۴- سک sek بچه، خردسال، در مثل به معنی آدمهایی که دارای مرتبه‌ای بلند نیستند یا ندارند، گفته می‌شود.

۷۵- «ییلاق رو» را در مقابل واژه «کوهی» یعنی کوه‌نشین، که زمستان‌ها به جلگه می‌آید و تابستان‌ها به ییلاق می‌رود گرفته شد. در واقع «مثال» بیان دلتنگی جلگه نشینانی است که پی همدمی هستند که فاصله نشناسد و سایه درخت، یعنی گریزگاهی که در پناهش بیارامند.

۷۵+۱- چنگ شالی / یک چنگ شالی درو شده

* مرغ مرگی، بیماری که دفعه‌ای در میان مرغان می‌افتد و در کوتاه‌زمان آنان را از بین می‌برد شش درم: مقدار بسیار ناچیز، احتمال این که «سیر» باشد منطقی‌تر است. اما در شعر امیری درم آمده است.

* به جای شتر خرس نوشته شود

۷۶- همزن، قاشق بزرگ چوبی که از ملاقه بزرگتر است

۷۷- «داز دار» را می‌توان گفت، آدم بی تفنگ، یا کسی که اسلحه شکار همراهش نیست، یا آدمی که شکار نمی‌داند زیرا «دازدار» به روستائیانی که برای درست کردن چپریا برای تراشیدن بوته‌های تمشک و یا علف‌های هرز به سرزمین و باغات می‌روند گفته می‌شود که با «داز» که شرحش در واژه‌نامه آمده، به کار می‌پردازند. البته «داز» وسیله دفاعی روستاییان نیز محسوب

می‌شود. اما وسیله شکار نیست.

* نک: واژه‌نامه

** نک: واژه‌نامه

۷۸ - «شونک کر»، «شونک گر» به دختران جوانی گفته می‌شود که در هر جمع، محافل یا مجالس، عروسی یا عزایی، با داد و بیداد و سر و صدا سعی می‌کنند نظر اطرافیان را به خود جلب کنند که نوعی خودنمایی پیش از شوهرکردن است. میتوان گفت: برای شوهرکردن شتاب غریبی از خود نشان می‌دهند.

۷۹ - گلوله پارچه‌ای را در سوراخی تپاندن (فروکردن). همراهی یا منفذی که با پارچه بسته شود غالباً «پتی» می‌گویند. چنان که هر شکاف چوبی را که فانه یا پانه می‌گذارند. «پاس» می‌گویند. البته کاربرد واژه پاس میدان بازتری دارد.

۸۰ - بوسیله دسته تبر حالی کردن (زدن، کوبیدن، ضرب شتم)

۸۱ - شخصی هر صبح پیش از نماز برای انجام غسل به حمام می‌رفت. دوستی از او پرسید: خسته نشدی؟ گفت: با عزرائیل شریکم هرچه بیشتر بهتر.

۸۲ - نک: واژه‌نامه

۸۳ - نک: واژه‌نامه

۸۴ - نک: واژه‌نامه

۸۵ - کره اسب را ز بس که کوچک است به «زاغ بچه» تشبیه کرده‌اند.

۸۶ - صدا

۸۷ - فرد دون پایه‌ای که پاتاوه می‌پوشید اکنون اسب زین کرده سوار است (لایقش نیست).

۸۸ - گدایی که دورگردی می‌کرد و مردم به او بشقاب بشقاب برنج می‌دادند که از گرسنگی نمیرد. حالا صاحب زندگی شد (لایقش نیست).

۸۹ - کنده پوشیده

۹۰ - قاشق چوبی بزرگ

۹۲ - شاگردی که مرتب کتک بخورد

۹۳ - تکه‌های چوبی که هنگام زدن درخت از تنه‌اش جدا می‌شود.

۹۴ - نک: واژه‌نامه

۹۵ - نک: واژه‌نامه

۹۶ - نک: واژه‌نامه

۹۷- «کره سنگ دشت» است، که در کنزالاسرار مازندرانی ص ۵۷۳ به صورت کره سنگ آمده که ده از دهستان بالا خیابان لیتکوه آمل است.

«چی میشد لاریجان مازندران می‌شد در صحرای کرسنگ چادرها رنگارنگ می‌شد، ترجمه شعر مازندرانی است از کتاب کنزالاسرار مازندرانی ص ۵۷۳

۹۸- به محل زندگی مادرش

۹۹- داس

۱۰۰- کلوخ کوب

۱۰۱- پنبه

۱۰۲- گوساله بانی

۱۰۳- بوته تمشک. رفتن لم، یعنی سرشان را زیر آب کردند

۱۰۴- نک: واژه‌نامه

۱۰۵- به اطمینان مال بنده می‌پرد. یعنی کسی که درفشانی می‌کند. به اطمینان حمایت حامی‌اش است در واقع پشتش را می‌بیند، می‌پرد، شرح لغت، نک: واژه‌نامه.

۱۰۶- نک: واژه‌نامه

۱۰۶- دیگ

۱۰۷- تابه دسته بلند. که بیشتر برای پختن شیر، داغ کردن روغن از آن استفاده می‌شود

۱۰۸- پدر داماد

۱۰۹- لوش، نک: واژه‌نامه

۱۱۰- نک: واژه‌نامه

۱۱۱- نک: واژه‌نامه

۱۱۲- نک: واژه‌نامه

۱۱۳- کلوخ کوب

۱۱۴- لگ، در لغت به معنی سرو پایی... در مثل حالتی که زن یا مرد بر روی کلوخ کوب برای و جین می‌گیرد... به لک تشبیه شده است. یعنی از آن همه کم‌زدن چیزی نصیب نشد. قابل ذکر است lak با lek فرق دارد.

۱۱۵- انبر، برای داغ کردن حیوانات

۱۱۶- خسیس و چلاس

۱۱۷- گربه

۱۱۷+۱ - نک: واژه‌نامه

۱۱۸ - نک: واژه‌نامه

۱۱۹ - سوسه: آمیزه‌ای از چند گیاه است که گویا هنوز عطاران مازندرانی آن را برای استفاده زنان باردار جهت رفع شکم‌پیچ و کمردرد و نیز برای کودکان دارویی آرام‌بخش است درست می‌کنند که از گیاهانی به نام‌های: ۱- زینان *zīnan*، ۲- بادیان *badīyan*، ۳- زیره سر *zīre, sar*، ۴- سیاهدانه *ciyadane*، ۵- ناخنک *naxunek*، ۶- بهمن‌پیچ *bamen pie*، ۷- شکر تفال *saker, tefal* است.

۱۲۰ - مادر بچه، پدر خانواده ظاهراً از زیادی بچه و شلوغی آنان و یا عدم قدرت تامین هزینه آنان به خود ناسزا می‌گوید

۱۲۱ - بن تکه به قرینه جنین معنی شد.

✱ ماده گاو

۱۲۲ - کسی که چشم و دلش سیر نیست

۱۲۳ - نک: واژه‌نامه

۱۲۴ - لک‌لک

۱۲۵ - قورباغه

۱۲۶ - نک: واژه‌نامه

۱۲۷ - خس، امر به‌دور افتادن یا خوابیدن و بیشتر در معنی جماع کردن است

۱۲۸ - کارگران دنگ برای آن که نیمه‌دانه برنج بیشتر بگیرند پادنگ را به شدت می‌کوبیدن صاحب برنج تصور می‌کرد این پادنگ زدن جهت علاقه به‌اوست

۱۲۹ - آب‌بکشی (از چاه)

۱۳۰ - برینی

۱۳۱ - آستانه در

۱۳۲ - چنگم، نک: واژه‌نامه

۱۳۳ - در مازندران برای آراییدن دیواره‌های بیرونی اطراف خانه و ایوان، تا اندازه تقریبی یک متر را «گله‌گویی» می‌کردند که مخلوطی از تپاله تازه گاو و گِل بود. قابل ذکر است قسمت بالایی «گله‌گویی» سفید بود. عمل مالیدن را «بندوسن *Ben, dussen*» می‌گویند. البته کف اتاق و پشت بام را «اندی *andi*» می‌مالیدند که مخلوطی از سبوس و گِل بود. بنابراین هفت دس گله‌گویی نشانه آرایش غلیظ است که مازندرانیها نسبت به آرایش غلیظ تمایل نشان نمی‌دهند. بلکه با لحنی تند

- طرف را به مسخره می‌گیرند.
- ۱۳۴ - رختخواب گذاشته
- ۱۳۵ - چشمان باز (نگاه منتظر)
- ۱۳۶ - دلک dalek یعنی ناخالصی داشتن. این واژه دربارهٔ برنج است بویژه اگر در «طارم» برنج‌های دیگر باشد می‌گویند: دلک دارد. یعنی ناخالصی. در مثل نخاله برگردان شده است.
- ۱۳۷ - نک: واژه‌نامه
- ۱۳۸ - به‌قرینه می‌توان گفت: چرب و نرم
- ۱۳۹ - کنار سماور
- ۱۴۰ - قصابی
- ۱۴۱ - کلهٔ مرغابی
- ۱۴۲ - سردام
- ۱۴۳ - نک: واژه‌نامه
- ۱۴۵ - چنین نامی در مازندران تا آنجا که پرس و جو شد، نیست. ولی به‌کار گرفته می‌شود (درمثل) و برای همه مفهوم است.
- ۱۴۶ - کنار رودخانه هراز، مانند: دریاکنار
- ۱۴۷ - همسایه گاو داشته باشد لااقل دوغش به‌ما می‌رسد.
- ۱۴۸ - مقصود نصرانی است. اگر نصاری نوشته می‌شود. معنی جمع می‌داد. از «الف» صفت مشبیه استفاده شد. درواقع همان مفهومی است که از ادبیات مازندران درک می‌شود.
- ۱۴۹ - به‌معنی یک خروار است
- ۱۵۰ - نک: واژه‌نامه
- ۱۵۱ - یعنی هنوز زیر مرد نخواهید. معنی لغت شالی سیاه است که چنین شالی‌ایی نیست. بلکه اصطلاح است
- ۱۵۲ - برنج رایبختن/بیزیدن
- ۱۵۳ - به‌خرمن رفتن، مثل بیان صاحب اسب است با اسب که یا باید بار ببرد یا خرمن برود
- * ده از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری

واژه‌نامه

اینکه قبلاً کشت می‌کردند	آ - ā حرف ربط، مثال: من آ وِ men
آیه وایه - āyyā vāyyā معنی نسبی آن	ve من و او
عبارت است از: شخص مورد اشاره،	آج - āj صدر، بالا، مقام، قدرت
یا، سردرگم، وامانده	آروس - ārūs آروس
اباس آباد - (= عباس آباد) - ebbās	آروس سر - ārūssar سرای عروس -
ābād، ده از دهستان راستویی بخش	خانه عروس
سوادکوه قائم شهر	آروسی - ārūssi آروسی
ابجر - abjer ده از دهستان نوکندکا	آکند - ākənd ده از دهستان رودپی
بخش مرکزی شهرستان قائم شهر	بخش مرکزی ساری، ۱۳ ک شمال
اٲا - attā یکی، یک	ساری، کنار تجن
اٲا جا - attā jā یک جایی، به جایی،	آکند اسب - ākənd-e asb آکند
جایی	آکند او - ākənd-e ū آبی که از کنار
اٲا سه - attā essā برای کسی	روستای آکند می‌گذرد، مقصود رود
اٲامه - attāmā یکی هستم	تجن است
اٲاور - attāvar یک سمتی، یک	آمل - āmel آمل، یکی از
جانبی، طرفی، سویی	شهرستان‌های استان مازندران
اخته چی - axtācī ده از دهستان کیاکلا	آمی - āmī آمو
بخش مرکزی قائم شهر، ۱۱ ک شمال	آش - āš قطعه زمینی بزرگ که
باختری	هرسال در آن کشت کنند، یا

- اجبار کلا - ejbārkēlā ده از دهستان
دشت سربخش مرکزی شهرستان
آمل، ۱۰/۵ ک خاور
اجونی - ajōnī بیکاری، وقت بیکاری
ادفه - addafə یک دفعه، یک بار
ارداله - ardālə نوعی علف که در
زمین‌های نمور می‌روید. برای استفاده
آن، اول آن را می‌تراشند پس از آن یک
روز در آفتاب یا در معرض هوا قرار
می‌دهند، بعد به مصرف دام
می‌رسانند. سبزش باعث نفخ و اسهال
حیوان می‌شود.
ارزن - erzen ارزش
ارمچی - arməjī جوجه تیغی
ارمون به‌دل - armon bədel آرزو
به‌دل
ازال - ezāl خیش
اسا - esā اکنون، حالا
اسا - essā ایستاده
اسب - asb به‌خاطر تنوع رنگ،
نام‌های مختلف دارد.
۱- اسب آل - asb-e āl به‌رنگ بنفیر
خاکستری، آل در اشعار امیری
به‌معنای رنگ سرخ برگردان شده
وارنگ کال و دیم آل و وچش مخموره
زلف بوره میون موره دولو طهوره
امیری
vārang kaī u dīm al u đū ces
maxmōrə
zelf tahōrə bōrə mīōn mōrə dū lū
بادرنگ نارسیده روی سرخ و دو چشم مخموره
زلف گندم‌گون و میان‌موی و دولبش شیرین
کنزالاسرار ص ۱۸۹
۲- اسبِ آبرش - asb-e abreš نقره‌ای
بدرنگ
۳- اسب ابلق - asb-e ablev سیاه و
سفید، قهوه‌ای تند با خالهای بزرگ
سفید
۴- اسب سرخان - asb-e serxān
سفید روشن
۵- اسب سمند - asb-e samend
سفید متمایل به خاکستری کم‌رنگ، یا
به‌رنگ صورتی متمایل به خاکستری
۶- اسب سیو غزل - asb-e sīyū yazel
رنگ سیاه با خالهای نقره‌ای
۷- اسب غرا - asb-e yerā سیاه
۸- اسب غرا سوال سراسپه - yerā
asb-e sūāl sar espe به‌رنگ سیاه با
پیشانی سفید، سفیدی‌اش به‌اندازه
یک مهر

- اسبی که زمان حاملگی‌اش باشد
 ۱۹- تاش کره - tāš kerhe اسبی که
 سنش بین اسب غص راغ و خالک کره
 باشد یعنی شیر را ول کرده از ماه
 هشت گذشته باشد
 ۲۰- خالک کره - xālek kəre
 اسب را تا شش ماهگی گویند
 اسب ترک - asbe tark ترک اسب،
 ترک سوار اسب
 اسب جا - asbe jā جا اسب، محلی
 که اسب را می‌بندند
 اسب دس چال - asb-e dass-e čāl
 جای دست اسب، چاله‌ای که بر اثر
 عبور اسب بر روی زمین بماند
 اسب تسه - asbasse برای اسب
 اسب کپل - asb-e kappəl ترک اسب
 اسب گفته - asb-e keftə پهن اسب،
 سرگین اسب
 اسپه - espə سفید
 اسپچ - espič شپش، شپش به نسبت
 رشد از ابتدا تا بلوغ یا کامل دارای سه
 نام است
 ۱- رشک - rešk تخم در حال رشد
 ۲- وی یونک - viyūnek شپش جوان
 یا بالغ نشده
 ۹- اسب غراقشکه - asb-e yerā
 yeškə سیاه با زیرگردن سفید تا
 حدودی پشت گردن
 ۱۰- اسب غراگل پا - asb-e yerā gel
 pā سیاه، یکی از مچ پاهاش سفید
 باشد
 ۱۱- اسب غرانیم‌رخ - asb-e nim
 rox yerā سیاه، که نیم‌رخ آن
 به صورت نواریمانندی سفید باشد
 ۱۲- اسب غزل - asb-e yazel نقره‌ای
 ۱۳- اسب کران - asbe karān به رنگ
 گلی مات
 ۱۴- اسب کهر سوال سراسپه - asb-e
 kahar sūal sar espe قهوه‌ای تریاکی
 با پیشانی سفید به اندازه یک مهر
 ۱۵- اسب کهر قشکه - qeškə kahar
 asb-e قهوه‌ای تریاکی زیرگلو و
 دورگردن سفید
 ۱۶- اسب کهر گل پا - asb-e kahar
 gel pā قهوه‌ای تریاکی که مچ یکی از
 پاهاش سفید باشد
 ۱۷- اسب کهر نیم‌رخ - asb-e nim
 rox kahar قهوه‌ای تریاکی با پیشانی
 سفید نوار مانند
 ۱۸- اسب غص راغ - asb-e yes rāy

- ۳- اسپیچ - *espič* شپش کامل
 اسپیدار - *espīdār* سپیدار
 اسرآباد - *esrābād* ۲ الی ۳ ک شمال
 غربی قائم شهر، از ابتدا جاده کیا کلا تا
 اول روستای کوچکسرا
 ئسه - *əssə* برای، جهت
 اسه‌نی - *əssə nī* ایستاده‌ای
 اسیو - *assiyū* آسیاب
 اسیو بونی - *assiyū būnī* آسیاب بانی
 اسیو چال - *assiyū čāl* چاله آسیاب
 اسیو سر - *assiyū sar* سرآسیاب، سر،
 در جملات زیر دارای معنای مختلف
 است از جمله:
 ۱- سره سر - *serə sar* خانه‌سرا
 ۲- منزل سر - *menzel sar* بُنه، جای
 اطراق چوب‌دارها و چوپانان
 ۳- قالی سر - *qālī sar* روی قالی
 ۴- اون سر - *ūnsar* آن طرف، آن سو
 ۵- ونه سرردون - *venə daven sarre*
 درش را بگذار
 ۶- وره از سرونه دوندی - *verə az*
sar venə davenī وی را دوباره باید
 ببندی
 اش - *aš* خرس
 اشته - *eštə* می‌گذاشت، فرو می‌کرد،
 اجازه می‌داد، می‌نهاد
 اشکندنه - *eškendenə* می‌شکند،
 خواهد شکست
 اشکندنی - *eškendenī* می‌شکنی،
 خواهی شکست
 اشکم شونه - *eškem šūnə* اسهال
 دارد، کسی که حرف بی‌ربط بزند
 اشمبه - *ešmbə* می‌بینم، نگاه می‌کنم
 آشنا سمبه - *ešnāsembə* می‌شناسم،
 آشنایی دارم
 شناسنه - *ešnāsenə* می‌شناسد
 اشنه - *ešənə* نگاه می‌کند
 اغوز - *ayūz* اغوز
 افن دره - *efendarə* نه تبر است، نه
 داس، درواقع معادل ندارد. مازندران
 به آن داز می‌گویند. وسیله‌ای است
 برای هیزوم کردن، چپر درست کردن،
 با تبر درخت را می‌زنند، با داز شاخ و
 برگهای آن را می‌برند.
 اگر - *akker* اکاره، دهقانی که زمینی
 دایر ندارد و برای کار کردن به دیه‌های
 مجاور می‌رود
 الا بمونسه - *elā bamūnssə* به انتظار
 ماند، چشمان باز منتظر
 الا چش - *elā čəš* چشم باز بی‌نور

الاشت - elāšt آلاشت، قصبه مرکز دهستان ولو پی از بخش سوادکوه	دیرپاست.
المبّه - elembe می‌گذارم، قرار می‌دهم، فرو می‌کنم، باقی می‌گذارم	انجیلی لیفا - anjilīe lifā لفّا انجیلی
الندی - elendī می‌گذاری، می‌نهی، اجازه می‌دهی	اندا - endā اندازه
الوند خیار - alvande xiyār الوند خیار	انده - andə مقدار، اندازه، این قدر، کم، کمی
اماره - emārə مارا	انگوس - angūs انگشت
اماهه - emāhə با ماست	انگوسه - angūsə انگوشت است
امبس - ambes فشردۀ غلیظ، جمع، تنگ	انگیر - angīr انگور
امه - amə مال ما	انگیروم - angīrrūm پونه
امه جادکته - amə jā daketə با ما درافتاد	انه - enə می‌آید، تکیه کلام است، به معنی: حال
امه سه - aməsə برای ما	آنه - ennə می‌آیند
انج - anj بی‌غم و رنج بودن، خوش چمیدن	او - ō آب
انجیل - anjil انجیر	اوبکشن - ūbakešn آب بکشند
انجیل پچه ماه - anjil pāčə mäh ماهی که انجیر دست می‌دهد. (= مرداد)	اوبنی - ūbenī آب رفت
انجیلی - anjilī نام درختی است کوتاه پرشاخ و برگ که دیرتر در پاییز برگهایش می‌ریزد. آتش ذغال آن	اوبورده - ūbōrdə زیرآبی
	اوبینارد - ūbiārd آب آورده
	اوتپه - ūtepə چکه آب، قطره آب
	اوجی - ūjī نوعی گیاه از خانواده نعنا
	اوخوار - ūxār آخر
	اودکته - ūdakete آب افتاد
	آور - aver ابر
	اوسر - ūsar روی آب
	اوشم - ūšem ابریشم
	اولی کرون - ūlikarūn شنا کردن،

۱ - زرداثل - zard aəl خوش‌رنگ و

خوردنی است

۲ - کور اثل - kūr aəl هردو پرنده

موقع دست دادن انجیر پیدایشان
می‌شود

آیه / زولنگ - ayyə/ züleng سبزی

وحشی، خوش‌بو، سبزی پلوی آن
مرسوم است. البته همراه سه سبزی
دیگر به نام‌های:

۱ - انار ریجه - enār rījə معادل ندارد

۲ - آستا - astā معادل ندارد

میچکا کهو - mīčkā kahū معادل
ندارد

باتنه - bātenə گفتند

باته - bātə گفت

باربن / باربن کشی -

bārben/bārbenkasšī ریسمان بزرگی

است که یک سر آن به حلقه‌ای وصل

است که از ریشه درخت ازار ezār یا

آزاد است. بدین ترتیب که، ریشه را

اول روی آتش گرم می‌کنند تا خوب

نرم شود. ریشه نرم شده را به صورت

حلقه درمی‌آورند وقتی سرد شد

سخت و محکم می‌گردد. اسم این

حلقه را هلتق Helteq می‌گویند.

موقع شنا

اونتا - ūntā اون یکی

اوتلا ره - ūe tələrə فدای آب تلار

بشوم

اوسی - ūssī آستین

اونجه - ūnjə آنجا

اون گدر - ūngeder آن زمان، آن دوره

اوواری - u eāvārī مانند آب

اون وته - ūn vattə آن طرفتر

آی - ay دوباره، باز

ایا - ayyā ایبا

ایارمبی - eiyārembi می‌آوریم

ایارنه - eiyārnenə می‌آورند

ایدی شو - aydīšū شب عید

اینتا - intā این یکی

اینتی - intī این جوری

اینتی چه کندی - intī čə kəndī

این طوری چرا می‌کنی

اینجه - injə اینجا

اینگمبه - ingəmbə می‌گذارم،

می‌کنم، فرو می‌کنم

ایه گوشک - ayyə ušk قارچی که در

مراع می‌روید، قارچ زمینی نه درختی

اثل - aəl پرنده تابستانی جلگه

مازندران، که دونوع هستند:

- ضخامت آن به اندازه انگشت میانی است.
- باکله - bākkele باقلا
- بالا نیار - bālā nīār بالا نیآور، قی نکن
- بال بن - bāle ben زیرغل
- بال شکن - bālšekən بال شکستن، اصطلاح است، به معنی نصف کار را انجام دادن. در مازندران برای انجام یک کار چند اصطلاح به کار می‌برند، بدین قرار:
- ۱ - سرفجارش بیتمه - sar fejāreš
- bāitəme چهارچوب کار را مشخص کردم
- ۲ - خاک تپه‌ها کرده - xāk tappə
- hākerdemə تار و مار کردم، آثاری باقی نگذاشتم
- ۳ - تب و لب‌ها کرده - tab u lab
- hākerdemə ماست مالی کردم
- بال کفنه - bāl kafenə وقتی گوسفندان به عرض در یک خط قرار بگیرند. یعنی بهم رسیدن
- بامشی - bāmeši بامشی گریه
- بامشی کته - bāmeši ketə بچه گریه
- باوه - bāvvə بشود، بگوید
- باویم - bāvvīm بگویم
- باهوتمه - bāhūtemə باهوتتم
- بیا - bebā بابا
- بپت - bapet پخته
- بپتن - bapetən پختن
- بپته - bapetə پخته، رسید
- بپچه - bapəje پپزد
- بپرسه - bapperssə پپرد، جهید، فرار کرد، گریخت
- بتاشین - betāšīən تراشیدن
- بتتن - batetən دویدن، تلاش کردن، کوشیدن
- بتجی - bateji کوشش کنی
- بترس - baters بترس
- بترسین - batersīən وحشت کردن، ترسیدن
- بتره - bettərə بهتر است
- بتونده - batūndə نمی‌تواند، قادر نیست
- بتیم - betim شکم
- بخر - baxər بخور
- بخر آبمیر - baxer ā bamīr بخوردن مردن
- بخرده - baxərd بخورده
- بخرده - baxərdə بخورده است
- بخرده په - baxərdə pə بخورده پس از

خوردن	بریم - berīm بیرون
بخری - baxərī بخوری	بز - bez بز
بخریم - baxərīm بخوریم	بزات - bezzat بدذات
بخونسه - baxūnesə بخواند، فهمید	بزونه - bazūnə زدند
بجوسه - bajūsə جوید	بزوهن - bazūhn زدن
بچا - bečā سرد	بزه - bazə بزاید
بچا پلا - bečā pelā پلو سرد	بسوته - basūtə سوخت
بدوشتنه - badūštənə دوشیدن	بسوتی - basūtī سوختی، جا یا محلی
بدی بزما - badi bezəmə آشنا	که سوخته باشد
بدیمه - badīmə دیدم	بشاشن - bešāšen شاشیدن
بدیه - badiə دید	بشاشی - bešāši شاشیده، شاشیدی
براره - berārə برادر است	بشتنه - beštənə گذاشتند، نهادند،
برسیمه - barəsīmə رسیدم	فروکردند...
برکه لوه - barkə lavə دیک بزرگ	بشدوسه - bešdōssə شنید
برکی - barəkī رنده کنی، بسابی	بشسه سر - bašssə sar سری شسته
برمه - bermə گریه، اشک	بشقاب پلاخوار - bešvāb pelā xār
برنه کنک - berenə kənk کون برنه،	فقیر، تهیدست
بی چیز	بشناسین - bešnāsīən شناختن
برو - berū بیا	بشنده - bašende بریزد
بروشتن - barūšten زدن، پاچیدن،	بشنیدی - bašendi ریختی، پاشیدی
پاشیدن	بشنیدی بپات - bašendi bəpat
بروشن - barūšen بفروشد، کتک	ریخت و پاش
بزند	بشنده - bašendiə ریخت
بروشی - barūši بفروشی، بزنی	بشوس - bašūs شسته
برون - brūn ده از دهستان آمل	بشوسه لینگ - bašūsə līng پای

- بلوهه - balūhə پارس کند
 بلوی پاس - balūypās فانه، تکه
 چوبی کوتاه برای گرفتن لقی دسته بلو
 بـم بـپـرس لو - bem baprrsəlū
 لگدی که بی‌هوا یا ناگهانی به‌آدم
 اصابت کند، در اصطلاح،
 سرزنش کردن را می‌گویند. زخم زبان،
 نکوهش کردن، نمک روی زخم
 پاشیدن.
 بـمـرد - bamerd مرده
 بـمـرده روز - bamerdā rūz روز مرگ،
 پس از مردن
 بـمـونـسـه - bamūnessə باقی ماند،
 کپک زد، مانده، شیبه
 بـن تـکه - bentakkə اول، آغاز
 بـن دشت - bendašt دشت پایین،
 در اصطلاح یعنی دوباره شروع نکن، یا
 گذشتها گذشت
 بـن دوسـم - bandavssəmə سد کردم،
 جلوگیری کردم، گاو را برای پرواری
 آماده کردم
 بـنـده - bandə برخورد کند
 بـنـما - benemā نمود، نمایاند
 بـن مایـه - bene māyə ریشه، اصل،
 پایه
 شسته، در اصطلاح به‌اشخاص
 صاحب مال را گویند، آبرومند
 بثوبـثو - baū baū زوزه
 بـک - bek بیک، بزرگ
 بـکـته - bakete افتاد، رهاشد، بهم
 خورد
 بـکـردن - bakerden زاییدن
 ب کش - bakeš بکش
 بـکـشیمـه - bakešimə کشیدم، کندم
 بـکـندیمـه - bakendimə
 بـکـنه - bakənə بزاد، بکند
 بـکـوشت - bakūšt کشته
 بـکـوشتـه - bakūštə کشته است
 بـگـا - begā...
 بـگـا پـه - begāpə پس از گا...
 بـگـم - bagūmə بیگم
 بـل - bel بگذار، فروکن
 بـلـار دندـی - bālārdendī جـر خـورده،
 پاره شده
 بـلـبـل کـته - belbel ketə بچه بلبل
 بـلـو - balū مانند فوکا یا هوکا hūkā
 است، اما دولبه. در تقطیع شالیزار، و
 تسطیح قطعات شالیزار که به آن
 اُولی ūlī می‌گویند - بکار می‌رود. یکی
 از ابزار شالیزار است.

بن وری - ben varī از زیر، از پایین	بونه - būnə می‌شود
بنه - bənə زمین، پایین	بونى - būnī می‌شوی، پسوند است
بنه بخرد - bənə baxərd زمین خورده	بانى
بنه زنده - bənə zandə زمین می‌زند	بوهه - būhə باشد
بنه ننه - bənə nənə پایین نمی‌آید	بوهیم - būhim باشیم
بو / بور - bū/būr برو	بوین - bavīn ببین
بوجى - būjī بکنی، درآوری	بۆین - bavvīn بگوید
بور - baver ببر	بوینه - bavīnə ببیند
بوردمه - būrdəmə رفتم	بهو - bahū بگو
بورده - būrdənə رفتند	بهى - behī بیایی
بورده - būrdə رفت	بهیه - behīyə شد
بورده او - būrdə ū آب رفته	بیارد - biyād آورده
بورده مارون - būrdə mārūn به‌خانه	بیارده - biyārdə آورده است
مادرش رفت	بیارن - biyārən بیاورند
بوره - būrə برود	بیاره - biyārə بیاورد
بوریته آدم - būraytə ādem زمین‌گیر،	بیامرزی - biyāmerzī بیامرز
فراری، تهیدست	بى ت - bītə بی تو
بورینم - bavrīnem ببرم	بیتن - bayten گرفتند
بوس - būs پاره، تکه	بیتنه - baytenə گرفته‌اند
بوشاهن - būšāhen باز کردن،	بیته - baytə گرفت
شلیک کردن	بیته لله بیه - baytə lalə biyə
بوکنده - būkendə بو می‌کند	به‌هرچنگ انداختنی
بکشته - bakoštə بکشته است	بیتی - baytī گرفتگی
بوم - būm بام	بى دله - bīdelə بی مغز
بوم سر - būm sar پشت بام	بى دولت - bīdūlet بی صاحب

- بیرم - bayrem بگیرم
 بیره - bayrə بگیرد
 بی سگ سره - bīsag serə بلبشو،
 هرکی به هرکی
 بی گذر - bīgəzər بی‌راه
 بی مه - baymə شدم
 اینتی بیمه - eintī bayme این‌طوری
 شدم
 بیمه - bīmə بودم
 بیمو - bīmū آمد
 بیمی - bīmī بودیم
 بین - bayyen شدن
 بینا - bīnā می‌بیند
 بینج - bīnj شالی - شلتوک، چگونگی
 کاشت و برداشت شالی در مازندران
 چنین است که ابتداء برحسب اندازه
 زمین، شالی را پیمانه می‌کنند، بعد آن
 را با آب سرد می‌شویند و در جای
 مخصوص کوبه می‌کنند. تا سه روز آن
 را با آب ولرم آب می‌دهند. در تمام
 این مدت روی آن پوشیده است تا گرم
 باشد. پس از این مراحل سپیده می‌زند
 یا رخ می‌نماید، همراه بانام‌های
 به‌شرح ذیل:
 ۱- ونی / تشک / نوج - venī/tešk/nōj
 سپیده زدن / رخ نمودن
 ۲- کل بزوهن - kal bazūhn جوانه
 زدن
 ۳- تیم بینج - tīm binj تیم آماده برای
 خزانه ریختن
 ۴- درزنی - darzenī پس از گذشت
 چهارروز به‌اندازه یک سوزن می‌شود
 ۵- زلف هدا / شکت ها کرده / والکن
 ها کرده - zelf hedā/ šekathākedā
 به‌اندازه‌ای که
 شب‌نم رویش بنشیند
 ۶- مرز پس - marze pasen مرزهای
 اطراف قطعات خزانه را می‌پوشاند
 ۷- نشایمو - nešā bīmū آماده برای
 نشاکردن می‌شود
 ۸- زرد نشا - zarde nešā نشازرد،
 یعنی ریشه‌اش به‌زمین نچسبید
 ۹- ال پـرشنی - alepar šanī
 ساقه‌های زرد را ریختن
 ۱۰- سیو بینج - sīū bīnj سیو برگ‌های
 سبز و جوان پس از اولین وجین
 ۱۱- کپری وند - keperi vand
 ورا آمدن
 ۱۲- جفت پر - jefte par دو پرنوک،
 روبروی هم قرار می‌گیرند و پر جوان

۴ - کرکوف - kar kūfā - کوپه منظم

دسته‌های شالی قبل از خرمن‌کوبی

خرمن‌کوبی

۱ - هازه هاگردن - hāzə hākerden

تمام دسته‌های شالی را برای خرمن

کوبی آماده کردن

۲ - سرچین هاگردن / سرکرهاگردن -

sar jīn hākerden / sar hākerden

اسبان یک دور سی تا چهل دوری

رویش بتازند

۳ - جین اول - jīne avvel - پنجاه تا صد

دسته را گشودن تا اسب بر آن بتازد

۴ - بچکلسن - bačkəlssen - تکانیدن

دسته‌های باز شده شالی و جدا نمودن

کاه از شلتوک

۵ - جین دوم - jīne dovvom

۶ - جین سوم - jīne sevvom

۷ - جین چهارم - jīne čārom - تمام

جین‌ها مانند جین اول عمل می‌کنند،

در فواصل جین‌ها کاه (= کامل kamel)

از آن جدا می‌کنند، بعد با فیّه fīyē آن را

جمع می‌کنند.

کیل کردن یا پیمانان نمودن

نام کیل اربابی:

۱ - بنام خدا

تازه هم اندازه آن می‌شود.

۱۳ - دیگه پر - dike par - لاغری اول

قبل از بارداری

۱۴ - دیکه تنبله - dike tanpelə

بارداری

۱۵ - قرئول - vervül - شش تا ده

خوشه بالا آمده

۱۶ - ستاره سو - setārə sū - خوشه‌ها

مانند ستاره‌های آسمان بالا آمدن

۱۷ - نصف نزا - nesfe nezā - نیمی از

زمین را خوشه پر کند

۱۸ - پاک نزا - pāke nezā - تمام

خوشه بالا آمده است

۱۹ - شاله رنگ - šale rang - به زردی

می‌گراید

۲۰ - تمام رس - temam ras

شالی‌های رسیده

۲۱ - تاشی - tāšī - آماده درو

پس از تراشیدن

۱ - کسو - kasū - چنگ شالی، این

نام ویژه شالی است

۲ - کردسه - kar dassə - از مجموع

شش تا ده چنگ می‌شود یک دسته

۳ - کرکوله - kar kūlə - شش تا دوازده

دسته یک کرکوله است

- ۲ - برکت هدا خدا
پاس - pās فانه، پانه، بهانه، گوه
- ۳ - دین محمد
پالون پره - pālūn parə دامنه پالون
- ۴ - نام محمد
پ آی - peī پس رفتن، عقبی
- ۵ - صلوات بر محمد
پتخل - patxəl خاکستر داغ
- ۶ - پنجه
پجا - pajā پزا، زودپز
- ۷ - ششه
پجا خر - bajā xar خرقلچمان برو
- ۸ - هفته
پجنه - pajenə می‌پزد
- ۹ - هشته
پچکل - pečkəl بهم زدن، پاشاندن
- ۱۰ - مشته
پر - per - انباشته
- ۱۱ - برکت هدا خدا
پرچیم - parčim پرچین
- کیل کردن برای زارع با کسر شماره ۴
پرچیم شخ - parčime šex پرنده‌ای
- پیمانه می‌گردد
کوچکتر از گنجشک و پرچست و خیز.
- بینجه کری - bīnje karī شالیکاری
- غالباً در لابلای پرچین‌ها و بوته‌های
- بینه - bīnə بودند
- تمشک است
- بی‌وره - bīverə له شده، لهیده
- پرچیم گیر - parčim gīr دزد پرچین
- بیه - bāyə بوده
- پرزو - perzū قاب دستمال
- بیّه - bayyə شد
- پرزو کش - perzū kaš اصطلاح است
- پ - pe پی بنا، پ دارای معنای
- به معنای خ... مال
- گوناگون است مانند:
- پرسش - perseš پرسش
- ۱ - پ پ - pe pe کنار، کنار
- پرک / پریک - pərək/ pərik کم، بوتند
- ۲ - پ رس - perəs پاشو
- و خام تن پرندگان و ماهی، زهم
- ۳ - پ بیس - pebapīs برو رد شو،
- پرک پرک - pərək pərək کم‌کم، اندک
- پاشو گمشو
- اندک
- ۴ - پ - pe عقب، پشت، بغل، کنار
- پرلا - perllā نام پرنده‌ای است
- به اندازه یاکریم که در فصل سرما در
- پاپلی - pāpeli پروانه

- آبندانها و آبگیرهای شمال فراوان است.
- پرنه - pernə می‌پرد
- پرنی - pernī می‌پری
- پروک چیه - perūk čiyə می‌چروکید
- پره‌ایتمه - par hāytemə پرواز کردم
- پس‌هایتن - pas hāyten پس گرفتم
- پش - paš پشم، موتن انسان و حیوان، موی سر را پش نمی‌گویند
- پشت - pešt پشت، کمر، حامی
- پشت بز - pešte bez پشت بز، پشم
- پشت بز
- پشت خنه - pešte xənə پس‌سرا، پشت حیاط
- پشت کمر - pešt kamer نطفه، مهره کمر
- پشتی نکرد - peštī nakerd پالان
- نگذاشته یا پوششی که براسب وقت سوار شدن می‌گذارند
- پشو - pəšū بهم زدن
- پ ک فا - pekefā پس‌گردن، پشت گردن
- پلا - pelā پلو
- پلاتیم چین - pelā timčīn بچه کوچک
- پل کتن - pel keten غیبت کردن، در معنی: خرده پنبه‌های که موقع پاک کردن پنبه روی لباس می‌نشیند را گویند
- پلم سر - palem sar میوه سرآختی
- پلی - pali بغل، پهلوی، نزدیک، پشت، در جمله معنای مختلف دارد:
- ۱ - پلی دگرسه - pali dageressə از این رو به آن رو شد
- ۲ - پلی‌ها کرده - pali hākerdə سر گذاشت
- ۳ - پلی پلی بیه - pali pali bayyə پهلوی به پهلوی شد، ریشه رفتن هنگام خنده
- ۴ - و ره پلی هدا - vərə pali hədā انداخت
- پلی شافه - pališāfə دنده بغل
- پلی مال - pali māl محل نشستن، جا
- پمبه تیم - pambə tim تخم پنبه
- پمبه گله کا - pambə gələkā یک مشت پنبه گلوله شده
- پنجه - panjə پنج روز یکبار، نوبت
- پندیر - pandir پنیر
- پندیر خیک - pandire xīk پنیر خیک پنیر
- پندیره - pandirə قی بچه شیرخوار،

- ورم گزش گزنه یا نیش پشه بر روی پوست، ورم‌های حساسیت روی پوست
- پنمه - penəmə خشتک
- پنه - penə می‌پاد
- پوس - pūs پوست
- پوشنی - pūšeni می‌پوشی
- پولاخ - pūlāx سوراخ
- پومت - pūmmet پوشش، حجاب
- پومت کمبه - pūmmet kəmbə
- می‌پوشانم، جمع کردن، پوشش می‌دهم
- پی تک - pītek پاورچین
- پيته - pītə چوب پوسیده
- پی‌دا - pīdā پیدا
- پیرزنا - pīr zenā زن پیر
- پیرسری - pīr sarri دوران پیری
- پیش دره - piš darə جلو است
- پیش دس - piš das پیش دستی کردن، علاج واقعه قبل از وقوع
- پیش دکتی - piš daketi پیش افتادی
- پیش دنگ - piš dang دنگ اول، محکم کاری کردن، جلوی یاسردنگ
- که با پا دنگ به معنای پس دنگ فرق دارد. برای کوبیدن شالی دوبار دنگش
- می‌زدند. اولی را می‌گفتن
- ۱ - یک کو - ykkū
- ۲ - دکو - dekū دور دوم تمام پوست شالی از برنج جدا می‌شد
- پیش دیه - piš dayə پیش بود
- پیش شونه - piš šūnə جلو می‌رود
- پیش کشه - piš kašə جلوی سوار، جلوی سینه
- پیشی انه - piši enə جلو می‌آید، بالا می‌آید
- پیشی ده - piši də جلودهنده، در اصطلاح به معنای: فتنه‌انگیز است
- پیغوم پشتی - pīyōm pəšti به پشتی پیغام، به اعتبار فرستادن پیام
- پيله - pīlə بغل، دامن
- پيله دما - pīlə kā توی دامن
- پيله کا - pīlə kā کوزه ماست
- پی‌یر - pīyer پدر
- ت - tə تو
- تاپل - tāpel پل باریک، پل کوتاه و باریک بر روی کانال (= کیله) یا خندق را گویند. پلی است ساده از تنه درخت
- تاروف - tārūf تعاروف
- تاشنه - tāšnə می‌تراشد
- تاشنی - tāšəni می‌تراشی

ترش - ters̄	تاکشنه - tākəšənə مثل نخ کشیده
تره - tərə	می‌شود، سوزن نخ می‌کشد
تش - taš	تپ زن - tapezan گوی زننده، قاب
ت شرشر - te šer šer	زن، چوگان باز
تش ونه - taš venə	تپ بزو - tap bazū قاب زد
تق - teq	تپ تپ - tap tap برسر چیزی
مثال زیر:	نواختن، کوبیدنی آرام، در اصطلاح
افتاب تق بزو - eftāb teq bazū	به‌زهره چشم گرفتن افاده می‌شود
آفتاب درآمد	مانند:
تک - tek	شلوار تپ تپ - šelvār tap tap
تک دوسه - tek davessə	ترساندن
است	تپ زنده / تپوک / تپلوک - tap
تکله - takelə	zandə/ tapūk/ tapelūk قاب می‌زند
افتادن	تپ گیر - tape gir گیرنده گوی در
تکله سگ - takelə sag	بازی چوگان
تک وفنی - tek u fenī	تپه سر - tappə sar روی تپه، بالای
یانر مه دماغ	تپه
تکه نیاره - take nīyāre	ت تن - tetan تن تو
نیاورد	تج - tej تیز، دریده، برا
تکی سر - takī sar	تجنه - tajenə می‌تازد، می‌دود
تلا - telā	ت دواش - tedavaš توباش، توبمان
تلار - telār	ترپسون - terappesōn سروصدا،
سوادکوه واقع در جنوب قائم‌شهر	افتادن بر روی چیزی، صدای کوبیده
سرچشمه می‌گیرد و از غرب قائم‌شهر	شدن موج بر ساحل
می‌گذرد، و در نقطه‌ای در شمال غربی	ترسمبه - tarsembə می‌ترسم

تمسک - tamesk ده از دهستان دشت
سربخش مرکزی شهرستان آمل.

۱۱/۵ ک خاور آمل

تمن - temen تومان

تمنه - tamenə درفش

تن - tan بدن، درون، نزدیک

تنک - tanek تُنک

تنگ و تاقله - tang u tāqelə تنگ

تسمه‌ای به عرض ۸ سانت به بلندی

سه متر که از پشم بز بافته می‌شود،

انتهای آن، ریسمانی به بلندی ۶۰

سانت است که آن نیز از پشم بز است.

تاقله: نک هلتق haltq زیر لغت بارین

کشی

تنه - tenə مال تو

ت نیه - te nīə مال تو نیست

تو - tū تب

توتاله - tūtālə تب خال کنار لب

توتو - tū tū آویزان، آونگ شدن، اسم

دیگرش: هره ت توک - here tətūk

است که باوازه هرتوک hertök

به معنی آبکی فرق دارد.

تور - tūr تبر

توربزه‌دار - tūr bazə dār نشان‌دار،

تبرزده

آن به دریا می‌ریزد. در این مسیر از:

ورسک، دوآب، پل سفید، زیرآب،

شیرگاه، قائم‌شهر و کیاکلا، عبور

می‌کند و در بهنمیر به دریا می‌ریزد.

تلار - telār بنه، کل تلار kal telār بنه

بزرگ

تلارپه - telāre pə تلارپه کناره تلار، نام یکی

از دهستان‌های بخش مرکزی

شهرستان قائم‌شهر

تلارسر - telār sar طویله کنار بنه

تلاکته - telā kəta جوجه خروس

تله تا/ می‌آگ/ تله‌زیر - taletā/ mīag/

taləzīr دامی که از موی دم اسب

درست می‌کنند. فرق «تله تا» با «تله

زیر» در این است که: «تاله تا»، یعنی تار

دم اسب بدون تابیدن، و «تاله زیر»

تارهای گیس شده دم اسب را گویند

«تله تا» همان «می‌آگ» است

تله‌دار - taledar درختی که میوه تلخ

دهد

تلی - talī تیغ

تلی مسک - talī massk نوعی علف

هرز و چسبناک که در مزارع می‌روید.

در اصطلاح، به کسی چسبیدن، یا کنه

شدن را می‌گویند.

- تور پشتی - *tūr peštī* اگر با دسته تبر
کسی را تهدید کنند یا بزنند، این
حالت را تور پشتی گویند، در صورت
عادی به دسته تبر نمی‌گویند تور پشتی
توره - *tūrə* توبره
توکه - *tūkə* ستونه، نگهدارنده
توله سگ - *tūlə sag* سگ ولگرد
تون - *tūn* تاوان
تیرکلا - *tīr klā* ده از دهستان دشت
سرامل، خاور
تی سا - *tīsā* خالی، غذای بی‌خورشت
را گویند
تی کا - *tikā* پرنده‌ای است سیاه رنگ
و از سار بزرگتر
تیکه تکه بنده - *tīkə təkə bandə*
یعنی به سگ اگر تکه نانی یا خوردنی
بدهی نه بتو پارس می‌کند نه گازت
می‌گیرد. در اصطلاح رشوه دادن را
می‌گویند.
تیل بخرده لینگ - *tīl baxerdə līng*
گوشت و پوست پا آدم که در اثر زیاد
ماندن در مانداب و گنداب ناسور و
قارچی شده باشد بویژه در اثر کار زیاد
در زمین‌های باتلاقی و شالیزار
تی لند - *tīlend* گل‌آلود
- تيله - *tīlə* کوزه، گِل است
تیم - *tīm* تخم
تیم بینج - *tīm bīnj* بذر شالی
تینار - *tīnār* تنها، یکه
تیناری - *tīnārī* تنهایی
تیناری خنه - *tīnārī xənə* تن تنها و
خانه خالی
تیناری دین - *tīnārī dayyn* تنها بودن
تیناری کنک - *tīnārī kenk* خودش و
...
جا - *jā* از، با، محل
جت - *jet* یوغ، چوبی است خراطی
شده که دارای دو سوراخ در طرفین،
که به وسیله دو ال چو *ale čū* از زیر
گردن گاو با نخ به نام ال تا *ale tā*
به همدیگر وصل می‌گردد. جت دو
نوع است: ۱ - تاجت *ta jet* ۲ - هشت
جت: *heštə jet* که هشت جت دارای
چهار سوراخ و یک ریسمان میانی
دارد و بین دو گاو قرار می‌گیرد. اگر
گاوی نتواند در حین شخم زدن از پس
کار بریاید، ریسمان را به طرف گاو
زورمند متمایل می‌کنند. این حالت را
هلشته دوش *halešə dūš* گویند. نکته
قابل ذکر اینکه هشت جت *haštə jet*

«هلشت» halešt به «جت» jet وصل است. «خیثم» xīəīm دنباله «ازال خال» ezāl xāl است.

جره jarə (= جرقاز jervāz) خورده ریزه‌های خشک شاخ و برگ درختان و گیاهان را گویند.

«جرقاز» jerqāz ویژه شاخ و برگ خشکیده سرخس (= چماز čemāz) و آختی (= پلم palem) است.

جفت بین - jeft bayyen وصل شدن، تنگ شدن، کنار هم قرار گرفتن جفته - jeftə

جل - jel تکه پارچه فرسوده، خستگی بی‌اندازه

جل دوسه - jel davesə پارچه بسته است

جمام دگته - jemam daktə از پا افتادن

جمنده - jemendenə به جنبش در می‌آورد

جمه - jenmə جامه، پیراهن

جنوس - jenūs جوانی، تازگی،

عنفوان جوانی، شباب

جوسه - jūssə می‌جوید

جول - ūl گود، عمیق در اصطلاح

در خیش ماشین به کار می‌رود.

خیش دارای قسمت‌های ذیل است:

۱ - «لوات که» levātkə شیارکننده ۲ -

«لاور» lāver معلق دهنده زمین در

حال شیار، که خود دارای قسمت‌های ذیل است: الف: دو دسته، ب: «ماشه»

māšə که عمل تنگ و گشاد کردن را دارد. ج: درجه یا اندازه

«لواتکه» levātkə وسیله‌ای است که با آن اندازه عمق شیار را تنظیم می‌کنند.

«جت ازال» jet ezāl خیش، که دارای قطعات ذیل است: «ازال بنه کا» ezāl

bānekā، که دو تکه است: ۱ -

«سردسه» که در حین شخم زدن بدست می‌گیرند. ۲ - «بنه کا»

bānekā، آهنی هم جهت شخم زدن به آن وصل می‌کنند (= آهن مخصوص

خیش) که با دو میخ به «ازال بنه کا»

ezāl xāl با «ازال خال» ezāl

bānekā را توسط تکه چوبی (= پاس) جهت

اندازه شیار تنظیم می‌کنند. «کمون» با

تکه طنابی به «ازال سردسه» ezāl sar

dassə وصل است. «ازال خال» ezāl

xāl چوبی بزرگ مانند دسته تیرکمون

که توسط دو تکه رسن به نام

- «جول نزن» jūl nazen به معنی گران
 نفروش است. مقابل «جول» jūl
 «تسک» taskə است یعنی جای کم
 عمق. «تسکه تچه» taskə tajə
 به معنی قد کوتاه است. «تچه» tajə
 به معنی جای کم عمق رودخانه را
 گویند. در شالیزار این برابر فرق
 می‌کند. چنانکه جای باتلاقی را
 می‌گویند «بول» bōl، جای کم گل یا
 غیرباتلاقی را گویند. «پشته» pēštə.
 «جول پرنه» jōl perne پرپریدن، در
 اصطلاح به معنی سوار شدن، یا پررو و
 گستاخ شدن است
 جوله - jūlə شیردان چوبی
 جونکا - jūnekā گاو نر جوان
 جیف - jif جیب
 جین جناقی - jin jenāqi جیرجیرک
 جین گا - jingā خرمن
 چار بیدار - čār bīdar چاروادار
 چاشت - čašt نهار، موقع نهار
 چاشت گذر - čašte geder موقع نهار
 چاکی - čakī دهن گشاد
 چپا - čepā نیم دانه برنج، ریز دانه،
 نام‌های برنج عبارتند از:
 ۱ - «سرغل والی» sar γal vālī
 بوجاری
 ۲ - «سرغل والی بنه» sar γal vālī
 benə بوجاری نیست
 ۳ - «چپا» čepā
 ۴ - «شه چپا» še čepā ریزتر از نیم
 دانه که مخصوص خوراک جوجه
 است
 چپی - čepī سبد چوبی که از درخت
 «آل» al یا از درخت «عسل ما» aselmā
 که هردو پر انعطاف هستند درست
 می‌کنند.
 چتی هسی - četi hassī چطوری
 چچکل - čačkal گلوله آتش، تکه
 چوبی که بخش زیادی از آن آتش
 گرفته باشد
 چچم - čəčəm نیم دانه گندم، دانه
 نیمه مغز گندم که در اثر بیماری رشد
 نکرده
 چچیه - čəčīə چی هست، چه خبر
 است، چه می‌گویی
 چخ چخ - čax čax چرخیدن
 چرا خواری - čerā xārī چرا چریدن، چرا
 کردن
 چرخ گرنی - čarxgernī می‌چرخ
 چرند گو - čərende gū گاو اسهالی

ننداز. از «هی لنگ» در چیدن انار،
انگور استفاده می‌کنند. در چیدن گردو
از چوبی استفاده می‌کنند به نام
«روشا» rūšā که با هی لنگ hilang
فرق دارد.

چماز - čemāz سرخس

چمر - čemer غرش، نعره، صدا

چمند - čamend چمن

چمند کسی - čamende kesī ماده

سگ هرزه

چنگل - čangel چغندر

چنگلی - čangelī چنگول، چنگال

چنگم - čengom نوعی میخ طویله

چوبی به اندازه نیم متر که جهت بستن

چارپایان مورد استفاده قرار می‌گیرد،

عمل بستن ریسمان سر حیوان را

به چنگم čengom، «اُرک» ūrek

می‌گویند.

چنده - čandə چقدر

چو - čū چوب

چو بخردنی - čū baxerdni کتک

خورده نیستی

چوپه - čū pə بگل چوب، کنار چوب،

در اصطلاح به معنی: درست و بجا

عمل کردن را گویند

چرنه - čarnə می‌چرد، می‌مکد

چس و پس - čes u pes خورده و ریز،

چس و پس، چیز و میز

چش - čēš چشم

چشته بخرد - čēštə baxerd چشته

خورده

چش کنده - čēš kenda حمله‌ور

شدن، چشم نظر یا شوری نظر

چک - čak برخورد، پا، سیلی

چک چک - ček ček صدای آرام

شکستن درخت

چک چک پشت - čak čake pešt

روپا

چک‌لوم / تک‌لوم - čekelōm/

tekelōm منقار

چکنی - čekenī می‌خواهی چیکار

چک نیره - čak nayrə برخورد نکند

چلب پلا - čalbe pelā پلوی چرب

چل بچل - čel bečel کشمکش

چلب و چریک - čalb u čerik پر

چرب و نرم

چله شور - čele šōr اگر چاه آبش

بالا باشد از چوب لبه دار استفاده

می‌کنند به نام «هی لنگ» hilang، «هی

لنگ نزن» hīlang nazen شلنک

- چو سردنگ - čū sar dang مترسک،
 هراسه
 چه دونده - čə dūndə چه می‌داند
 چه دوندی - čə dūndī چه می‌دانی
 چه کاشتی - čə kāštī چرا کاشتی
 چه کندی - čə kendī چرا می‌کنی
 چیک - čik نام آلت نرینه کودک، نام
 آلت جنس مذکر برحسب سن
 متفاوت است و آن به ترتیب زیر است:
 ۱ - «چیک» - čik دوران نوزادی کودک
 ۲ - «ب لی» - belī دوران کودکی تا
 ابتدای هفت هشت سالگی
 چیک ورین - čik verin چرخه گر
 چیلکاچین: čilcā čin ریزه جمع‌کن
 پرچین‌های خشک
 چینا - činā چیننده
 چینده - čində می‌چیند
 خائه - xāeə خایه
 خاخر - xāxer خواهر
 خال دسه - xāl dassə جوانه‌های
 شاخه‌های درخت که جهت تحریک
 گوساله جلوی دهانش بگیرند.
 خامبه - xāmbə می‌خواهم
 خامبی - xāmbī می‌خواهیم
 خان خش - xāne xeš داماد خان
 خان دونه - xān dūnə برنج درجه
 یک، برنجی که خانان خورند
 خانه - xānnə می‌خواهند
 خانی - xānī می‌خواهی
 خانی بیری - xānī bayrī می‌خواهی
 بگیری
 خجیر - xejir خوب، زیبا
 خدائسه - xedāessə برای خدا
 خیر - xer خیر
 خراب کر - xerāb kar خراب کننده
 خرات - xərāt خراط
 خرد بکی - xord bekī خرد کودکی
 خردن - xerden خوردن
 خرده - xerdə می‌خورد
 خرده و چه - xordə vačə بچه، کودک
 خردی - xerdī می‌خوردی
 خرزا - xerzā خواهرزاده
 خرش - xereš خورش
 خرکله - xar kalə خرکره
 خرنند - xerend حریف، هم‌آورد
 خرنه - xernə می‌خورد
 خرنی - xernī می‌خوری
 خروزه - xarvezə خریزه
 خروش - xarūš خرگوش
 خس کننده - xeskendə می‌خسبد

خوار شو - xāre šū شب خوب، شب روشن و صاف	خسینگنه - xasīngenə سنگ‌دان، معده سوم پرندگان، چینه‌دان
خوارنانه - xār nānə خوب نمی‌شود	خش - xəš خوش، ماچ، گوارا
خواره - xārə خوبه	خش‌بخت - xešbaxt خوش‌بخت
خواسه - xāssə می‌خواست	خشخال - xešhāl خوشحال
خور - xaver خبر	خل سر - xele sar خاک روخاک، بدبختی رو بدبختی
خوردار - xaver dār باخبر	خله - xale خیلی، زیاد
خورنیه - xaver nīə خبری نیست	خله سر - xale sar عیالوار
خون تون - xūn tūn تاوان، دیه	خلیک - xelik آب دهان
خی - xī خوک	خم ایار - xam eīār آش‌پز
خی پوس - xī pūs پوست خوک، در اصطلاح به معنی پوست کلفت است	خندسه - xandessə می‌خندید
خی غلت سر - xī ɣattesar محل	خنه - xənə خانه
گذر خوک	خ نه - xənə فرو می‌کند، سیخک زدن، سیخ زدن
خی کله - xī kələ بچه خوک	خنه بی‌سوئه - xənə bī sūə خانه‌ای
خی لینگ تن - xī linge tan به پای خوک	که روشنایی نیست، در اصطلاح به زنان بی‌شوهر یا بچه را گویند.
خَینی / خرنی - xəynī/ xernī می‌خوری	خنه خواه - xənə xā صاحب خانه
د - da ده	خنه سازه - xənə sāzə سازنده خانه
د - də دو	خنه‌گی زنک - xənə gī zaneک زن
دا - dā می‌داد	دست و پا چلفتی - ریخت و پاش
دابو - dābū نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان آمل، که از ۱۰۵ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل	خو - xū خلق، خواب
	خوار - xār خوب
	خوارجا - xāre jā جای خواب

می‌شود.	شده و در قسمت شمال خاوری آمل
داشتبو - dāštbū اگر داشته بود	واقع شده است
داغی - dāyī فلزی برای نشان کردن	دانه - dānə می‌دادند
حیوانات است	دایی پ - dāei pe به‌دایی کشیدن،
داماد پیر - dāmāde pīyer	خلق و خوی دایی را گرفتن
داماد سر - dāmāde sar سرای داماد،	دارداری - dār dārī از این شاخ به‌آن
خانه داماد	شاخ پریدن
دراغ - derāy دروغ	دار ساینه / سائه - dār sāynə/ sāə
درانه - darenə درمی‌آید، به‌دست	سایه درخت
می‌آید، آزاد می‌شود	دارکوف - dār kofā دسته‌های شالی یا
دبه‌خانه - dabə xāə کسی که دارای	گندم یا جو را در میان شاخه درخت
فتق بیضه است	چیدند تا از دسترس خوک، گاو،
دپوشن - dapūšen بپوشند	اسب... درامان باشد
دپوشی - dapūši پوشیدی	دار گلام - dār galām برگ درخت
دپسه - dapīssə آماده برای پخت،	دارمه - dārmə دارم
برنج یا خمیری که وریباید، برنجی که	دارنه - dārnə دارد
پس از پخت دقایقی کوتاه از روی	دارئه - dārennə دارند
اجاق برمی‌دارند تا از بخار آن ته‌دیگ	دارنی - dārnī داری
شل شود و به‌دیگ نچسبد.	داز دار - dāz dar دارنده داز، معادل
دِتا - detā دو عدد	فارسی ندارد. داز تکه فلزی برنده و
دِتت ب ت - datet batet دوندگی	نوک‌دار مانند تبر است که در عمل
دتر - deter دختر	ضعیف‌تر از تبر است ولی ظریف‌تر از
دترنیه - deter nīə دختر نیست	آن عمل می‌کند. از داز در هرس
دجمبلی - de jembeli دوتایی، جفتی	درختان و درست کردن چپر (تراشیدن
دچینم - dačīnem بچینم	سرشاخه‌های درخت) استفاده

دخاسن - dexāssen فرو کردن	جوانه نزد
دخته - daxetə خوابید، خم شد، فرو ماند	درو - derū دروغ
دخسندی - daxesendī خواباندی	دروش - derūš جوالدوز
دخه - daxə فرو کن	دره - dare هست
ددا - dedā خواهر	دره - darə درّه
در - der	دری - darī هستی
دربرد می - dar bōrdemī در رفتیم	دریو - deryū دریا
در بورده - dar bōrdə در رفت	دز - dez دزد
دریمو - dar bīmū بیرون آمد، جوانه زد، پیدا شد	دز پنمه - dezze pənəmə دز دزد
درجه - dareje از در	دز رستی - dezze resaeī دزد دریده،
درزن - darzen سوزن لباس دوزی	دزد پررو
درسی - deresī پایین دست،	دس - das دست
فرو دست، مقابل کله سی kələ cī	دس خاخر - dass-e xāxer دسخواهر
یعنی بالادست، صدر	ناتنی، محرم اسرار، رازدار یکدیگر بودند
درشومبه - dar šūmbə دارم می‌روم، می‌گذرم، رد می‌شوم	دسر کتن - dasare kəṭən اسم ساز
درکنده - dar kendə بیرون می‌کند، می‌گوزد، شلیک می‌کند	محلی، در اصطلاح به معنی خبرچین، سخن چین، نام
درمه - darmə هستم	دس کن - dasse kan با دست کردند،
درمی - dar mī هستیم	دست کشیدن، محل نشستن را پاک کردن، دسکه ماس - dasske
درنشونه - dar našūnə بیرون	mās تکیه‌گاه، دست آویز
نمی‌رود، ازین نمی‌رود	دسه - dasse دسته
درنیمو - dar nīmū بیرون نیامد،	دسه چو - dasse čū خوب دستی
	دسیبه - desibə دوبرابر یا افزون از حد

معمول. در اصطلاح به معنی رنگین‌تر	اذیت و ایذا بکنی، نیش بزنی
بودن خون یا اینکه می‌گویند خونش	دل گر - dele ger عقدہ دل
قرمزتره.	دله - delə درون، تو، داخل، مغز، هسته
دشتی - dašti شالیکار	دله جا - delā jā از درون، از تو
دشمن - dešmen دشمن	دله خنه - delə xenə خود را نخود
دشندن - dašenden بریزن	آش کردن، موس‌موس کردن، فرو کردن، داخل گذاشتن
دشو - dešū عصاره خرمالو	دلیک - dalik دله، آزمند
دشون بشون - dešōn bešōn خودنمایی کردن، برو بیای الکی داشتن، تظاهر به مال داری نمودن	دم - dem دُم - اگر «دَم» باشد dam به معنی جلو یا پیش یا رو یعنی بالا آمدن است
دفا - dafə دفعه	دما - demās به چسب، بگیر
دکاشتنه - dekāštenə کاشتند	دما سندی - demāsendi چسبیده
دکاشتی - dekāšti کاشتی	دماغ داری - demāy dārī سرحال بودن، سردماغ بودن
دکته - daketə افتاد	دماوند کوه / دواوند کوه - devāvande kū دماوند
دکته راه - daketə rā راه خوشدست و هموار، راه بی فراز و نشیب	دمبدا - dembedā انداخته، افتاده، بی ارزش
دکردی - dakerdī پوشیدی، کردی، ...	دمبدائن - dembedāen انداختن، ول کردن
دکشینه - dakešīnə نواختند	دمبده - dembede بینداز، بنداز
دکفه - dakefə بیفتد	دمبدی - dembedī بیاندازی، ول
دکنه - dakenə بکند	کنی، پرت کنی
دکنی - dakenī بپوشی	
دگرس - dagəresə برگشتن	
دگرسه - dagəresə برگشت	
دگیزی - dagīzi آب را از چاه بکشی،	

دنبه - danī - نیست	دمبک نزن - dambek nazen
دو - dū - دوغ	نزن، در اصطلاح یعنی: بی خود حرف
دواش - davāš - بمان	نزن
دوج - dūj - دوزنده	دمبله دمبوک - dembelə dambūk
دوجنه - dūjenə - می‌دوزد	سروصدا، ساز و نوا
دوس - daves - بسته	دم بن - deme ben زیر دم
دوَسَه - davessə - بسته است	دم بوس - dem būs - دم بریده
دوسه - dūsə - دوست است	دمبه - dembə - می‌دهم
دوگیر - dūgir - دوغ‌گیر، تهیدست	دم دریــــنگه - dem daringə آب
دوم سر - dūme sar - سردام	زیرکاه، در لغت به معنی: دمش بیرون
دوَن - davven - باشند	است یا آویزان است
دونا - dūnā - دانا	دم زنده - dem zāndə - دم می‌زند، لابه
دونده - dūndə - می‌داند	می‌کند، تملق می‌کند، چراغ سبز نشان
دونده - vavendə - ببندد	دادن
دونسه - dūnesse - می‌دانست	دم نده - dem nadə - نیانداز
دونه - dūnə - برنج	دنبال دкте آدم - dembāl daketə
دونه پاچ - dūnə pāč - دوری بزرگ	ādem آدمی که عقب مانده باشد
چوبی، که برای بوجاری استفاده	دندون کشی - dandōn kasī
می‌کردند	کشیدن، حرف از زیر زبان درآوردن
دونه خَرین - dūnə xarin - خریدار	دندیک - dandik - نک زدن
برنج	دنگ پل - dange pel - الواری به عرض
دونه روش - dūnə rōš - برنج فروش	سی سانت و به طول تقریبی سه متر
دونـی / دونـدی - dūni/ dōndi	شاید بیشتر، که کار شالی‌کوبی و
می‌دانی - بدانی	آسیاب را انجام می‌دهد
دوه - davvə - باشد	دنه - denə - می‌دهد

دهون - dehōn دهان	دشت سربخش مرکزی آمل
دی - dī دود	رفت و روش - raft u rūš رفت و رو بیا
دیاره - diārə معلوم است	رقت - rəqet بهم خورده
دیوم - daybōm شاید بودم	رک هدا - rek hedā تله را آماده کردن
دیزندون - dīzendōm سه پایه	رگ - reg ریگ، کار گذاشتن
دیم - dīm صورت	رگه وار - rage vār رگبار
دیم بدیم - dīm be dīm رودررو، شاخ	رگ واری - rege vārī رگ مانند ریگ
به شاخ	رندی - randī ته دیگ
دیمه - dīmə می دیدم	رنگ لوه - range lavə رنگ دیگ،
دیم هایته - dīm hāytə به چهره گرفت	مقصود سیاهی دیگ است
دین - dayyen بودن	رنگی نیه - rangī nīə رنگی نیست
دینگونه - dīngūnə گذاشتند، فرو	روا - revā اجابت، برآورده
کردند	روآر خر - rūāre xar خر کنار
دیه - dīə می دید	رودخانه، مقصود خرهای بی صاحب
دی - daē بودی	است
ر - re را، پشت سرهم و ردیف حرکت	روجین - rūjin نورگیر، پنجره
کردن گوسفند	روخنه - rūxenə رودخانه
راداری - rā dārī چشم در راه داشتن	روز پیشی - rūze pīšī روز هنگام روز
راس - rās راست، کشیده و بلند	روش - rūš حرکت، جریان
راغون - rāyūn روغن	ریک چیه - rīk cīə شغالی که پیش از
رخت دکردن - raxt dakerden جامه	حمله، خود را جمع کند و بعد یورش
پوشیدن، در اصطلاح یعنی شربپا	برد، در اصطلاح برخورد توهین آمیز
کردن	را گویند، گاهی به ریش خند نیز گفته
رستی - resaeī دریده، بی چشم ورو	می شود.
رش کلا - raškelā ده از دهستان	رینده - rīndə ...

سینه سرخ	زخم مال - zaxme māl جای زخم
سات - sāt آرایش، بزک، خاک نرم یا	زرد پیتاک - zarde pintak زرد
زمین آماده کشاورزی	کهریایی
ساج سری - sač sari نانی که پشت و	زردی - zardī جوجه ناری که
رو نداشته باشد	مقعدش آویزان باشد، نوعی بیماری
سازمبی - sāzembi می‌سازیم	زک - zek آب بینی
سازه - sāzzə جارو	زک زک چشمه - zeke zeke češmə
سازیر - sāzir از خانواده گالی که	آب باریکه
در آبندانها و در جاهای مرطوب	زمه - zambə می‌زنم
می‌روید	زمونۀ چم - zamūneə čam هم رنگ
ساینه - sāynə سایه	زمانه، با زمان پیش رفتن
سر - sar روی، ظرف	زنا - zenā ای زن
سر - ser سیر	زنده - zandə می‌زند
سربخرد - ser baxed سیرخورده،	زندى - zendi پشت زانو
بلند طبع	زنک - zaneک لحنی تحقیرآمیز برای
سربشونیه - serbešū nīə سیرمانی	زنی بی‌دست و پا
ندارد	زنگ بیه لوه - zang baytə lavə دیگر
سرپلی - sere pali دم خانه، نزدیکی	زنگ‌زده
خانه	زو - zū می‌زد
سرپیش - serpiš پیش سرای، جلوی	زومه - zūmə می‌زدم
خانه	زون - zevon زبان
سرجرینگه - sar jeringə سربزیر،	زون نکش - zevon nakeš پرحرفی
ظاهری آرام داشتن	نکن
سرخ آباد - serx ābād نام ده و یکی از	زیک - zīk سینه سرخ
ایستگاه‌های راه‌آهن بین قائم‌شهر،	زیک هسکا - zike hessekā استخوان

تهران که در جنوب پل سفید واقع است	سسکه - seskə شتک، ترشح آب
سرخ شلوار - serxe šelvār	سک - sek خرد، صغیر، کم جنبه، گداطبع
سرخ، مقصود میرغضب است	سکستی - saksaeī سنده سک
سرخه پشت کوش - serxe pešt kūš	سمل - semel جلب، حیز
کنش یا گالش پشت گلی	سمنی - samenī آش، شالی که آب افتاده باشد موقع پخت پلو شل شود
سرد تو - sarde tū تب سرد	سنگیسه - sangīsə سنگی گرد متمایل به بیضی به اندازه یک پنجه که جهت ساییدن نمک، سبزی و ادویه که بر روی «چله سنگ» čələ sang سنگی پهن و نسبتاً بزرگ می‌ساین، «چله سنگ» čələ sang گرد کف‌دار به قطر تقریبی سه سانت است
سردرختی - sar derxti میوه درختی، حاصل، مقصود رشد است	سوال - sūāl پیشانی
سر درشونه - sar dar šūnə پایان می‌گیرد، می‌فهمد، سردر می‌آورد	سواپی - sevāei صبح
سر دو - sar davve سر باشد	سوییه - sū bīə روشن شد
سر ریش نیته - serriš naytə اهمیت نداد	سوتی سر - sūti sar سرزخم سوخته
سرسری - sar sarī جوانی کردن، اهمیت ندادن، توجه نکردن	سوردار - sūre dār درخت سرو
سرک بنک - sarek benek رویهم غلتیدن	سوزنه - sūzenə می‌سوزد
سرندارمی - sar nadarmī در سرای چیزی نداریم	سسوسه - sōssə می‌سابید [در باره]
سره - serə خانه	سسوسه نگاه کنید به ص ۲۴۹ شماره ۱۱۹ توضیحات]
سرهایتی - sar hāyti آغاز کردی، شروع نمودی	سه - sə سیب، برای
سری وری رکشنه - sarī varī re	سیته - sītə رد، نشان، خط
kašenə آفتابه خرج لثیم کردن	

سیس - sīs سوسک	شونگ - šūng فریاد بلند
سیم بیه - sim baytə کپک زد	شونگ بزه مرده - šūng bazze
سیو - sīyū سیاه	merdə بیمار در حال نزع که بر اثر
سیوا - sīvā جدا، سوا	شیون نزدیکان برای لحظه‌ای چشم
شال - šāl شغال، شال گردن	گشاید
شاکمی زن - šākemī nazen	شونگ کر - šūng kar دختری که در
سرزنش نکن	عروسی‌ها بیش از دیگر دخترها
شالک - šālek بچه شغال، ک تحقیر و	گلبانگ سردهد
تصغیر	شونه - šūnə می‌رود
شسه - šessə می‌شست، برای خودش	شونی - šūnī می‌روی
شش درم دونه - šeš derem dūnə	شه - šə شبنم، خودش
کمی مقدار، بی‌ارزشی چیزی را	شه ر - šərə مال خودش را
رساندن، کمی برنج	شه سره - šə serə خانه خودش
شکسه - šekesseə شکسته	شه مار - šəmar مادر خودش
شل - šel نیم‌بند، چلاق، شُل، «شل	شه مار جا - šə mare jā از مادرش
مچ» šele mej بچه‌ای که تازه راه افتاده	شه وری - šəvari طرف خودش
باشد	شه وسه - šəvessə برای خودش
شو - šū شب	شی - šī شوهر
شوچر - šū čar به چرای شب بردن	شیر - šīr خیس
(= رفتن)	شیر مس وره - šīr masse varə بره
شورنده - šōrendə شوینده، رختشور	چاق و چله، بره‌ای که فقط از شیر مادر
شو شوم - šūe šōm شب شام	تغذیه کرده باشد
شوکور - šū kōr شب کور	شیش انداز - šiš andāz خورشتی از
شو نختی - šū e naxetī	تخم انار با پیاز و تخم مرغ و روغن
زنده‌داری	شی کره - šīkarə هنگام شوهر کردنش

علیباد - alibad علی آباد	است
غرسه - yersə غصه، غم، اندوه	شیلان - šilān چوپانانی که در دشت (= یشلاق) بسر می‌برند هنگام سفر به ییلاق روستاییان اطراف بنه خویش را به‌طور مجانی شیر می‌دهند، صفی که روستاییان برای دریافت شیر می‌کشند را شیلان می‌گویند.
غرنه غرنه - yernə yernə غریدن	شی مار - šī mār مادرشوهر
غض - yez غیض، عصبانیت	شیه - sīə می‌رفت
غلت - yalt محل گذر جانوران	صاحب بسر - sāəb besar خانه‌ای که صاحب داشته باشد
فاته - fātə فاتحه	صغیر سک - sāvire sek بچه یتیم، برخوردی تحقیرآمیز
فنده - fandə شیوه، شگرد، روش، فن	عرق گرنه - areq gernə عرق می‌کشد
فیروز کلا - firōz kelā ده از دهستان	عسل ما - asel mā مانند درخت مو
دشت سر، بخش مرکزی آمل	است ولی نازکتر از آن و پرنعطاف‌تر از درخت ال - al، معادل فارسی ندارد. در
فیه - fieə پارو	میان بوته تمشک می‌روید و بدور ساقه آن می‌پیچد، یا روی زمین مانند بوته خیار پخش می‌شود. شاید بتوان به آن میوانه گفت. از آن در سبذبافی و کارهای ظریف دستی استفاده می‌کنند. میوه‌اش قرمز رنگ به‌اندازه نخود و بیضوی است.
قایده - qāyde اندازه	عسل ماز - aselmāz زنبور عسل
قتلوک / قتوک - qetelük/qetök	
اخمو، ترشرو، بدخلق، گردنکش	
قتول - qetül چشمک، نیش خند، کوتوله	
قد - qed توان، قوت	
قدم بکش - qadem bakeš	
قورت - qert قورت، بلعیدن	
قرزم - qeržem گودال پر آب، گود	
قشنیگ - qašnig زاغ	
قلی / قله چی - qalī/qaliči مسگر	
قلیه - qalyə نام خورشتی است، که با کدو، هویج و اسفناج درست می‌کنند، خورشت کدو بدین شرح است: کدو را آب‌پز می‌کنند پیاز را توی روغن	

کتا - ketā کوتاه	سرخ می‌کنند، بعد کدو را داخل آن
کتارک - ketārek جان‌کندن، نزع	می‌ریزند. خورشتی خوش‌مزه بدست
کترا - keterā قاشق بزرگ چوبی که کار	می‌آید که به آن کھی تش پت kahī teš
ملاقه را می‌کند	pat یا کھی قلیه، kahi qalyā
کتک - katek کلوخ	می‌گویند.
کت کت په - kat kat pə کناره دیوارها	قناربن - qenār e ben قصابی
کتتم - ketem موی فرق سر	قوا - qevā کت
کته - katə سست	قور - qaver قبر
کته - ketə بچه، توله	قورخانه - qōr xāe فتق بیضه
کتین - katīn قسمتی از تنه بریده شده	قور سر - qavre sar سرقبر
درخت	قور سون - qaverssōn قبرستان
کچه - kačə قاشق چوبی	قول - qōl ناشنوا، کر
کچکه برار - kečkə berār برادر	قوه - qavə بدکاره
کوچک	قی قاج - qīqāč اریب، کج
کچیله - kečīlə تکه‌های چوبی که در	کاپ - kāp پاشنه پا
حین بریدن درخت از آن جدا می‌شود	کاج - kāj جوال، گوآل، تاجه
کرچی کرک - kerči kerk مرغ کرج	کارنه - kārna می‌کارد
کرد - kerdə به‌انجام رساندن - جمع	کاس کچه - kās kačə ظرف و ظروف
کردن	کاش / کاشم - kāš/ kāšem کپک
کرده - kerdəmə می‌کردم	کاکو - kākū دایی
کردنه - kerdəna می‌کردند	کاکلیک - kākəlik چشم
کرک - kerk مرغ، در مازندران نام مرغ	کاله چرم - kāle čarm پاتاوه، پای
برحسب سن و جنس به‌ترتیب زیر	افزار، چارق
است	کپر - kəper کننده درخت
۱ - «چین دکا» - čindekā جوجه	کت - kat کتف، دیوار

- ۲ - «تشنی» tašnī - مرغی که هنوز تخم نکرده، دختر
- ۳ - «تلاکته» / «کله» telāketā/ kələ - خروس کوچولو - پسر
- ۴ - «مارکرک» mār kerk - مرغ تخم‌گذار
- ۵ - «تلا» telā - خروس
- ۶ - «مار پردر بیارد» mār e par dar - byārd از چین دکا čindekā بزرگتر
- ۷ - «شکرومی» šekrūmī - سار
- ۸ - «کرچه کرک» kerčə kerk - کرچ
- ۹ - «کرچه مار» / «چین دکامار» - kerčə mār/ čindekāmar جوجه‌دار
- ۱۰ - «اخته تلا» axtə telā - خروسی که جهت چاق کردن تخمش را بکشند، شعر ذیل در وصف اخته تلا است:
- یادم آمد ساری نیم روپلا pelā - جوجه و مارکرک با اخته تلا axtə telā
- کرک پرپزو - kerke par bazū رسوا کرد، پنبه‌اش را زد
- کرک دماس - kerek demās کلون بسته، آرد به دهان
- کرکونا / کوپا - kar kūfā/ kūpā کپه دسته‌های برنج
- کرواس - kervās کرکوباس
- کره - karə کره
-
- کسو - kasū یک چنگ شالی، این لغت مخصوص شالی است
- کس و شی - kas ū šī زن و شوهر
- کسون - kasūn آشنایان
- کشبن - kešben زیربغل
- کشکه / کچکه سره - keškə/ kečkə سره
- serə کوچکسرا / کچکه، کشکه (= کوشک) را به نظر می‌رسد می‌توان به سرای عالی یا محل قصر نیز گفت
- کشمبه - kəšembə می‌کشم
- کشنه - kəšenə می‌کشد
- کشه - kašə بغل
- کشه دکتە - kašə daketə در بغل افتاد
- کشی - kaši نک، بارین کشی
- کفنه - kafenə می‌افتد
- ک کو - kəkū کوکو
- کل - kel گردو
- کلاج کلی - kelāj kəlī لانه کلاغ

- کلاسنگ - kelā sang فلاخن
 کلاکوزه - kelā kūzə کوزه گلی
 کلاگر - kelāger کوزه‌گر
 کل بن - kale ben ده از دهستان
 کیلاکلا بخش مرکزی شهرستان
 قائم‌شهر ۱۷ ک باختر قائم‌شهر
 کل پی یر - kal pīyer ناپدری
 کلک - kal tak سر، نوک کلاه
 کل خنه - kalxenə خانه بام‌دار مسقف
 چوبی
 کل سر - kale sar کچل
 کلش - kələš سرفه
 کلک - kelek پالتوی نمدی بدون
 آستین چوپانان
 کلک سر - kalek sar دروازه چوبی
 حیاط
 کلن - kelen خاکستر
 کلن پشو - kelen pešū پاشنده
 خاکستر
 کلواره - kelvārə یک پشته شالی
 کلوم - kəlōm طویله
 کله بشکس - kallə beškes سرشکسته
 کله پیش - kələ piš کنار اجاق،
 شومینه ناقص داخل اتاق
 کله دکتە - kələ daketə توی اجاق
 افتاد
 کله سر - kələ sar سراجاق، کله
 دارای معنی زیر است:
 ۱ - «کله»: بچه خوک ۲ - «دزکله»:
 dez kele برنجی که آماده بار گذاشتن
 باشد. ۳ - «چندک کله» čəndek kələ
 اجاق بیرون اتاق یعنی اجاق داخل
 حیاط ۴ - «کله سی» kələ si صدر
 اتاق، شاه نشین اتاق
 کله سرچین دکا - kalə sarə čindekā
 سر بی‌پر، جوجه‌ای که سرش پر
 ندارد. توی سری خور، بی‌مادر
 کله سردیی - kələ sar daei غذای
 آماده روی اجاق
 کلی - kəli لانه، کلید
 کلیا - kəlyā افش‌ره‌گر، عصاره‌کش
 کلیا سر - kəlyā sar محل آبگیری
 نیشکر
 کمبه - kembə می‌کنم
 کمبی - kembī می‌کنیم
 کمشی - kəməši نواحی
 کوهستانی اطراف دامغان و سمنان.
 کمشی به‌اهالی و مردم این نواحی
 گفته می‌شود

کامل - kamel ساقه خرمن‌کوبی شده	برعکس
برنج - گالی	کنگل - kangel گنگر
کمینه - kminə کدام است	گنگلی - kangelī زن‌بور
کنده - kend کنده درخت	کننده - kənəndə جورکش
کنده - kəndə می‌کند	کنه - kennə می‌کنند
کندی - kənd می‌کنی	کنه - kenə مالی کی
کنس - kənes ازگیل	کوب - kōb حصیر
کنگ - keng ...ن	کوب تری - kōbe təri بوربای کهنه
کنگ‌بن - keng-e ben زیر...ن	کوپا/ کوف - kōpā/ kūfā کپه
کنگ پتی - keng-e petī دراین مثل	کوتنا - kūtenā ده از دهستان بیشه
به معنی: سرخر، مزاحم، موی دماغ	سربخش مرکزی قائم‌شهر - ۶ک
است و در لغت معنی مانع، فانه	خاوری
می‌دهد.	کوچک - kūček سفت، نشکن، سمج
کنگ چال - keng-e čāl چاله ک...	کور کلاج - kōr kelāj کلاغ سفید
کنگ سرین - keng-e sarin	کورمه - kōrmə می‌خواهم چیکار
دوشکچه، به قصد برروی چیزی	کورنه - kōrnə می‌خواهد چیکار
نشستن، زیر پا گذاشتن	کوز - kaves لا کپشت
کنگ لبس - keng-e les کاسه لبس،	کوش - kōš کفش
لاف کیشی کاسه لبسی طبیل خوار	کول - kōl پوست
بانگ طببلش رفته اطراف دیار	کونه - kūnə می‌خارد، کهنه
مولوی	کهو تیرنا - kahū tīrnā کبود کبود
کنگ لودره - keng-e lū darə دم ک...	کیسه ره چس دنیه - kīsə rə čes
است، زود رنج	danīə بی‌مایه
کنگ مون - keng-e mōn خشک	کی کا - kīkā وش، پنبه نچیده
کنگ وری - keng-e varī از پشت،	کیله - kīlə پیمانه، کیل، کانال

- کی ورنه - *kīvarnə* چه کسی می‌برد
گت - *gat* بزرگ
گتک - *gatek* بزرگتر
گنه - *gənə* می‌گوید
گج - *gej* گج
گدر - *gəder* گاه، هنگام
گردنه - *gerdənə* می‌گردد
گردیک - *gerdik* گرداندن، چرخاندن
گرماری - *garmāri* فلفل
گرم تو - *gar-me tū* خون گرمی،
خوش خلقی
گرنه - *gernə* می‌گیرد
گرنی - *gerni* می‌گیری
گرواز - *gervāz* راس بیل ویژه کناره
کنی
گسپن - *gəspən* گوسفند، دارای
اسامی ذیل اند:
۱ - برجی - *barji* گوسفند سیاه زیر
شکم حنایی یا سفید
۲ - اسپه برجی - *espə barji* سفید
شکم حنایی
۳ - برجی سری - *barji sari* سیاه
زیرشکم حنایی یا سفید با پیشانی
سفید
۴ - برجی سمبال - *barji sembāl*
- سیاه شکم حنای دم سفید
۵ - برجی عاشق - *barji āšeq* سیاه
شکم حنایی مچ پا سفید
۶ - برجی کلند - *barji kaland* ماده
سیاه زیرشکم حنایی یا سفید شاخ‌دار
۷ - کر برجی - *ker barji* سیاه
زیرشکم سفید یا حنایی گوش کوتاه
۸ - کر برجی - *kar barji* سیاه
زیرشکم سفید یا حنایی بی‌گوش
۱ - بور - *būr* سیاه، در دیوان شعر امیر
به معنی گندم‌گون به کار رفته
۲ - بورسری - *būr sari* سیاه پیشانی
سفید
۳ - بورسמبال - *būr sembāl* سیاه دم
سفید
۴ - بورعاشق - *būr āšeq* سیاه مچ پا
سفید (= یکی از پاها)
۵ - بورکلند - *būr kaland* ماده
گوسفند سیاه شاخ‌دار
۶ - کربورکلند - *ker būr kaland*
سیاه گوش کوتاه شاخ‌دار
۷ - کربورکلند - *kar būr kaland*
سیاه بی‌گوش شاخ‌دار
۸ - کربور - *ker būr* سیاه گوش کوتاه
۹ - کربور - *karbūr* گوسفند سیاه

بی‌گوش

۱ - جمله - jalmə ~ سفید

۲ - جمله کلند - jalmə kaland ماده

گوسفند سفید شاخ‌دار

۳ - کر جمله - ker jalmə سفید گوش

کوتاه

۴ - کر جمله - kar jalmə سفید

بی‌گوش

۱ - شالی - šālī قهوه‌ای روشن

۲ - شالی سری - sālī sarī قهوه‌ای

روشن پیشانی سفید

۳ - شالی سمبال - šālī sembāl

قهوه‌ای روشن دم سفید

۴ - شالی عاشق - šālī āseq قهوه‌ای

روشن یک مچ پا سفید

۵ - شالی کلند - šālī kaland ماده

قهوه‌ای روشن شاخ‌دار

۶ - شالی لوک - šālī lūk قهوه‌ای

روشن دارای گل‌های درشت سفید

۷ - کر شالی - ker šālī قهوه‌ای روشن

گوش کوتاه

۸ - کر شالی - kar šālī قهوه‌ای روشن

بی‌گوش

۱ - شیوا - šivā کرم‌رنگ

۲ - شیوا سری - šivā sarī کرم‌رنگ

پیشانی سفید

۳ - شیوا سمبال - šivā sembāl

کرم‌رنگ دم سفید

۴ - شیوا عاشق - šivā āseq کرم‌رنگ

یک مچ پا سفید

۵ - شیوا کلند - šivā kaland ماده

گوسفند کرم‌رنگ شاخ‌دار

۶ - کر شیوا - ker šivā کرم‌رنگ گوش

کوتاه

۷ - کر شیوا - kar šivā کرم‌رنگ

بی‌گوش

۸ - کر شیوا کلند - ker šivā kaland

ماده گوسفند کرم‌رنگ شاخ‌دار گوش

کوتاه

۹ - کر شیوا کلند - kar šivā kaland

ماده گوسفند کرم‌رنگ شاخ‌دار

بی‌گوش

۱ - کهو - kahū گوسفند کبودرنگ

۲ - کهو برجی - kahū barjī گوسفند

کبودرنگ زیر شکم حنایی یا سفید

۳ - کهو برجی کلند - kahū barjī

kaland ماده گوسفند کبودرنگ حنایی

یا سفید شاخ‌دار

۴ - کر کهو - ker kahū گوسفند

کبودرنگ گوش کوتاه

- ۵ - کرکهو - kar kehū گوسفند
کبودرنگ بی‌گوش
- ۶ - کرکهو کلند - ker kahū kaland
ماده گوسفند کبودرنگ گوش کوتاه
شاخ‌دار
- ۷ - کرکهو کلند - kar kahū kaland
ماده گوسفند کبودرنگ بی‌گوش
شاخ‌دار
- ۸ - کرکهو برجی کلند - ker kahū
barjī kaland ماده گوسفند کبودرنگ
گوش کوتاه زیرشکم سفید یا حنایی
شاخ‌دار
- ۹ - کرکهو برجی کلند - kar kahū
barjī kaland ماده گوسفند کبودرنگ
بی‌گوش
- ۱ - گرار - gerar گوسفند زیرگلو سیاه
سفید رنگ
- ۲ - گرار کلند - gerar kaland ماده
گوسفند سفیدرنگ زیرگلو سفید
شاخ‌دار
- ۱ - لوک - lūk گوسفند سیاه و سفید
- ۲ - لوک کلند - lūk kaland ماده
گوسفند سیاه و سفید شاخ‌دار
- ۳ - کرلوک - ker lūk سیاه و سفید
گوش کوتاه
- ۴ - کرلوک - kar lūk سیاه و سفید
بی‌گوش
- ۵ - کرلوک کلند - ker lūk kaland
ماده گوسفند سیاه و سفید گوش کوتاه
شاخ‌دار
- ۶ - کرلوک کلند - kar lūk kaland
ماده گوسفند سیاه و سفید بی‌گوش
- ۱ - ونوش - vanūš گوسفند بنفش و
سفیدرنگ
- ۲ - ونوش کلند - vanūš kaland ماده
گوسفند بنفش و سفیدرنگ شاخ‌دار
- ۳ - کر ونوش کلند - ker vanūš
kaland ماده گوسفند بنفش و
سفیدرنگ شاخ‌دار گوش کوتاه
- ۴ - کر ونوش کلند - kar vanūš
kaland ماده گوسفند بنفش و
سفیدرنگ شاخ‌دار بی‌گوش
- ۵ - کر ونوش - ker vanūš گوسفند
بنفش و سفید گوش کوتاه
- ۶ - کر ونوش - kar vanūš گوسفند
بنفش و سفید بی‌گوش
- از جمله آگاهی‌های دیگر درباره
گوسفند:
- بال - bāl گوسفندانی که در یک ردیف
بچرند

نازا هستند به گاوها هم اطلاق می‌شود
مانند این شعر امیری:

امیرگنه که خنه بساتمه اوئو *amir gənəwə*
ke xənə besātm ū

هفت سال گالشی کرد مه فرامه
گوئو *haft sal gāləši kərdemə fəranemə*
gūə

ترجمه:

امیر می‌گوید که خانه ساختم در لب
آب

هفت سال گالشی کردم گاو نازا را
فرام مش - *fərame meš* گو سفندی که
بچه نزايد یا از زمان بچه کردنش
گذشته باشد

مش - *meš* ماده گو سفندی که زائیده
باشد

هاچر - *hāčər* گو سفندی که در غروب
یا ابتدای شب دیر به آغل برگردد

وره / ورکا - *varə / varkā* بره، تاشش
ماهگی

گل - *gal* موش

گلام - *gəlam* برگ

گل انار - *gal enar* انار سرخ پوست
گل دیمبی - *gal dīmbi* در گل فرو
می‌کنیم، زمین را شل دیدن، بیل را

بلیک بینه - *belik baynə* گو سفندانی
که دسته دسته از هم دیگر جدا باشند
بهارزا - *behare zā* گو سفندی که فقط
در بهاران بزاید

پل نر - *pel nar* گو سفند نر بدون شاخ
پیز کا - *paīze kā* بره پاییزی

پیز کامار - *payeskā mar* ماده
گو سفندی که فقط در پاییز بزاید

خالک - *xālek* بره تازه به دنیا آمد
خالک مار - *xāleke mar* ماده

گو سفندی که تازه زائیده باشد
خالک وره - *xāleke varə* گو سفند
نوزاد

دگلی مار - *dəgəli mar* ماده
گو سفندی که دو قلو بزاید

دوری زا - *dəvarī zā* گو سفندی که در
یک سال دو بار بزاید

زمسون زا - *zəmesūn zā* ماده
گو سفندی که زمستان‌ها بزاید

سرو تک بینه - *sar u tek baynə*
گو سفند نوجوان

سلک - *səlek* گو سفند نوجوان
کایی - *kyī* جوان بالغ شده

فرام - *fəram* گو سفندانی که بره ندارند
فرامی - *fəramī* ماده گو سفندانی که

- تادسته فرو کردن
گل زور - gale zūr - فضله موش
گل‌س - gales - آب دهن که از لب و
لوچه آویزان باشد
گل شونه - gəl šūnə - در گل می‌رود
گل کتک - gale katək - کلوخ
گل گیر - gale gīr - گیرنده موش
گله - gele - بوته تمشک
گلپله - gelilə - گلوله
گو - gū - گاو. اسامی گاوها به شرح ذیل
است (= برحسب رنگ)
۱ - بوری - būrī - گاو به رنگ زرد مایل
به زرشکی
۲ - پاپلی تلم - pāpelī talem - ماده
گاوی که تمام تنش خال‌های سیاه و
سفید داشته باشد
۳ - رش - raš - گاو سیاه‌رنگی که از یال
تا دم زرد مایل به حنایی بسیار کم‌رنگ
باشد
۴ - زرین - zarrin - گاو زرد متمایل
به آجری
۵ - زرین کمر / کمری زرین - zarrin
kamer / kamerī zarrin - گاو زرد
متمایل به آجری کمر سفید
۶ - سارو - sārū - گاو سیاه پیشانی
سفید
۷ - سارو زرین - sārū zarrin - گاو زرد
پررنگ متمایل به آجری پیشانی سفید
۸ - سزّی - sezzi - گاو نقره‌ای رنگ
۹ - سل - sel - گاو سیاه یا زرد که از یال
تا دم سفید باشد
۱۰ - کچل - kačel - گاو سیاه که پیشانی
آن به اندازه یک مهر سفید باشد
۱۱ - کمری - kamerī - گاو کمر سفید
۱۲ - کمری گیلا - kamerī gīlā -
حنایی کمر سفید
۱۳ - کهو - kahū - گاو کبودرنگ
۱۴ - گیلا - kīlā - گاو حنایی
گوال - gūāl - کیسه بزرگ پشمی، از مو
یا پشم بز باشد
گوال دوج - gūāl dōj - جوال دوز
گوبتیم - gū betim - شکمبه گاو
گو خام کش - gū xām kaš -
رندمال مردم خوار، کسی که پوست
گاو را قالبی دریاورد، کسی که همیشه
دست بگیر دارد
گودوش - gūdōš - ظرف گلی
مخصوص دوشیدن گاو
گورتونی - gūrtūnī - بدنامی بعد از
مرگ

گورلو - gūre lū لب‌گور	گی‌خوار سگ - gī xāre sag
گ... رته - gūze retə شلوغ کردن، جارو	سگ‌های ولگرد اطراف روستا
جنجال کردن، در لغت کسی که یک	گی‌خوار کلاج - gī xāre kelāj کلاغ
سره صدا تولید کند	سفید
گ... قارقاری - gūz vār vārī طببل	گیر کفنه - gir kafenə به تله می افتد
توخالی، شکم خالی گ... فندوقی	لاچه کتار - lāče ketār بی دهن
گوزنگو - gūzangū گوگال، سرگین	لارچرا - lāre čerā چراگاه لار
غلطانک	لاقلی - lāqli نوعی ماهی تابه دسته
گو... - gūzenə می... د	بلند
گوش بن - gūše ben بناگوش	لاک - lāk ظرف چوبی خمیرگیری
گوشک - gūšek قارچ	خانگی
گوک پ - gōkdepe گوساله بانی،	لاک بیه - lāk bayyə به داخل لاک لاک
گالشی گوساله کردن	شد
گوک چرده - gōk čardə شاخه‌های	لاک و لوه - lāk u lavə ظرف و
ترنه درخت توت	ظروف
گوکلوم - gū kelōm طویله گاو	لال برار - lale berar پول
گوک - gōk گوساله	لامیزه - lāmīzə چانه
گوگزا - gūgezā گوساله	لپر - laper زمین خشک‌زاری که آبش
گومش - gūmeš گاومیش	بالا باشد، زمین آب‌گیر، منطقه غیرآباد
گونزا - gūnezā گاو نزائیده	اطراف شالیزاران
گونوند - gūnavend گاو را برای شیار	لپک - lapek نوعی ظرف چوبی
آماده نکن، دوباره حرف رنج‌آور را	لپو - lapū منطقه‌ای شورزار در
مطرح نکن.	نزدیکی روستای انار مرز جویبار
گوی - gūeī تپاله گاو	قائم‌شهر
گی - gī گه	لت سر - late sar دردسر، درپوش،

غماری	لله وا - lale vā، سازبادی
لر - ler ساده، سریابی حس، ناله بلند	لم - lam بوته تمشک
وگوش خراش، موفق و پیروز	لم سر - lame sar بالای بوته تمشک
لرگ - lark یکی از گونه‌های درخت	لنده - landə خیس عرق، خیس و
گردو است	باران خورده، خیس خیس، موش آب
لرزنه - larzenə می‌لرزد	کشیده
لرم - larem دهی در شمال خاوری	لو - lū لب، لگد، پا
قائم شهر ۸ ک	لوت - lōt خوراک سگان که از دوغ و
لس - las آرام، آهسته	آرد درست می‌کنند یا با آرد و شیر یا با
لس - les لیس	آب پنیر تهیه می‌کنند.
لس لس - las las آرام آرام، آسوک	برخلاف شعر مولوی:
آسوک āsūk āsūk هم می‌گویند	شیرخواره کی شناسد ذوق لوت
لسه کتار - lase kətār پرحرف	مرپری را باشد لوت و پوت
لش - laš چاله، زمین باتلاقی	مثنوی
لش - leš چرک	لوته لس - lōte les لاسه لیس
لشت - lašt قلاده چرمی سگ	لوچ - lōč دیوانه، گیج، کم عقل
لشته - leštə می‌لیسد	لوش - lōš درب چوبی متحرک،
لفا - lefā چنگ چوبی که در هنگام	حصیری بافته شده از چوب انار ترش
خرمن‌کوبی جهت جابجایی ساقه	به عرض ۵۰ سانتی متر به طول دو متر
برنج بکار می‌برند	که برای تسطیح شالیزار از آن استفاده
لک - lak مالیدن، حرکت ناموزون	می‌کنند
اسب می‌شود لک: lek	لوش - lōš چاه، باتلاق عمیق
لکنده - lakendə از پا افتاده	لونی - lū nay لگد نکن
لل - lal پشه	لوه - lave دیگ
لله چی - lale čī نی‌نواز	لوهه - lūhə پارس

- لوهه کنده - lūhə kəndə پارس
می‌کند
له - le رسوب، دُردی، دراز کشیدن
له دنه - le denə می‌اندازد،
می‌خواهاند
له‌له - le le لی
لی سک کلی - lisek kəli سفیدمهره،
صدف حلزون
لیم بیته - lim baytiə لیم بیک زد
لینگ - ling پا
لینگ نشس - ling našes پا نشسته
ماجون - mājjōn مادیون
مادرمه - mādermə شادباش حلول
ماه نو اولین روز بهار را گویند که با
دسته‌ای سبزی یا شکوفه آلو یا آلوچه
به خانواده‌ای جهت خوشی ایام سال
جاری تقدیم می‌کنند.
مار - mar مادر
ماردم - māredem جبلی، ذاتی،
نژادی
مارکرک - mār kerk مرغ تخم‌گذار
مار نزاکره - mār nezā kerə کسی که
ناخوانده بداند
ماریم - mārim بوته باریشه
ماز - سنجاقک. در این مثل به معنی
- مگس است.
مازرون - مازندران
ماس کش - māse kaš نوکر، کارگرخانه
مثقال پ - mesqāl-e pə اندازه مثقال
مثقال تن - mesqāl-e tan جسم
کم وزن، مثقالی تن داشتن
مجمه - majmə دیس بزرگ مسی
لبه دار
مجنه - mejənə می‌خرامد، خوش
چمیدن، راه می‌رود
مردال - merdāl ذبح نشده، کشتنی
غیرشرعی
مرجی - marji عدس
مرزسر - marze sar روی مرز
مرزناک - marzenāk ده از دهستان
اتاق سرای بابل
مرس - mers مس، نام درختی است
مرغ سر - mery-e sar سرمرغابی
مرغنه - meryənə تخم مرغ
مرکمیت - markəmit عزرائیل،
ملک الموت
مره - merə مرا
مز - mez مزد
مز سر - meze sar موقع مزد گرفتن
مزیر - mezir مزدبگیر، جوان

- مس - messe مثله، مانند، برای من
 مشت - mašt پر
 مفت - meft مُفت
 مقعد - maqed مقعد
 مکر - makker تهیدست‌تر از اکر
 مک مکی - mekmekī نق‌نقی، نغ‌نغو
 مکنا - mekenā روسری، لچک
 مل بونه - mal būnə درخت مو
 مل گلام - male gelam برگ درخت انگور
 مله - malə محله
 ملیجه - melijə مورچه
 ممیج - mamič کشمش
 ممینه کلافه - mamīnə kelāfə کلاف میوانه
 مندس - mandes مهندس
 مندل / رشمه - mandel/ rašmə
 دستار، چپی
 منگو - mangū ماده‌گاو، ماده‌گاو شیرده
 موس پاس - mōse pās موی دماغ
 موس ده - mōsdə ...، مفعول
 موس کلی - mōse keli رگ خواب
 موسی - mosī ک..
 مول - mōl آب زیرکاه، حرامزاده
 مول‌خی - mōle xī آب زیرکاه
 موله شال - mōle šāl شغالی که در زمان گیرافتادن خود را به‌مردن بزند
 موندنه - mōndenə می‌ماند، شبیه‌اند
 مه - mə مال من
 مه‌تک دوسه - metek davessə ده‌م
 به‌ملاحظه‌ای بسته است
 مه‌دوش - me dōš پشت من
 مه‌سر - me sar سهم من، سرمن
 مه‌سره - me serə خانه من
 مه‌فرفر - me ferfer یاوه‌های من
 مه‌کله - me kələ اجاق من، نام دیگر کله:
 ۱ - چندک کله - čendek kələ اجاق روی ایوان، یا داخل حیاط
 ۲ - دز کله - dez kələ برنج آماده بارگذاشتن
 ۳ - خی کله - xī kələ بچه‌خوک
 ۴ - کهی کله - kahī kələ جوانه‌کدو
 می - mī مو
 می‌آهو - mī ahū نازناله‌گره
 می‌بندون - mī bandōn سربند، موبند
 میچکا - mičkā گنجشک
 میربزرگ - mir bezek میربزرگ، مقبره میربزرگ در آمل مازندران است نام

نالنه - nālenə می نالد	وی میر قوام‌الدین است که در سالهای
ن ام - neəm نیام	(۷۶۰ - ۷۸۱) در آمل می زیست
ن ایی - nəei نمی آیی	نسبتش به علی ابن ابیطالب «ع»
نانه - nānə نمی شود	می رسد. که از مرعش، شهری میان
نپجا - napejā دیرپز	شام و روم به ایران کوچ کردند.
نپجنه - napejenə نمی پزد	میرکنده - mir kenda امیر یا بزرگ
نتونده - natūnda نمی تواند	می کند
نتوندی - natūndi نمی توانی	میرنه - mirnə می میرد
نتونه - natūnə نتواند	میزنه - mizenə می ...د
نچینه - načindeə نمی چیند	میس - mis مشت
نخاسمی - nexāsemī نخواستیم، فرو	میس کتن - misem ketən کیسه
نکردیم	بوکس، کتک خور
نختی - naxeti نخفتن	میکه / ششه - mikə/ šəšə شیر لزوج
نخد - nexed نخود	روزهای اول گاو و گوسفند، آغوز
نخرنه - naxernə نمی خورم	مینه - mīnə می میرد
نخره - naxerə نخورد	میون - mīyūn میان
نخری - naxerī نخوری	میون گیر - mīyūn gīr سگی که
نخسنه - naxessnə نمی خوابد	بی صدا و بی هوا به آدم حمله ور شود
نخه - nexə فرو نکن، نیش زن	نا - nā نه
ندا - nedā نداد	ناپل شونه ناروات - nā nā pel šūnə
نداینه - nedāynə ندارد	revāt کار بی نتیجه، حرف بی حساب
ندمبی - nadembī نمی دهیم	ناتنه - nātənə نگفتند
ندنه - nadenə نمی دهد	نادل و ناکون - nā del u nā lūn
ندونسه - nadūnssə نمی دانست	ناراضی
ندیمه - nadīmə ندیدم	نال - nāl نعل

نکنه - nakenə	ندی نما - nadī nezemā نا آشنا
نکوست - nakūšt	ندیه - nadīə
نکوشتمه - nakōštemə	نرزنه - nereznə نمی‌ارزد
نگردنه - nagerdenə بر نمی‌گردد	نرسنه - naresnə نمی‌رسد
نلنده - nelendə نمی‌گذارد	نرسی - naresī نرسیدی، کال
نلندی - nelendī نمی‌گذاری	نرو - nerū نیا
نلونه - nalūnə واق‌واق نمی‌کند	نزو - nazzū نزد
نماس - nemās نگیر، نجسب	نزنده - nazendə نمی‌زند
نم بیه دنبک - nam baytə danbek	نزومی - nazūmī نزدیک
دنبک آب خورده، آدم آب زیرگاه	نزوهن - nezūhen نزدن
نمنه - nemenə می‌نماید	نشتونه - neštūnə نمی‌شود
نموننده - namūndenə نمی‌ماند	نشتویی - neštūeī نشنوی
نمیزنه - namīzənə نمی‌...د	نشوس - našūs نشوسته
ننا - nenā مادر	نشن - našen نریز
ننشا - nenešā نشا نکرده	نشناسنه - nešnāsenə نمی‌شناسد
ننشنه - nanšenə نمی‌شود	نشندی - našendī نریزی
ننمه - naneme نشان نده	نشورنه - našörnə نمی‌شورد
ننه - nenə نمی‌آید	نشوسه لیـنگ - našōsə ling
نواش - navāš نباش	پانشوسته
نورا - naverā نیامد، بداقبالی	نشونه - našūnə نمی‌رود
نورینده - navrində نمی‌برد	نشویی - našūeī نیروی
نورینم - navrinem نبرم	نفار - nefār نپار
نوسه - navessə نبایست، میل	نفرینگ - nafrīng نفرین
نداشت	نکرده نزا - nakerdə nezā نزاییده
نوعرد - nūerd دستگاه حلاجی	نکنده - nakendə نمی‌کند

نوکلا - nūkelā نوکوزه	است که در حصیربافی کاربرد دارد و به آن بوریا گویند
نوند - navend ننبند	
نونه - navenə نباید، میل ندارد	۳ - علفی به همین نام در شالیزار و جاهای نمور می‌روید (= ورمز یا ورگید varmez vargīd یا کهو و ازمل
نونو - nave nave از روی سیری خوردن	
نووئیم - naūvīm نباشیم	(kahū vāzmei)
نیارنه - nīārənə نمی‌آورد	واشه - vāšə واشه
نیاره - nīārə نی‌آورد	واکنده - vākendə باز می‌کند
نیرم - nayrem نگیرم	واهه - vāhə باز است
نیرنه - nayrennə نمی‌گیرند	وجنه - vejenə می‌کند
نیره - nairə نگیرد	وجنی - vejenī می‌کنی، درمی‌آوری
نیشته - ništə نشسته است	وچون - vačōn بچه‌ها
نیشندنه - nišendenə می‌نشانند	وچه - vačə بچه
نینه / ننه - nīnə nenə نمی‌آید	وخت - vaxt وقت
نیه - niə نیست، نمی‌باشد	ورا - varā آمد، بخت، خوش اقبالی
وابیارد - vābīārd بادآورده	ورزاخی - verazexī گراز، خوک نر
واخ و اخزن / ساتشی - vax vaxe	وربار - varebār تاجچه‌های هم وزن
zan/ sātaši جوجه تیغی	ورزا - verzā گاو نر
واده - vādə بر بادده، باه‌دهنده	ورده - vardə می‌برد، نام پرنده‌ای
وارش - vāreš وارش، باران	است
وازن وا - vāzane vā توزرورق داشتن، در ناز نعمت داشتن	ورف - varf برف
واش - vāš این گیاه سه گونه دارد:	ورگ - verg ورگ‌گرگ
۱ - درختی آن خوراک دام است	ورکی - varekī اریبی، ازبغل، از پهلوی
۲ - اگر در آبندان بروید مانند گالی	ورگرنه - vargernə می‌سازد، اردک در حال نشستن را گویند

ول چو - val-e čū چوب کج	ورمز - varmez علف هرزی است
ول راه - val-e rā راه پرپیچ و خم	دارای میوه‌های بی مصرف که در کنار
ول کتار - vale kektār چانه کج، فک	ساقه‌های شالی می‌روید.
منحرف	ورنشین - varnešin ساق‌دوش، ایاغ،
وله - valə کجه	هم پالکی
وند - vand بند	ور ور - var var بغل، کنار
وندنه - vandenə می‌بندد	وره - verə وی را
ونده کلی - vande keli تار عنکبوت	ورینده - verīndə می‌برد
ونسه - venessə برای او	وسنه - vesənə پاره می‌شود
ونگ - vang بانگ	وسه - vassə بس است
ونگ کر - vang kar بانگ برآورده	وشنا - vešnā گشنه
ونوشه - vanūšə بنفشه	وفته - veftə می‌بافت
ونه - venə مال او	وک - vak قورباغه
وه - və وی	وکا - vekā لک‌لک
ویشته - višta بیشتر	وکلا وکون - vakele vakōn قورباغه و
وینده - vīndə می‌بیند	وزغ، ادا و اطوار
ویندی - vīndī می‌بینی	وک وک / ویک ویک - vek vek/ vik
وینگوم - vngōm بادمجان	vik نق‌نق، غرغر
هاپه - hāpə بپا	وک وویر - vek u vir پستی و بلندی،
هاده - hādə بده	بالا و پایین
هارسه - hāresə برسد	ول - val کج
هارش - hāreš نگاه کن	ول پیتی - vale peti کج و کوله
هارشم - hārəšem ببینم	ولتک - valetək لبه‌دار
هاشی - hāšī آلوده، اثر، مالیده	ولتک چاقومه - valetək-e čaqūmə
هاکرده - hākerdə	سمج‌تر

هراز پ - hārāz pe - کناره‌های رود

هراز

هرس - hərs - بایست، نگهدار

هرساگو - hərssā gū - گاو یک جا

نگهداشته شده، گاو کار نکرده

هره - harə -

هری مارمکنا - herye mārə -

mekenā - روسری پاره‌پوره، جگر

زلیخا

هسمی - hassemī -

هسه - hassə - هست

هشته ورزا - heštə verzā - دو ورزو

خیش بسته

هکت - həkət - از پا افتاده، زمینی که

زراعت نشود

هکته بینج - həkəte binj -

اثر خشک‌سالی بار ندهد، یا در اثر

بی‌توجهی شالیکار و بیماری زودرس

دانه‌هایش در خوشه پرنباشد

هکته چو - həkəte čū -

و پوک

همبازی - hembāzi -

هندلو - handelū - لب خندق

هند دله - handelə - توی خندق

هندو کلا - hendū kelā - دهستان

هاکرده لایمونه hākerdə lā -

bamūnessə - لحاف و تشک آماده ماند

بدون این که کسی در آن بیارامد،

انتظاری

هاکردی - hākerdī -

هاکن - hāken -

هاکنم - hākenem -

هاکنن - hākenen -

هاکنه - hākenə -

هاکنی - hākenī -

هالا بالا - hālā bālā - بسته،

ظاهرسازی شده

هایتمه - haytemə -

هایته - hāytə -

هایره - hāyrə -

هایری - hāyri -

هائیر - hāōir -

هچی - heči -

هچینه - hečīnə -

هدا - hedā -

هدائن - hedāen -

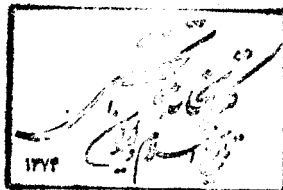
هدامه - hedāmə -

هدایی - hedāyi -

هر - her -

هراز - hārāz - نام رودی است در آمل

است از:	دشت سربخش مرکزی آمل
۱ - لک - lek حرکت نامنظم و بدترین نوع حرکت اسب، که سوار را خسته می‌کند	هندو هلوم - hand u helūm چاله چوله
۲ - الشه - aleše چهار نعل	هنیش - hənīš بنشین
۳ - یوتمه - yōtmə حرکت عدم تعادلی که به اسب در اثر کشیدن افسار در حرکت چهارنعل دست می‌دهد	هنیشتی - hništī نشستی
۴ - قدم - qadem سرعت کم و نرم اسب را گویند، حرکت قبل از یرقه یک کپری - yek kəpəri دو سگ که بالای یک کنده سرگین کنند، هم‌خو بودن	هوس و پوس - hūs u pūs در این گیرودار، هیروویر
یور - yōr آن طرف، بیرون	هوکا - hūkā فوکا
یهودی پینه - yahūdī pīnə وصله ناجور نگاه کنید به ص ۲۴۵ شماره ۶۰ توضیحات	هی ب هی - həy be həy شلوغ پلوغ، آشفته بازار
	هیش - hiš صوت است در رماندن مرغ و ماکیان
	هتی ره - hətī rə همدیگر را
	هئسه - həēisə برای همدیگر
	یار خشه - yāre xəše یار خوشی
	است
	یرقه - yerqə حرکت نرم و راهواری
	اسب. دیگر حرکات اسب عبارت



داستان برخی از امثال

اباس آبادیها مستراب سردس به کمر اسانه

ebbās ābādīhā mōsterāb sar das be kamer essānə

روزی یکی از خان‌های عباس‌آباد سوادکوه قائم‌شهر، برای قضای حاجت به آبریز رفت. این خان مانند دیگر خوانین که اهل منقل و بافورند، به سختی قضای حاجت می‌کرد. از قضا، در آن روزگاران از سنگ ... خبری نبود. و رسم بر این بود که گودالی حفر می‌کردند و چند چوب در طرفین آن قرار می‌دادند، تا دهنه‌اش نیاز نشستن را کفایت کند. آنگاه روی چوب‌ها را با گِل و پوشال می‌پوشاندند، چوب‌ها در اثر نم‌زیاد عمر درازی نداشت و پس از مدتی می‌پوسید. تصادفاً آن روز پایان عمر چوب‌ها بود و خان بی‌خبر از همه‌جا بدجوری گیر کرده بود و هی به خود فشار می‌آورد و عرق می‌ریخت. در این گیرودار چوب، عمرش را به خان بخشید و با ناله‌ایی درهم شکست. خان تا چشم باز کرد میان غایب بود. ولی اُبَهِت خویش را حفظ کرد. دستهایش را بر کمر زد و چنان غرشی سرداد که پاکاران بی‌پوزار، به سر می‌دویدند. اما وقتی به محل واقعه رسیدند که خان پاک ... شده بود.

اسب توره دله مر asbe, tūreā, dele, mar

روزی سواری در هوایی سرد و زمهریر از دشتی می‌گذشت. ناگاه چشمش به مار یخیده‌ای افتاد که در خود می‌تپید. مار را برداشت و به توبره‌اش نهاد و آن توبره را برپوزه اسب بست. تا از گرمای نفس حیوان جانی بگیرد. پس از طی مسافتی مار

جان گرفت، و در توبره به جنبش افتاد. اما حرمت دوستی نگه نداشت. نیشی برپوزه اسب زد که سوار و مرکب در دم فرو غلتیدند.

asbe, dem, re, nēmās

اسب دم رنماس

پسری را حکایت کنند که به هنگام سفر از پدرش رنجید. کوشش پدر در بدست آوردن دل او سودی نداشت. پسر لچ کرده بود طوری که یا حرف پدر را نشنیده می‌گرفت یا کار او را وارونه انجام می‌داد. مثلاً پدر می‌گفت غذایت را بخور او نمی‌خورده یا می‌گفت اسبان را آهسته بران او تندتر می‌راند. این وضع همین‌طور ادامه داشت تا به رودی خروشان رسیدند. به آب زدند، هنوز به میانه رود نرسیده بودند که شدت فشار آب آنان را با بار و باره به گردابی افکند. پدر نجات یافت. اما دل درگرو پسر داشت که همچنان در آب غوطه می‌خورد و دست و پا می‌زد. با آن حال حرف پدر را که می‌گفت: دم اسب را بگیر، امتناع می‌کرد. از پدر اصرار از پسر ابرام. پدر آخر چاره ندید، فریاد زد: دم اسب را بگیر. پسر گرفت و رهایی یافت.

اون موقع جمال تقسیم کردند ته کجه دئی - دیمه به فکر کمال

ūn mūqə jəmal, taqsim kerdənə te keje daii,

- dayme be fekre kemāl

رضاشاه در اوائل سلطنت خود سفری به مازندران کرد وی پس از بازدید از صفی آباد به شهر به قائم شهر (= علی آباد = شاهی) آمد تا از کارخانه قند قائم شهر دیدن کند و نیز دیداری از سر بلوک‌ها در سرپل کیاکلا قائم شهر داشته باشد. در دیدار اخیر، رضاشاه نخست خدا بخش لموکی یکی از سر بلوک‌های نوکنندکارا که در سرپل سیاهرود قائم شهر برای وی تشریفات مفصلی دیده بود، با صلاح‌دید نایب علی اکبر خان استاندار مازندران، خواست که در تهران به حضورش برسد تا کلیه

امور قائم‌شهر را به‌وی سپارد^(۱). علاوه بر این، رضاشاه در میان سربلوک‌ها به‌چهره زشت و آبله‌رویی برخورد کرد که مایه شگفتی او شد. با اشاره او را پیش خود خواند و به‌وی گفت: اسمت چیست؟ پاسخ داد: فتح‌الله مرزبان سنگتابی. رضاشاه گفت: آن وقت جمال تقسیم می‌کردند تو کجا بودی؟ فتح‌الله خان بی‌مهابا جواب داد: در فکر کمال. رضاشاه از این صراحت لهجه خوشش آمد و به‌نایب علی اکبرخان دستور داد که وی را سربلوک تمام آبادیهای کیاکلا کند.

باته: مل عمو، دسکه ماس دارنه؟ bātə: məllamū dassəkke mās dārn?

باته: نا bātə: nā

پس مره دمبدا بوین - pas merə dembedā bavin

چوپانی ساده‌دل در مجلس وعظ نشسته بود. واعظ در مناقب بهشت و آلام جهنم داد سخن می‌داد. بویژه تکیه سخن او بر روی پل صراط بود. چوپان هر دم برانگیخته می‌شد و آخر تاب نیاورد از میانه مجلس برخاست و رو به‌واعظ کرد و گفت: حضرت واعظ آیا این پل، دستاویزی دارد؟ واعظ باصدایی بلند و کشیده گفت: نخیرررر....

چوپان با همان سادگی، سری تکان داد و با کف دست زد به‌پیشانی عریانش و گفت: پس مرا افتاده ببین.

تیرون بوردی مسّه سرخ پشت کوش بی

tirūn bōrdī messe serxe pešte kūš bay

روزی مرد روستایی را برای اعدام به‌تهران می‌بردند. وقتی به‌ده‌شان نزدیک شدند. مرد روستایی از ماموران تقاضا کرد که با زنش ملاقات کند. آنان پذیرفتند مرد به‌خانه رفت. زن پرسید کجا می‌روی؟

۱. کربلایی خدابخش لموکی پیش از سفر به‌تهران با دسیسه خوانین محلی به‌دست دکتر

جهودی با زهر کشته شد.

مرد: به تیرون

زن: وقتی رسیدی برای من یک گالش پشت گُلی بخر.

ته اون وخت عروسی ر سربیتی من کاس کچه ر جمع ها کرده

te ūn vaxt arūsi re sarbayti men kās kačə re jam hākerdemə

جوانی بر بالای سایبانی (= نفار) نشسته بود و خیال می‌بافت و رعیت در زیر سایبان چپق می‌کشید و گوش می‌داد. وقتی شنید جوان با خود می‌گوید: «امسال که شالی را فروختم تعدادی گاو و گوسفند می‌خرم. و سال بعد باز شالی‌ها را می‌فروشم گاو و گوسفند می‌خرم، دو سال بعد وقتی تعداد آنها زیاد شد همه را می‌فروشم...» از جا برخاست و با شتاب تمام ظروف شکستنی را برداشت و از سایبان فاصله گرفت و می‌شنید که جوان می‌گوید: «با پول بدست آمده عروسی می‌کنم و آن روز با عروس می‌رقصم». و شروع کرد به رقصیدن. اما هنوز دو دوری نچرخیده بود که سایبان در هم شکست و او افتاد. وقتی حالش جا آمد. دید رعیت او را نگاه می‌کند. گفت: ظرف و ظروف که شکست؟ پاسخ داد: وقتی تو داشتی تدارک عروسی می‌دید، من آنها را جمع کردم.

حرف و نه دهن دلہ بیتن / بیجن یور هاکنن

harf venə dehūne dālə bapeten/ bapejen yūr hākənan

بددهنی خواست زن بگیرد، خواستگاران او را سپردند که در خانه عروس حرفی نزنند مگر پخته و سنجیده باشد. او پذیرفت. پس از پایان مراسم خواستگاری، برای مهمانان نان و چای آوردند و در کنار نعلبکی هرکدام قاشقی برای شیرین کردن چای گذاشتند مگر داماد، در این حین، پدر عروس خواست با داماد حرفی زده باشد. داماد که از بی‌قاشقی خُلقش تنگ شده بود گفت: به من میگن حرف را تو دهنهت بیز و بگو، خُب الان که برام قاشق نداشتن باک... چایی را هم بزنم.

دایی ناخر ب... نا هیچی *dāyī nā xar begā nā hīči*

دریوی دله ترپسون، سوایی روز بونه، هارشم مارکنه بونه

daryūy delə tərappesunə sevāēi rūz būnə hāršem mār kənə būnə

عروسی چشم دیدن مادرشوهرش را نداشت، بهانه می‌گرفت و عیب‌جویی می‌کرد. تا آن‌که در یک شب طوفانی آن قدر توگوش شوهرش گفت و گفت و گفت که آخر مرد به‌ستوه آمد، و با عصبانیت تمام به‌اتاق مادر و مادرزن رفته در آن تاریکی یکی را گرفت و برد به دریا انداخت.

زن: به دریا انداختی؟

مرد: آره

زن: مادرم را اشتباهی که نبردی؟

مرد: شب دریا پرسرو صدا است فردایید می‌بینیم مادر کی با دریاست

دماوندکوه باسیصد و شصت و شش دره هنوز من ندیمه آدم دِ سره

demāvande kū bā sīsad u šast u šiš darə

hanūz men nādīmə ādemə de sarə

دو برادر به دنبال گاو گمشده‌شان، پرسیان پرسیان تا دره‌های دماوند پیش رفتند. اما اثری از گاو نیافتند. شب را خواستند در یکی از آن دره‌ها به صبح رسانند. چوپانی به آنان گفت: در اینجا ازدهایی است که شب‌ها به شکار می‌رود و عادت دارد هرجانوری را از پا ببلعد. پس شما پاها را همدیگر را در بغل بگیرید تا درامان باشید و آندو همان کردند. ازدها وقتی به آنها رسید بسیار تعجب کرد و گفت:

دماوند با سیصد و شصت و شش دره ندیدم من هنوز آدم دوسره

زخم مال در شونه حرف مال در نشونه

zaxme māl dar šūnə harfə māle dar našūnə

چوپان جوانی بسیار خوش نی می‌زد. گویند پلنگی عاشق نوای نی او شد. و

روزها برای شنیدن آوای نی نیواز به کنارش می‌آمد. تا آن که دوست شدند و روزها به این منوال می‌گذشت. پس از مدتی چوپان نامزد کرد و شبی از شب‌ها که با هم نشسته بودند نامزدش گفت: این بوی بد از چیست؟ چوپان سر دریناگوش او برد و آرام گفت: بوی بد از دهان پلنگ است. پلنگ شنید و برافروخته شد و رفت. چوپان نیز پس از مدتی به راه افتاد. نیمی از راه را طی نکرده بود که ناگهان پلنگ را سینه به سینه خود دید. پلنگ گفت: به پاس دوستی که با تو دارم، در مقابل توهینی که به من کردی، فرصت داری با آن چوبدستی بر سرم بکوبی وگرنه پاره پارهات می‌کنم. چوپان ناگزیر با تمام قدرت بر سر پلنگ کوفت و فرار کرد. پلنگ در میان خون غوطه‌ور شد. اما نمرد. هر روز به لب آب می‌رفت و به زخم سرش نگاه می‌کرد تا آن که خوب شد. در یکی از روزها پلنگ راه را بر چوپان بست و به او گفت: نشان زخمی در سرم می‌بینی؟ چوپان گفت: نه. پلنگ گفت: جای زخمی در سرم نیست. اما نشان حرفت در دلم هست و او را درید.

شمشیر ر کجه اشته، - ته پد ساخته پیر رکلوم دله

šəmsīr re kəjə eštə - te pədessāxtə pīyer re kelūme delə

روزی دو چاخان خالی‌بند همسفر شدند، و از هردی حرف می‌زدند. تا این که یکی از آندو گفت: پدرم طویله‌ای دارد آنقدر دراز و طولانیست که اگر ماده گاوی را بخواهند از طرفی وارد و از طرف دیگر خارج کنند یک گوساله می‌زاد. دیگری گفت این که چیزی نیست. پدرم شمشیری دارد آنقدر بلند است که اگر کسی بخواهد آن را بلند کند و فرود آورد یک روز طول می‌کشد. مرد تعجب کرد و گفت: پدرت شمشیرش را کجا غلاف می‌کند؟ - گفت: در طویله پدر پدرسوخته تو

کنک وری نخر گندوئه سروری بخر دنبه - باته: هرد مال بندوئه

kengvarī naxer gandūə sarvarī baxer dənboə

- bātə: har de male bandūhə

پلنگی قصد دریدن روباهی را داشت و روباه در فکر حيله‌ای که از آن دام بگریزد. بنابراین گفتگویی بینشان درگرفت:

روباه: جوانمردی پدرت شهره خاص و عام بود

پلنگ: منم چنینم

روباه: بزرگی و پهلوانی او را در این کوه و جنگل هیچ حیوانی نداشت

پلنگ: منم چنینم

روباه: تو نمی‌توانی

پلنگ: چطور؟

روباه: پدرت از کوهی به کوه دیگر می‌پرید

پلنگ: منم چنینم

روباه کوه مقابل را که دره‌ای عریض داشت نشان داد و گفت: فاصله این دو کوه را

می‌بینی؟

پلنگ: آره

روباه: هیچ حیوانی مگر پدرت نتوانست از آن بپرد

پلنگ: من فرزند خلف همان پدرم

روباه: اگر راست می‌گویی، این گوی و این میدان

پلنگ و روباه هردو به سوی دو قله کوه به راه افتادند تا پلنگ پس از پیروزی در آن

طرف او را بدرد. وقتی به چکاد کوه رسیدند پلنگ سرمست از غرور، کمی پس

کشید و جستی زد و پرید. اما دره عریض‌تر از آن بود که پلنگ می‌پنداشت. پس

به دره سقوط کرد. سر و دست و پایش شکست. روباه آرام به او نزدیک شد و گفت:

الحق پسر آن پدری، و با خونسردی از پایین تنه‌اش شروع به خوردن کرد. پلنگ در

درد و خشم می‌سوخت. خواست به حيله‌ای به روباه دست یابد و پنجه‌ای زند. پس

گفت: آنجا را نخور گنده است، بالا را بخور دنبه است.

روباه گفت: هردو مال بنده است.

- māsse dələ sis dakətə

- nənā nātə harf nazənin

— سد سد سد سو سد سد سکه تو کامد سد ما سد سد ستده

- مامانه نگفت حرف نررزرزرزرنین

me pīyer qəssāb ā men nālbandī yanī čī

شغالی را حکایت کنند که در میان جمعی از ددان نشسته بود، و هریک از آنان درباره هیبت و ابهت گرگانه اوداد سخن می دادند. آنقدر که امر بروی مشتبه شد. ددان چون فرصت را مناسب دیدند، قاطری را که در آن نزدیکی می چرید، نشانش دادند، که شکار کند تا جشنی برای گرگ شدن او برپا دارند. شغال عزم را جزم کرد و به سوی قاطر روانه شد. قاطر دید که شغال بی مهابا بسویش می آید. صبر کرد تا نزدیک شود. پس از آن گفتگویی بینشان درگرفت. قاطر وقتی از قصد رویاه آگاه شد، فکری به خاطرش رسید. پس گفت: حال بر آن هستی که مرا در جشنت قربانی کنی حرفی نیست. اما پیش از آن باید از عذابی خلاصم کنی. شغال با غروری مستانه

پذیرفت. قاطر گفت: وسط سم پایم تیغی رفته که بسیار آزارم می‌دهد، می‌ترسم موقع خوردن برای شما نیز اسباب زحمتی شود. بزرگی کن و آن را از وسط سم پایم درآور. شغال قبول کرد. قاطر پایش را بالا گرفت. همین که شغال نزدیک شد، چنان برپوزه او نواخت که شغال زوزه‌ای کشید و نقش بر زمین شد، با خود گفت: پدرم قصاب و من نعلبندی یعنی چی!

نون سم جاده nūn sām jā de

چند سنگسری با یک نفر سمنانی چاروداری می‌کردند. هرروز موقع نهار، سمنانی دست خالی بود و سنگسریها از روی دلسوزی مقداری غذا به او می‌دادند. چندروزی به این منوال گذشت، تا این که سنگسریها کنجکاو شدند و رفتار او را زیر نظر گرفتند و دریافتند که مرد سمنانی دور از چشم آنان نانی را که در میان سم اسبانش جاسازی کرده پنهانی می‌خورد. گویند از آن پس نام سمنانی به معنی کسی که نان را میان سم اسبان پنهان می‌کند، برسر زبانها افتاد!

ورف سرچه گرد دنی varfe sar čə gard dāni

روباهی در نزدیک روستایی لانه کرد تا خروس چاق و چله‌ای را که در خانه نزدیک لانه‌اش بود شکار کند. روباه برای شکار خروس به هر حیل‌ای دست زد اما موفق نشد. فکر کرد، از در دوستی درآید و چنین کرد و شد. روزها گذشت و آنها دیگر صمیمی شده بودند. تاروی روباه از خروس خواست برای گردش بر روی برفها به بیرون بروند. خروس قبول کرد. روباه وی را به جای خلوتی کشاند. خروس خرامان می‌خواند و روباه از پی او می‌رفت اما مترصد فرصت بود. وقتی موقع را مناسب دید با عصبانیت رودرروی خروس درآمد گفت: چرا گردو خاک هوا می‌کنی؟ خروس واقعه را دریافت اما دیگر دیر شده بود.

ونه اتا کلش بکردن vene, attā, kələš, bakerdān

بیکاره‌ای شنیده بود که گفته‌اند: از تو حرکت از خدا برکت. پس به راه افتاد تا در

بیابان به کاروانسرای خلوت رسید. خسته و مانده در گوشه‌ای افتاد. ساعت‌ها گذشت، تا این که کاروانی رسید و در اندک زمانی بوی غذا فضا را پر کرد. اما بیکاره نای حرف زدن نداشت. کاروانیان داشتند راه می‌افتادند که بیکاره را سرفه گرفت و آنان شنیدند و به طرفش رفتند. مردی را دیدند از تشنگی و گرسنگی در حال نزع، رحمشان آمد. آبی و غذایی به او دادند و رفتند. بیکاره با خود گفت:

هرچند گویند از تو حرکت از خدا برکت، اما اتا کلش و نه بکردن (= سرفه‌ای
 باید کرد) attā, kələš, venə, bakerdən

راهنمای برخی از نام‌های مازندرانی

اسب آل ۲۵۲	آ
ابرش ۲۵۲ ~	آکند ۲۵۱-۲۰
ایلق ۲۵۲ ~	آمل ۲۵۱-۳۹-۳۰-۲۰
سرخان ۲۵۲ ~	اثل ۲۵۶-۳۴
سمند ۲۵۲ ~	اباس آباد ۲۵۱-۳۰-۲۰
سیوغزل ۲۵۲ ~	
غرا ۲۵۲ ~	الف
غراسوال سراسپه ۲۵۲ ~	ابجر ۲۵۱-۱۴۳
غراقشکه ۲۵۳ ~	اجبارکلا ۲۵۲-۶۳
غراگل پا ۲۵۳ ~	اخته تلا ۲۵۲-۶۳
غرا نیم رخ ۲۵۳ ~	اخته چی ۲۵۱-۲۳
غزل ۲۵۳ ~	ارداله ۲۵۲-۲۴
غص راغ ۲۵۳ ~	ارمچی ۲۵۲-۵۵
کران ۲۵۳ ~	ازاردار ۲۵۶
کهرسوال سراسپه ۲۵۳ ~	ازال ۲۵۲-۴۳
کهرقشکه ۲۵۳ ~	ازال بنه کا ۲۶۸
کهرگل پا ۲۵۳ ~	ازال خال ۲۶۸

ب	س کهر نیم‌رخ ۲۵۳
بامشی ۴۲-۴۳-۲۵۷	اسبیج ۶۳-۱۲۷-۱۴۳-۱۶۰-۲۵۳
برکه لوه ۲۱-۲۵۸	اسبی دار ۱۴۳-۲۵۴
بلو ۳۰-۹۸-۲۵۹	استا ۲۵۶
بنه کا ۲۶۸	اسیو ۲۸-۲۵۴
بهشهر ۱۵	اش ۲۸-۲۹-۲۵۴
بهنمیر ۲۶۶	اغوز ۲۹-۳۰-۲۵۴
	افن دره ۲۹-۲۵۴
پ	اکر ۲۹-۲۵۴
پرچیکلا ۱۵	ال ۲۷۰-۲۸۱
پرچیم شخ ۵۳-۲۶۳	الاشت ۳۰-۲۵۴
پولا ۱۵۳-۲۶۳	ال تا ۲۶۸
پل سفید ۲۶۶	السه ۲۹۹
پلم ۲۶۴	انار ریجه ۲۵۶
ت	انجیلی ۴۹-۲۵۵
تاش کره ۲۵۳	انجیل ۳۴-۲۵۵
تشنی ۲۸۲	انگیر ۳۴-۲۵۵
تلا ۶۲-۲۸۲	انگیروم ۱۴۰-۲۵۵
تلا ۳۵-۵۰-۶۲-۲۶۶	اوجی ۴۵-۲۵۵
تمسک ۶۳-۲۶۷	اوخوار ۲۵۵
تیرکلا ۶۳-۲۶۷	اوشم ۶۹-۸۹-۲۵۵
تی کا ۶۷-۲۶۷	اولی ۲۵۹
	ایه گوشک ۷۷-۲۵۶

ج

جت ۲۶۸

جت ازال ۶۸-۲۶۸

جول ۲۶۹

جوله ۷۳-۲۶۹

جین جیناقی ۱۴۴-۲۶۹

دشو ۱۲۵-۲۷۵

دوآب ۲۶۶

دونه پاچ ۱۷۳-۲۷۷

دیزندون ۱۳۷-۲۷۷

چ

چپا ۵۸-۲۶۹

چچم ۷۳-۲۷۰

چله سنگ ۲۷۹

چماز ۲۱-۲۷۱

چنگل ۱۱۸-۲۷۱

چنگم ۱۳۳-۲۷۱

چیک ۸۸-۲۷۱

چین دکا ۱۴۲-۲۸۲

ر

رشک ۲۵۳

رش کلا ۴۵-۲۷۷

روشا ۷۰-۲۷۰

ز

زردائل ۲۵۶

زیرآب ۲۶۶

زیک ۹۸-۲۷۸

ح

حاجی کلا ۸۷

س

سرخ آباد ۳۰-۲۷۹

سلک ۲۸۸

سنگیسه ۶۳-۲۷۹

خ

خالک کره ۲۵۳

خی ۸۱-۲۷۳

ش

شال ۲۱-۴۰-۴۳-۴۴-۵۵-۶۵-۶۷

-۷۰-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۲-۲۸۰

د

دابو ۸۲-۲۷۳

دروش ۲۷۴

غ	کشی ۱۵۷-۲۸۴
غروال ۱۱۰	کمونہ ۲۶۸
ف	کنس ۹۱-۱۲۶-۲۸۴
فرج‌باد ۶۶	کنگل ۳۵-۷۶-۲۸۵
فیروزکلا ۴۵-۲۸۱	کوب ۳۲-۲۸۵
ق	کوتر ۱۱۲
قشنیک ۱۱۹	کوتنا ۱۰۸-۲۸۵
ک	کورائل ۲۵۶
کایی ۲۸۸	کورکلاج ۱۲۷-۲۸۵
کترا ۸۲-۱۰۷-۱۲۱-۲۸۲	کوز ۶۰-۲۸۵
کتین ۱۲۱-۲۸۲	کھی ۲۸۱
کچکه سره ۵۰-۲۸۳	کیاکلا ۲۶۶
کرچی کرک ۲۸۳	گ
کرک ۵۵-۱۶۱-۲۸۲	گرماری ۱۶۲-۲۸۵
کک ۱۲۴	گرواز ۱۳۱-۲۸۵
کلاج ۱۱۳-۱۲۴-۱۶۱-۲۸۳	گسپن ۷۷-۱۱۷-۲۸۵
کلوسنگ دشت ۱۲۵	گل ۲۱-۱۰۹-۲۸۹
کل‌بس ۸۶	گو ۲۹-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۲۹۰
کل‌بن ۱۲۵-۲۸۳	۲۸۹
کل‌تلار ۲۶۶	گوال‌دوج ۲۲-۱۳۳-۲۹۰
کل‌خنه ۱۲۵-۲۸۳	گودوش ۲۹۰
کلیا ۲۸-۲۸۴	گوزنگو ۹۰-۲۹۰
	گوگ ۶۲-۲۹۰

میچکا ۴۷-۲۹۳	ل
میچکا کهو ۴۷-۲۹۳	لار ۱۳۶-۲۹۰
میربرزگ ۲۰-۲۹۳	لاقلی ۱۳۷-۲۹۰
	لامیزه ۹۸-۱۳۶-۲۹۱
ن	لاور ۲۶۸
نوعرد ۱۴۴-۲۹۵	لپک ۶۱-۲۹۱
	لیو ۷۸-۲۹۱
و	لرگ ۳۸-۲۹۱
وازن ۷۹-۲۹۶	لفار ۴۹-۱۱۸-۲۹۱
وارش ۲۹۶	لواتکه ۲۶۸
واش ۱۲۵-۲۹۶	لوش ۱۰۲-۲۹۲
ورازخی ۱۵۴-۲۹۶-۳۹	
ورزا ۱۲۰-۱۵۵-۲۹۶	م
ورسک ۲۶۶	مارکرک ۲۶۲
ورگ ۵۸-۶۳-۱۵۵-۲۹۶	ماز ۱۲۵-۲۹۲
ورمز ۵۰-۲۹۶	مازرون ۱۳۸-۲۹۲
وک ۷۵-۱۵۷-۲۹۷	مجمه ۱۴۰-۲۹۲
وکا ۱۵۷-۲۹۷	مرجی ۱۹-۲۹۲
ویونک ۲۵۳	مرزناک ۲۳-۲۵۱
	مکنا ۱۷۰-۲۹۳
ه	مل ۱۴۱-۲۹۳
هراز ۲۱-۲۹۸	ملیجه ۱۴۴-۲۹۳
هشته جت ۲۶۸	مجمه ۳۴-۱۳۸-۲۹۳
هشته ورزا ۱۵۰-۲۹۸	ممینه ۳۵-۲۹۳
هلتق ۲۵۶-۲۶۷	منگو ۱۲۰-۲۹۳
هوکا ۱۴۴-۲۹۸	می‌اگ ۲۶۶

نام و جاینام

آ	امامزاده لارما ۱۷۴
آکند ۲۵۱-۲۰	امیری ۱۵-۲۳-۳۰-۳۲-۳۷-۴۷-
آمل ۲۵۱-۳۰-۲۰	۴۹-۵۰-۸۵-۹۱-۱۰۳-۱۰۷-۱۱۶-
	۱۱۷-۱۲۱-۱۳۲-۱۳۴-۱۴۲-
ب	۱۶۵-۱۷۰
آباس آباد ۲۵۱-۳۰-۲۰	انگلیس ۲۱۸
ابجر ۲۵۱-۱۴۳	انوری ۱۶۱
ابن اسفندیار ۵۳	اوحدی ۹۹-۱۱۱
ابن یمین ۱۴۱-۹۴-۶۶-۳۳-۲۹	ایرج میرزا ۱۸-۱۴۷
ابوالفضل بیهقی ۱۴۳-۹۷-۷۲-۵۵	ب
ابوالمعالی ۱۷۱	باباطاهر ۱۲۷-۱۵۵-۱۷۱
احنف بن قیس ۵۴	بابل ۱۵-۴۱
اجبارکلا ۲۵۲-۶۳	بدر جاجرمی ۶۱
اخته چی ۲۵۱-۲۳	بهای ۱۵۶
ادیب صابر ۵۹	بهشهر ۱۵
اسدی ۱۰۷-۲۱	بهنمیر ۲۶۶
اسرآباد ۱۶۵	پ
الاشت ۲۵۴-۳۰	برجیکلا ۱۵
الوند ۱۴۲	
امام حسین ۱۱۶	

پروین اعتصامی ۱۶۵
پل سفید ۲۶۶
دولتشاه قاجار ۹۹
دیاکونوف ۹

ت

تمسک ۶۳-۲۶۷
تیرکلا ۶۳-۲۶۷
تیرون ۶۶-۱۴۳
ر
رش کلا ۴۵-۲۷۷
رضاخراتی ۹۴
روس ۲۱۸
ری ۱۳۴

ج

جامع‌الشمیل ۵۵-۱۲۰-۱۳۱
جلال‌الممالک ۱۶۲-۱۴۳
ز
زیرآب ۲۶۶

ح

حافظ ۴۷-۱۰۱-۱۳۸-۱۶۷
حضرت ادیب ۱۵۲
خ
خاقانی ۸۸-۱۶۲
خواجه سه یاران ۵۰
خواجه عبدالله انصاری ۷۳-۸۵
خیام ۹۲-۱۲۸-۱۵۷
س
ساری ۱۵
ساوجی ۶۰
سرخ‌آباد ۳۰-۲۷۹
سعدی ۲۷-۳۳-۳۹-۴۸-۵۱-۵۹-۶۱-۶۲-۶۳-۶۶-۶۷-۶۸-۷۵-۷۹-۸۶-۸۸-۹۳-۱۰۶-۱۰۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۴۰-۱۴۶-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۷
سعید طایی ۵۹
سلیم ۷۸
سمرقند ۴۶
سن‌پترزبورگ ۳۹
سوزنی ۶۰-۱۲۳-۱۶۰
سوس سره ۳۹-۲۴۳

د

دابو ۸۲-۲۷۳
دقیقی ۶۵
دماوند ۸۹
دوآب ۲۶۶

سنایی ۱۸ - ۲۸ - ۳۹ - ۶۲ - ۱۲۲ - فیروزکلا ۴۵ - ۲۸۱
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۵۱

ق

ش
قآنی ۴۴ - ۶۲ - ۷۷ - ۸۰ - ۱۲۵ - ۱۳۳ - شیرگاه ۲۶۶
۱۴۴ - ۱۵۹

قابوس‌نامه ۸۰

قارون ۷۸

ص

صائب ۹۶ - ۱۱۷ - ۱۶۲ - ۱۶۷ - ۱۷۳ - قائم‌شهر ۱۵ - ۱۶ - ۲۶۶

قوت‌العیون ۴۲ - ۱۲۲

ط

طبرستان ۵۳

ک

کلوسنگ‌دشت ۱۲۵ - ۲۲۱ - ۲۴۸

کل بس ۸۶

ظ

ظہیر فارابی ۵۱ - ۱۵۰ - کل بن ۱۲۵ - ۲۸۳

کوتنا ۱۰۸ - ۲۸۵

کیاکلا ۲۶۶

ع

عبید زاکانی ۱۷۴

عطار ۱۱۲

گ

عمیق ۱۰۴

گیلون ۱۴۳

عنصری ۱۱۳

ل

لار ۱۳۶

ف

فرح‌آباد ۶۶ - لرم ۱۰۸ - ۲۹۱

لنجان ۹۹ - فرخی ۵۳

فردوسی ۲۲ - ۳۱ - ۳۴ - ۴۸ - ۵۶ - ۶۲

م

۷۰ - ۹۳ - ۱۰۲ - ۱۰۶ - ۱۳۲ - ۱۳۹ -

مازرون ۱۳۸ - ۲۹۲ - ۱۴۲ - ۱۵۹ - ۱۷۴

۱۷۱-۱۵۲-۱۳۰	مازندران ۸-۹-۱۱-۱۲-۱۶
نفايس الفنون ۲۳-۲۹	مثنوی معنوی ۶۴
	مرحوم ادیب ۱۰۳
و	مسعود سعد ۴۲-۹۱
وحشی ۶۱	مکتبی ۱۵۵
وحید فزونی ۱۰۶	ملک الشعرای بهار ۸۳
ورسک ۲۶۶	منیجک ۸۹
ویس و رامین ۴۷-۶۰-۸۱-۱۰۶-	مولوی ۲۲-۴۳-۴۴-۷۷-۸۲-۸۳-
۱۳۳-۱۵۴-۱۶۴-۱۶۶	۸۶-۸۹-۹۰-۹۸-۱۲۴-۱۵۶-۱۵۹
	میر بزرگ ۲۰-۲۹۳
ه	
هندو کلا ۴۵-۲۹۸	ن
	ناصر خسرو ۲۷-۳۵-۸۰-۹۷-۱۰۵
ی	۱۳۷-۱۳۹-۱۴۱-
یعقوب لیث ۹۸	نظامی ۲۲-۲۷-۴۸-۸۵-۸۹-۱۲۱-

کتابنامه

- ۱ - آذرلی، غلامرضا: ضرب المثل های مشهور ایران، انتشارات ارغوان ۱۳۶۹
- ۲ - آرن پور، یحیی: از صبا تا نیما ۲ ج، شرکت کتابهای جیبی با همکاری
موسسه انتشارات فرانکلین ۲۵۳۵
- ۳ - ابن خلف تبریزی، محمد حسین: برهان قاطع، موسسه مطبوعاتی فریدون
علمی ۱۳۴۴
- ۴ - ادوارد برون: تاریخ ادبی ایران ۲ ج، ترجمه، پاشا صالح، علی، انتشارات
امیرکبیر ۲۵۳۶
- ۵ - اسعد گرگانی، فخرالدین: ویس و رامین، به کوشش متینی، جلال ۱۳۵۶
- ۶ - اعتصامی، پروین: دیوان، انتشارات محمد علی فردین ۱۳۵۳
- ۷ - ایرج میرزا: دیوان، به کوشش الماسی، حبیب، انتشارات چکاوک ۱۳۶۴
- ۸ - پازواری، امیر: کنزالاسرار مازندرانی، به کوشش برنهارد دارن، میرزا شفیع
مازندرانی، ناشر گل باباپور، محمد کاظم ۱۳۴۹
- ۹ - حافظ: دیوان به کوشش قزوینی، محمد، غنی، قاسم، ناشر کتابفروشی
زوار ۱۳۶۲
- ۱۰ - خجندی، کمال الدین مسعود: دیوان ۴ ج به کوشش، ک، شیدفر، انتشارات
دانش شعبه ادبیات خاور مسکو ۱۹۷۵
- ۱۱ - دهخدا، علی اکبر: امثال و حکم ۴ ج، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۲
- ۱۲ - رامپوری، غیاث الدین...: فرهنگ غیاث اللغات ۳ ج به کوشش دبیر سیاقی،
انتشارات معرفت ۱۳۴۲

- ۱۳ - رزم‌آرا: فرهنگ جغرافیای ایران ج ۳، استان دوم، از انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش ۱۳۲۹
- ۱۴ - رودکی، عبدالله: دیوان، به کوشش، عبدالغنی میرزایف، از انتشارات دولتی تاجیکستان ۱۳۵۸
- ۱۵ - ژول مول: مترجم، افکاری، جهانگیر، شاهنامه، انتشارات کتاب‌های جیبی باهمکاری انتشارات فرانکلین ۱۳۵۴
- ۱۶ - سعدی شیرازی: گلستان، به کوشش، دکتر خزائلی، محمد، انتشارات جاویدان ۱۳۵۵
- ۱۷ - سعدی شیرازی: بوستان، به کوشش، دکتر خزائلی، محمد، انتشارات جاویدان ۱۳۵۳
- ۱۸ - سعدی شیرازی: غزلیات، به کوشش، دکتر خطیب رهبر، خلیل، انتشارات مهتاب ۱۳۶۹
- ۱۹ - ستوده، منوچهر: از آستارا تا استرآباد مجلد از انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۶۶
- ۲۰ - سهیلی، مهدی: ضرب‌المثل‌های معروف ایران، انتشارات شرق ۱۳۶۹
- ۲۱ - شاملو، احمد: کوچه ۳ ج، انتشارات مازیار ۱۳۵۷
- ۲۲ - صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران ۳ ج، انتشارات امیرکبیر ۲۵۳۶
- ۲۳ - عمید، حسن: فرهنگ عمید ۲ ج، سازمان انتشارات جاویدان ۱۳۵۳
- ۲۴ - فرخی یزدی: دیوان، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷
- ۲۵ - معین، محمد: فرهنگ معین ۶ ج، انتشارات امیرکبیر ۲۵۳۶
- ۲۶ - مولوی، جلال‌الدین محمد: کلیات شمس تبریزی، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۶
- ۲۷ - مولوی، جلال‌الدین محمد: مثنوی معنوی به کوشش رینولدالین نیکسون، انتشارات مولی
- ۲۸ - میرزاده عشقی، سیدمحمدرضا: دیوان، به کوشش، مشیر سلیمی، علی‌اکبر، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷
- ۲۹ - ناصرخسرو: دیوان، به کوشش سهیلی، مهدی، انتشارات امیرکبیر ۲۵۳۵

۳۰ - نظامی گنجوی: خسرو شیرین، به کوشش پژمان، حسین، انتشارات پیک

۱۳۴۳

ایران

و با استفاده از امثال رمانهای ۱ - کلیدر ۱۰ ج (۱۳۶۸) ۲ - روزگار سپری شده

مردم سالخورده (۱۳۶۹) از محمد دولت‌آبادی ۳ - مدار صفر درجه ۳ ج (۱۳۷۲)

احمد محمود ۴ - سالهای ابری (۱۳۷۰) ۴ ج، علی اشرف درویشان.

در این مجموعه منتشر شده است:

- ۱- سارمات‌ها - تادئوس سولیمیرسکی، ترجمه دکتر رقیه بهزادی
- ۲- جشن‌های ایرانی - دکتر پرویز رجبی
- ۳- رستم در شاهنامه - دکتر حسین وحیدی
- ۴- فرهنگ واژگان اقتصادی - دکتر حسین وحیدی
- ۵- دستور زبان اوستایی - ویلیام جکسن، ترجمه دکتر رقیه بهزادی
- ۶- شهر روشن زرتشت - دکتر حسین وحیدی
- ۷- نام‌نامه - دکتر حسین وحیدی
- ۸- فرهنگ مثل‌های مازندرانی - طیار یزدان‌پناه لموکی

تصویرهای رنگی این کتاب

فهرست تصاویر

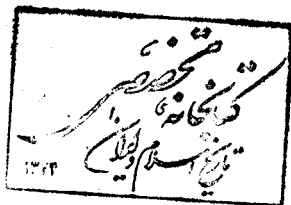
- ۱ - روستای کوهستانی امامزاده حسن در نزدیکی آلاشت قائم شهر
- ۲ - برج رسکت، از بناهای آغاز قرن پنجم هجری است و در دوران آل باوند (۴۶۶ تا ۶۰۶ هـ) در روستای رسکت فریم بنا گردید. در کتاب از آستارا تا استرآباد آمده است: «شروین اول (۱۵۸ - ۲۰۰ ق) شاهراهی از فریم (= پریم) از راه مهروان و کوسان و لمراسک و تمیشه به استرآباد ساخت»^(۱).
- ۳ - ۴ - نمای کامل سنگ نبشته گوری - به احتمال قوی باستانی - از آلاشت سوادکوه قائم شهر، این خط تاکنون درجایی ثبت نشده است و برای اولین بار در این فرهنگ به چاپ می رسد. متخصصین زبان شناسی احتمال داده اند که این خط سکایی ها یا کاسی ها باشد. وجود چند نقطه در زیر به ظاهر کلمات اول خط، این تصور را به وجود آورد که خط آغازی فارسی دارد. اما فرسودگی کلمات و پیچیدگی حروف طوری است که حتماً باید زبان شناسان متخصص این خطوط - که به نظر می رسد خطی محلی باستانی باشد - وضعیت زبانی آن را مشخص کنند.
- ۵ - سنگی مخطط از همان محل یا فرسودگی فراوان که آقای هرمز قبادی تمام کوششان را بکار بردند تا عکسی مناسب و قابل تحقیق برای پژوهشگران زبان شناسی بردارند. اما بیش از این مقدور نشد. به نظر می رسد ویژگی این خط

باوجود همانندیهایش با خط اول، برخی علائم مستقل آن است که شاید بیانگر حروف یا کلمه‌ای ویژه برای بیان مقصودی باشد. اگر میان این ابیات فردوسی با محل کشف خط پیوندی باشد، جا دارد منطقه موردنظر از لحاظ باستان‌شناختی مورد کاوش قرار بگیرد. زیرا تخته‌سنگی در این محل دیده شد که سه علامت از یک خط باستانی را داراست که با خطوط بدست آمده فرق دارد. در شاهنامه، درباره آمدن رستم به مازندران جهت نجات کیکاوس در خوان پنجم آمده است:

بدان سو کجا هست کاوس کی کنون راه بنمای و بردار پی
بگفت این و بنشست بررخش شاد روان بود «اولاد» مانند باد
نیاسود تیره شب و پاک روز همی راند تا پیش کوه اسپروز
بدانجا که کاوس لشکر کشید ز دیو و ز جادو بدو بد رسید^(۱)
اسپه رز esperez نام کوهی است که در نزدیکی آن این خط‌ها دیده شد. قرابت کوه اسپروز و اسپه‌رز قابل مذاقه است.

۶ و ۷ و ۸ - نماهای درشت سنگ‌نشته

۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ - نمایی نزدیک از «دو خط کوفی و پهلوی که به‌طور موازی در روی هم قرار گرفته و به‌دور برج پیچیده است»^(۲).
۱۴ و ۱۵ و ۱۶ - برج لاجیم، از بناهای دوران آل زیار (۳۱۶ تا ۴۷۰ ه. ق) عکس‌ها نماهایی از چهار طرف برج لاجیم است که در تصویر سعی شد انحرافی که برج به‌خود گرفته نشان داده شود.



۱. ژول مول، ترجمه افکاری، جهانگیر، شاهنامه ص ۲۶۶

۲. همان کتاب، ص ۳۳۹

